

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-234091**

UNIVERSAL  
LIBRARY







رسالة البصائر

## فی رویۃ الثعالب والنجیب

للفاضل الكامل زبدة الامثل محمد الزاهد نخل قدوة المتقين امام المتكلمين

مولانا یحییٰ جوی حیدر علی صاحب السالط عطفه

سید السیفین

در مطبع شرف المطابع بهی ہستام خواجہ علی بن تصحیح حضرت

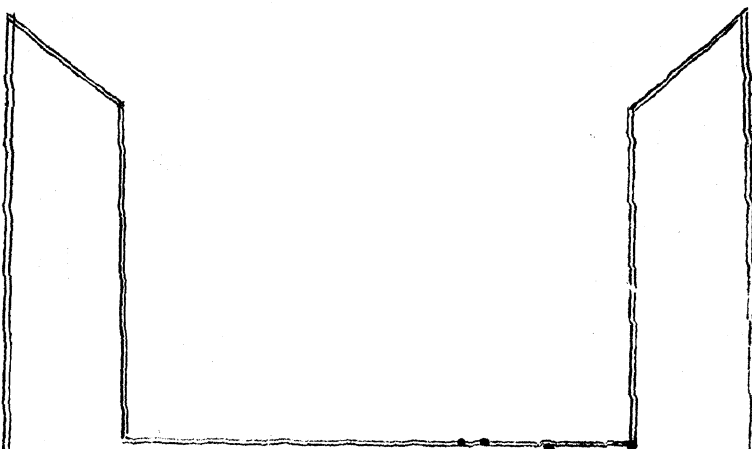
دام برکتہ

علیہ طبع ہو شید

سیدہ امیری

۱۶۱

مکتبہ بی کہ بران محمد چاہ خانہ نباشد سرودہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

مشرقه پیش آمد و گاه گاه بنده را نظر بر احسانا نمیکند بعمل آورده بدم بادی میگردد بعد حلال  
 حالت بیماری را بدهیل آب هوا اجازتی از سرکار خود گرفته در بلده کهنه و سبب بحکم  
 بزار و لایرو ببری پیش قدم و در اینجا یافتیم که سارست تب شد و در وقت افاقه می  
 می شناسد حال را شرم کرد و ما او را بیکان فرج آوردیم قضا کرد و در شش خط رسانید  
 در تب لرزه مبتلا بود و سرکار نظر بر عیونش و چنانکه خطا صاحب الاماقت است و  
 اخلاص شایسته است در رد و افتاد و ما او را دم که خطا صاحب گفت بخوانید و بار سوار  
 چون مکتوب شد و مکتوب معلوم شد که این شخص از شیو ضعیف الایمان و پیش کتب مهیا کردن  
 تصنیف بر خاشاک میگوید و ببری ذل الخلاق الباقی میگوید بکاتب بکری میشتاق  
 تا آنکه روی رعایت از ایالت فرجی رسیده و بعضی کاتب استطاب چند قطعه رسیده  
 خطوط شخص کو رستم افتاد بعد از مطالعه آن مضمون انجامیده و ما این کتاب مکتوب البینه ملافا  
 نه سوابق حقوق هم کرده شد و با انبیه بسیار از مکتوبات خاطر خود را بر صفحات کاتب  
 و اگر محبت تعارف حاصل میبود چه قدر از رضایین اسرار قلوب ایشان که بعلیم است  
 کسی آن مطلع نواند شد بنصده ظهور و ظهور می نمود این هم مبعض شوق رسیده ملازمت  
 منبع المناصب باره و که ابان قد الاستعداد و زیاده از حد امکان می منع بقیه  
 رسانیده و دقیقه نامری میگذشتند لکن مدتی بعد و ما صرحه و لو که و انما لنون  
 الغرض حال کاتب بقول بزرگان مکتوب چه حاجت که سبب کام سنها می داد  
 کند شکار عنقریب مویا میشود و بر صاحبان قبه رس و شش ضعیف

نفس مستتر بما و که فقیر درین دشت کربت و غربت با وصف کثرت مکرویات و شغل  
 بدرستی معلوم و انتحاب مطالب ضروری را از کتب شیعیه و تم تصحیح و مقابل کتاب  
 عن بصارت العین به برای بعضی از اجابات مندرج در بعضی از اوراق حضرت  
 خانصاحب گزیده و نفس و آفاق به معنی لفظ اهل بیت و آنکه جناب شریف سید فاضل  
 بضعة خاتم المرسلین صلوات الله علیهم جمعین کطبق احادیث کلینی امام الائمه طایفه  
 اهل بیت طیبین داخل از این جماعت فادسه خارج اند تعلق دارد و شغول بود که عمایه  
 و اجابات صدقانی بلده لکن و مضامین از حایلین آثار و حاطین سراسر که اطلای  
 برین طوطی داشتند عرصه را بر فقیر کثیر التقصیر تک ساختند با صراحت تمام و اصلاح  
 کلام دست بدین فقیر و بخت به بالعه را با کمال تشکر و بختند گفتند که اگر  
 جناب مدح عنقریب ازین شهر حضرت فرمایند و فراوان حسرت و اسف بقلوب  
 اخلاص کنند بعد ازین ظهور این مکاتیب که اجبا نامحسب ضرورت اتفاق خواهد افتاد  
 بجای خود نخواهد بود و تصدیق آن شنایا از خدمت مقدس شان بهر احتمال خواهد  
 ناکزیر بانحال مرام شان با وصف فقدان فرصت دامن به چیدم و بجلت تمام بهر  
 این و راقی دوسه و زکوشیدم و از آنجا که بعد از ملاحظه این مکاتیب غرض و مقصد  
 بد فانی مکاتیبهای مایه و ظلمت فساد نیست ایشان پی سبزه رساله الیکاب  
 فی روتب الثعالب الغریب نامش نهادم اکنون شروع در مقصود می و دو بعد  
 سر مکتوب که بعضی به خط خاص و بعضی از آن بهر فضل اختصاص فرین است آنچه

عبارات بلاغت اساس مجبی آید علی قدر الضرورة توضیح آن خواهم پردخت تا بر سر کجی  
 احوال قلبی عجز و زبونی حضرت خان ایشان تمامی مستعدان شیعه از اصولیه و اخباریه و  
 کتابستنی الکلام واضح و لایح شود <sup>لله</sup> التوفیق و بیدار الله التحقیق مکتوب اول  
 مولوی صاحب سبب المناقب حاضری الفضا <sup>رحمته</sup> فی الفضل عالی و دماغ جامع الکلمات <sup>الکلمات</sup> الکلمات  
 الانسان مخدوم و مکرم ذوالجود الکرم دهن را فتم بعد سلام سنون یا مشحون از روبا  
 موصلت کثیر الافادت که لاتاسی اولین حادثه بدش تو اند بود شهاب مضمون خاطر فاطمه  
 منبج مرات ضمیر شفقت تدخیر میسازد نعمت عظمای غیر مترقب یعنی غنیقه عاطفت <sup>شعبه</sup> انما  
 ساحت صدور گردیده رسین منت در دمندهای ایمانی ساخت ملاذ اسر کسی که ادر  
 حقیقت منضم بصفا طینت عطا کرده اند میسازد که فقط اتحاد نوعی برای الفت افراد انبیا  
 کافی گسندست فکیف که دواعی آخر از تو واحد صنعت دلت که عمده مقتضیات موصلت  
 معاضد باشد و بالاتر از همه اثر صحیح نبوی است اعنی الارواح جنود مجنده منی تعاف  
 ایستفت که مثبت موافقت از بد و ازل است و در جنب انبیه علی قیام عدم تعافی صوری از باب  
 اعتبار ساقط و تفسیر برین است این غایت ملازمان که بی سبق تعارف بحال این <sup>شکال</sup> البال  
 مبدول شده سپاس ابعاطفت خارج از خیر بیان چگونه نباشد که اولاً علویت علت  
 آخر صرف محبت با علای کلمه حق است و ثانیاً نسبت جناب عظیم باب قد و عباد  
 ستین نقاوه ذریعت طبعین طاسرین یعنی حضرت علامه محقق سید <sup>شعبه</sup> محمد  
 شهید رابع المشار الیه بالبنان علی درجانه فی فرا دیس النجاش که بحکم الولد <sup>شعبه</sup> الحقیقی

بابه العزیزین موت ایماں جناب را میراث مکرر رسیده و بنابر امر برای صاحب ذمّی  
جناب که در اندک مایه فرصت بکنه نفس لامری تحریر مایه رسیده مایه فخرش که  
سم بعد مطالعه تالیفش باقیمین است که ارشاد شده یعنی ولی نعمتش که ذمّی نیست  
فریقین مشهور غیر مشهور سی جمع کرده و این ص مع معاونان بدستقرار و تصحیح  
اعتراض با احادیث فرقه محقه بهم رسانیده والا در جواب اصل افعال طریق خطب  
و بزمان سلف اهل سنت کتاب امامیه انکر میایدند حریره را فی ارجاء فرقه شعبه بود و  
محیط منصب مانع و معترض نسبت بمشکل و محیب قوی میباشد فضل این در بیان  
در ابطال الباطل با دی این طریقه شده که جمیع جناب تعهد و الله بغفرانه و باغت نیست  
کما یغنی کتاب احقاق الحق فرمودند با بضاعت کمالی در مواقع این بقدر تکمیل داده و  
ارشاد بلکه انتحال و سده شاه عبدالعزیز دهلوی چنانکه اکنون که چشم منوت در جواب با نظر  
سم میباشد و الذی که اگر کتابش سیواب اندوخت جوانی هم ندانمش یعنی متقیان اشراف  
و مانع اهل حق ابرش را خجسته کرد و لکن حقیقت حال اینکه اشخاص با وجود سیه کتب مطلوبه و معای  
در مدت قریب چهار سال این نفوات البکالت بر کشید و منور از جواب فقط رساله حدیث  
فارغ نشده و الیوم سی کثیر و کلمان دهنده فرستاده غالباً سو مسکلتانی که کرده  
نباشد مسکلتانی را هم خدام و مینویسند پس کتاب پنجاه هزار جواب بد که چاپ  
میش نیست خواهد بود و جانش که حامل المتن میباشد اقل که صد جزو باشد و بنده تنهایی  
معاون زعمده و لایف بر نمی توانم آمد و کتاها که بنده دارم کافی و بسند بران  
مست

و درین جواب ابا و حرف تناسی میسر نیست تا باطل چه رسد علی هذا حتی متر و دام و  
حضرات اشفا که بحسن ظن این میجدان از عدد و طلبه بگیرد محکی عنه صلا مطابق ندارد چه مبلغ  
علم خود اگر بریان سازم غالباً محمول بر تزلیه نفس و علمم همین رست که بر بی علمی و  
اری اگر شل ملازمان که طول باع و دفور حقول و منقول از عنوان سخن بر بطور عنایت نایب  
و بدم متصد جواب شود و این قدر الا دراک هم بقدر استعداد شریک باشد البته از عهد  
بدر آمدن ممکن سر از آفرین جلوت سامی که حبه مدد للرسول غم اعانت دارند  
بر بنمای بفسخ عزم برای انصرام انیمم بفرمانند علی حسب هر کم و مدد کم لیکن چه سازم که  
بسیار مقضی تقصیر را ده اذل الخلیفه است الا هم سال از خاک نبره مندیرون نمی توانم  
لیکن از غیر زالبه قصد یا رخربانی بعد شبت از دی ضروری می بینم معذرت خود ختم کرده  
که سر کجا و بهر حال که باشم ازین شغل خود را معذرت دارم و الله المبرک کل عبد با بخله  
حال مقال نیاز سگال مفاد شعر شهور ریست شعرهای اوج سعادت بدام ما افتد اکثر  
گذری بر مقام ما افتد عجم جوار عواطف کریمانه که مفاد و انجبر حرأ و او عد سعاف مال  
اغنی شعر و واق منظر چشم من آشیانه است محکم ما و فرو داک خانه خانه است فریاد  
و انچه از یکد ز فطی شفت در باب ملاقات سوگو سلامه اند فرج عصا فرمود و اند  
مشهور الاصل که یکسال کامل بند با وجود بسته عاظمی فانی بکمر بر لکه تو از ملاقات  
و بعد که بدو اعی شسته که شش با طباب میخواهد اتفاق خورد افتاد و اما الیوم به  
طرفین و بیفت مشت با اتفاق نشد و قسبکه اهل طاعت مانده را منقسم مسا به و

دینی میفرماید مشا را الیه را اهل نخله شش بعثت ارتباط با بنده مد نام کرده اند بلکه  
ساخته اند که معزی الیه و عده اعانت در جواب مفوات ناصب که هست و سرچند این  
بی اصل است لکن اگر معذات این امر در حینه تدرت میبود عجیب نبود مومی الیه را خصوصیت  
سبب بجناب تقدس قیاب حضرت قبله و که نشانی من لانا و مقدنا مجتهد العصر الزمان <sup>است</sup> داد  
و اینهمه سود ادب که از او واقع شد و عیش و عشرت فراموش دادند و مومی الیه صوفی مشر  
و بنده معنی الصوفی لا ینسب الی العین یدام و که لک فها نخبه تعصب این قوم کثیر اللوم <sup>حسب</sup>  
اقتضای قیست و که لک انعکس غالباً معنی الصوفی بن الوقت همین باشد و تفصیل <sup>این</sup>  
محل که منقضی به سبب است خبر مشافهه بعضی گذارش نمی تواند رسید آنچه از سر گذار  
حضرت مجتهد العصر الزمان مظهر <sup>العلم</sup> السعایت بعضی قاعه تحکیمه و خانه لطف <sup>بود</sup>  
بفضل حقیقت شناسان اصول اخبار را از قبیل متقابل با فصد میگیرند و با خلاق با  
اثارت عبا و خواطر یکدیگر میشوند جناب یا به استوار ارشادات فرمودند و اندک است  
در این کشیدم مگر جری اجازت دارم تا بجناب استقامت حضرت قبله و کعبه مدح  
و جناب شفیق شان اعنی قبله و کعبه دار جناب سید من حب معروف بسید نصرت <sup>حب</sup>  
مد ظلهما <sup>العلم</sup> عرض سائرم و بعد ازین قیومی دارم که خود سر و جناب فادت نصرت <sup>نصرت</sup>  
ستفقد حال جناب سائمی شوند و در آن بله رسیدن بخیرت جناب ممد و حسین <sup>نشد</sup>  
از مخطورات توان نیست و مترصد که از وصول این یعناضاحت بعجت عجله <sup>که</sup>  
بخشند که تا در آن رسیدن بکمرانیهاد و چار خواهم بود زیاده غیر فرط <sup>نشد</sup>

حصول موصفت و افراتافادت چه عرصه دهد زمانه بروقی مرام طارمان در دوران  
 بالنبی المطلبی الاله الامجد علیه وعلیه صلوٰت رب البیاد سجده ۱۱ از نقل این مکتوب  
 چند فایده حاصل شد یکی آنکه در تصنیف این الکلام تصنیف و تفحص تمام بعمل آمده چون بعضی  
 معارضات را پیش کرده و داد و بدل الزام داده و موت و شقت در جوابش را بایست  
 واقع است و مخفی نماند که چون از این مکتوب بحجت اهل بیت سودا شد که مکتوب الیه یعنی مولود  
 نورالدین حسن کبرآبادی جناب خانصاحب سی شسته و تعارف سابق بوجه دیگر داشته  
 بادی این ادبی کشته پس ابتدای مویزدی شعور که هنوز مسکات اول هم نزد خانصاحب  
 پناه شوکت و بهت و استکاه تمام نرسیده و نه جنابان مطالعه قدر وصول بعنوان ورق  
 بهم فایز گردیده و اندک مسکات ثانی را بد جسد و تعبیر میکنند بر همین اکتفا کردند که علامت  
 اصل عضال را بخوبی نداده و لیکن بحجبت رضائن برامیه گونه اشکال واقع است  
 در مکاتیب دیگر زارنا لبها بعمل خواهد آمد و بویل و شور خوانندگرمیت و سرمبارک را  
 کامی بسبب حاجت و زمانی بر سنگ مر خوانندگرمیت که استعریفه انشاء الله تعالی  
 آنکه فضل و زبهار حمده الله علیه سالک بن طریق و ساقی این جوی کشته و علامت مولود  
 قدس سره العزیز سار و صواعق بوده و اندام اول بکمال تجر جناب فیض است و دلالت  
 و از ملاحظه آن چنان بینماید که کتاب الطال الباطل را مانند دیگر کتب حتی تحفه انشاء الله  
 که با سببی تفصیل انشاء الله المستعان کما ینتی یدیه اند و مطالب آنرا میزان عقل و کما یت  
 سنجید و حال امر ثانی از ورق کردانی مستحی الکلام خود واضح تواند شد حتی که

سامع و ناظرش از لاف و کراف حضرت مدعی انصاف تخریب میشود و سیوم آنکه چنانچه  
 این معنی که جواب مستهملی الکلام با وجود حامل المتن و نشی بصد خبر میتواند شد پس نیست  
 که قطع نظر از تاریخ دانی در تالیف و تصنیف هم ملکه راسخ و دستکار کامل حاصل کرده  
 از معمولات سلف تا خلف الامعه و دیگر شاذی که کلام شان از قبیل لغو و معاصات است  
 که جواب شان نسبت بسوال اضعاف مضاعف میباشد نگاه کنی بجواب کتاب انصاف  
 که فضلا سیاقین مثل ابوالقاسم طنجی نوشته اند و مسترشد ناس کشیده باز او جعفر صاحب  
 انصاف به ترتیب مثبت و اداعتاف بقص آن داده پسر فاضل طنجی تالیف ناقص  
 پرداخته آنکه علمای امامیه در بر آن یافته اند چنانچه از رسائل قدما حال صغیر  
 سوال جواب توانی یافت که در این مورد سخنوای غفایند و علمای حال هم از همین  
 احکامات نیز به تراجیم این علما تعرض میکنند که لایحی علی التصفین و اگر بکتب سایر طوائف  
 باری شانی سید مرتضی علم الهدی بینی که بجواب قاضی القضاة عبد الجبار تصنیف حسن  
 رجوع کن که اصل کلام قاضی القضاة بجه مقدار است و جوابش که بشاذی می کشند و  
 که اصل حق نوشته اند که یانست بنون شتر بار و اگر اولیای فاضل معاصر که بنده  
 آقای این کتاب را بنحواب هم ندیده اند باری از کتاب صید الدین اصحابی را بطا  
 الباطل و جوابش که قاضی را سه نوشته شبیه ثالث امامیه در احقاق الحق نوشته  
 و حضرت فاضل النظره متبع آن معنی هستند که سیاق انشاء الله تعالی بسیار باشد  
 اینهمه بکطرف بار دیگر تحفه اثنا عشریه مراجعت فرمایند و ببینند که سوال آخر

اما به در چند سطر میباشد و جوش از کجا بکجا میرسد و مجلدات نرسیده میرزا محمد  
 که بر باب اول تخط و ثالث در اربع و خاص و ناس نوشته و صوارم و صام حضرت  
 جالسی هم ملاحظه در آمده یانه که باضات متن بعد چندان سینه و انیمه نیز کیست  
 تحریر تحریر خود را بجا بستم تا رسیدن شمس المکملین شد المتأخرین تا رابعه یانه الی یوم  
 الدین هم فراموش فرمودند و کتاب الضاح را که از سینات و وضاحت است هم یاد نکرد  
 و از اینجا معلوم توان کرد که جواب منتهی الکلام بدون سراج بر و تصونیت و این  
 آنچه بر یکد و صفحه انتهی الکلام در باره تحلف حضرت مرقنوی اربعیت صدیقی و محی و  
 ذهاب فاطمی و دخول و شرح آنجا بنی مره اهل بیت رضی الله عنهم جمعین کرده اند  
 چهار یا پنج جزو مرتب گشته پس کم شریف - توقع منیف که جواب منتهی الکلام با و  
 حامل المتن بود بصدر و خواهد رسید نزد کترین بر کرامت و خرقاء و جبرجی  
 ننواید شد فرق این است که این مخلص مقصد سجده حسن طینی که دارم این امر را بر سحر و  
 بازی و خفا لید نهان حاصل نمیکند و حضرت صدیق امامیه یعنی ابوذر غفاری رضی الله عنه  
 با آنکه حضرت ختمی باب صلی الله علیه و آله و اصحابه با عین مواخات او را با حضرت  
 فارسی بستند بدین سبب که چون فرقان فریختن را با و چسبید آن که از دست  
 سلمان رسی و یافت دیوانه و ارگشتند و در ورطه تحیر و جنون افتادند و ویران  
 که کربان دیده راه صحرای کیر و نمکمانی حیات القلوب قد فصلته فی خانه منتهی است  
 صدیق خود را بر صدیق خود بزحمت می باید داد و سرگزین باید پرسید که در قول سلم

یعنی کرامت الاولیاء حق چه اعتقاد داری چنانچه مطالعه و راق مذکور بر آن باشد  
 الغرض کلام این مقام هم در تحریر مباحث شیعیه و سنی هم در کتب غایت است این  
 روزگار نمیاید و سر لفظ معنی آن قلوب اهل بهیمنت می باید مری یکریکه بعد از آن  
 خلق راز را زاری بسیار گریست و خاک حسرت و افسوس مفارق خوش میباید  
 انکه بشیر دفتر عارفین سر غنچه و صلیح کمال بود و توکل نصف کردیده بمرتب و حده ابو  
 عیسان و جبره فرار رسیده اند با وصف مغر خا نصاحب قدر دان فیض رسان کجاشکی و  
 بلخ ملاقات کردند و بعد مرور زمان پیر نوب بجائی رسید که اگر سعادت و  
 معاش میباید و خا نصاحب عیم الامتنان کیه بصا بون نمی زدند و مغفیل  
 حضرت سر راه صوفیه با وصف عدم خود در کتب کلاسیه چنانچه بر کلمات طایفه قصور  
 فرمودند مع ذلک قلب مبارک مخاطب الامرات چنان بختند و بسع معده  
 دیدند که آنچه در بار حضرت امیر کرم الله وجهه در جواب مکتوب اخیر محمد الزیاد  
 نوشته بودند و در کتب مناسب نمیاید باعث آن یکریک سنیان بودند و این  
 قباب این فی صافی ازین لوث پاک بود و العیاذ بالله هیچ نمیدانم که در این مقام حکوم  
 که مراعات ادب فقل سکوت بر زبانم زده ساکنین گانوار علما و فضلا و طلبه شیعیه  
 سبب میدانند که چقدر عجلت بنا بر خود نمائیم از جناب شان بوقوع آمده و سبب  
 از نوشتن آن الفاظ و لو کان نقلا و الزامات را منع کردم و رو بروی سید  
 و غیره قلم از دست شان بودم و لیکن سرگرم متع نشدند و چنانچه بعد از تصفی

بصارت العین بحض برای حفظ ناموس رعایت الحاح و اصرارشان اتفاق افتاد  
 بنا کند مبلغ منع کردم که این ساله را بکیم رئیس و قین سید بخش صاحب که سبطه  
 وصول استفتا بودند از دست خود نباید داد بلکه بواسطه دیگران پیش ایشان  
 مجتهد الزمان باید فرستاد و زنیار گوش باند زرقینه نهادند و شد آنچه شد وقت  
 اتفاق معلوم هم عمل برای زمین کترین نمودند القصه چند شیشه کلاب قدس  
 افیون که در موسم بهار برای حضرت عارف کامل از سکه رفیع آثار خان صاحب  
 میرسد کیفیتهای عجیب ابر روی را آورده و هشتم ایجه پوش افراغ ارم  
 بر اهل کشف کل کرده سرچند درین بارت جناب مستطاب اكمال اجمال سپردند  
 و بیان آنرا فقط بر مشافه ملاقات موقوف داشتند و لیکن برای دراک دین و حب  
 شیخ الشیخ بار دیگر حاجتی تفصیل نمی افند مکتوب دیگر مریو بصاحب منبع المناسبات  
 حاوی الفضایل حایر الفضل عالی و دوان جامع الکمالات المکتمه لنوع الانسان منکم  
 ذو المجد و الکرم دست را فتم شهر شنبه فی بقرب حضرتم شرحه لایتم بالعلم و بعد  
 سلام نیاز انصاف را مقدمه کلام ساخته مضمرات خاطر جامد را معرض گذارشم  
 که در و دنامه رفت عنوان "بخت تو امان که خط عرضی بجای تربت عدان سابق و لاحق  
 بیکه منبت و فورس روستهان گشت شعر سکه باشم گزین بقدر یاد آورده نه بلکه  
 رنگ همین معنی خود و چه دست و حسب اتفاق مقارن آن یازده خبر و لایف صاحب  
 در سکه رئیس النوص سید جان خودم چه عرض سازم که درین قرب مان عارضه

وجع الفؤاد عارض شده بود شایسته حق تعالی نجات بخشید مگر ضعفی بقلب عارض شد و در کتب  
 الامام که شرح طویل علاوه بر طبع بدین تحریرش بالا معانی استیم چه وقت مطالعه غلط و غصب  
 در میکیر و سرچیده بسته که دیدم بواب نقص بن بست نوشته لیکن از انصاف بناید که  
 که تحریرش که تحریر کرده و نوبت قربان مان یعنی مولف تحفه اشاعری می باشد  
 چه منبع و تصحیح کتب فردقه بسیار کرده و بعضی احادیث چنان آورده که بطاشر  
 و این نیست که تقویت مذنب و توفیق کرد چنانکه این مذنب از اجلائی هدایت  
 لکن سوسه شیطانی در اصل دین در میکیر و که همین وقت سواد اعظم اسلام حال اولین ظاهر  
 و سرکاره نقص و ایت ملت حق تعالی منعذر الجواب باشد چه توان کرد و این کیان یعنی جواب  
 بالاستیجاب کشیدنی نهانده نیت و حضرات مجتهدین علیهم السلام غایت بحال دایر  
 و درین باب که غایت مخصوص حال من نیست بلکه در باب کفایتی مذمتیاب مدح و حسن یا  
 و جب مکرر من اینجا و جانشان آنجا و مشاغل کثیر و ناصب کتب عجیب جمیع کرده و در  
 این است که در محاربه بالمثل اگر همان لایل سابقه را عاده کردیم هم مذمتیاب ناصب  
 اسلاف خود با استنزا میگویند که این لایل طیار اولین بدل نیستند که هم  
 می آید و اول سخن تازه از کجا توان آورد و ثانیانیده فی الجمله سواد که دارم مستفیض  
 ناپیدا و اگر کسی از طلبه است سبب طندارد بار و آیات بر می آید که  
 بادی الرای مفید نمی نماید و بعد معانی سکت خصم می باشد علاوه ناصب که باعث  
 تحریر است ذی قدرت و بنده درینو لا کیسه بصا بون دهم مخلص که عوائق و موانع

و سفر هم در پیش گو سر کجا که خواهم بود دست ازین شغل بستمین نخواهم کشید مواخذات  
 لفظی را بنده و خوشن ارم حکایتی که بنجباب رسید با محکی عنه تطابق ندارد و در <sup>چنانکه</sup> سوز  
 که ازین رفت کتابش اجز و رقی کردانی ندیده ام و دو جابر و دوا منظر افتاده یکی <sup>منسوب</sup>  
 بمغی منسوب له نوشته که طلبه تبعه کی غالباً حضرت امام محمد باقر علیه و علی بابا علیه  
 را محمد بن الحسن نگاشته و این از دست بعد نیست بعد ملاحظه تفصیل باید دید و غلط شده <sup>در رو</sup>  
 بخاری آورده هر گاه ملاحظه شود تحقیق می یابد که در دوز در او ان تالیف این سائل با  
 با مورد نوی بدم و یا سیلای بتلا مولوی علیم الله می شخصی بوند که او شان سید یزند  
 بنجباب مجتهدین عصر مظهرها میفرستادم و آنچه بنوشتم باز بدقی نظر نمی بدم حضرت  
 مجتهدین بنظر رضا دیدند و بالعکس میبایست پس تعجب نیست و انگش طاقات ندارم کم  
 از استعداد شنیده ام که چندان استعداد در علوم متداوله ندارد و دوهاستین  
 خلاف عقل و نقل در امر تصفیح مشکای بسیار دارد از معجزه اجنامه سابق عرض شد  
 چهار سال نسج این تالیف ندیده را بسجواش لا اقل ده سال که میباید بنقد عمر  
 باقی نیست و لهذا اراده دارم که اگر تحریر اتفاق افتد بر مقایسه بنجم رسد بنش بسیار  
 بفرستم مگر باید دید و در یو لا صفحه چند با سلوب بدو آثار تازه و مسکات تحریر شده  
 بودم و آنهم نزد مومی الیه فرستادم جناب اگر قیاحتی نبینند و گری کرده اند  
 بمانند و وجه فرستادن همین بود که بدش هم خلیج حاجاب تازه باقی ماند و امر  
 طویل للحمیه قابل عتبات نیست او بانه که میباید میکند و بنده دل سرباه و محمد ان

دبانست و گول خوردنی همست رسیدم بر اینکه ملازمان بن ستر و کمانچه فایده داشت  
 اند که ام سده کنم است که بذریعۀ تقیۀ بر این مطلع خوانند شد تا بایش را که خودش بنده  
 میفرستد پس اگر سبب از سبب میبوی است پانا به کشودن در آن شهرست تا که بر  
 این آرزو مندرام بقدم منست تو ام شادمان فرمایند و حسب الایا بحضرات مجتهد  
 مد ظله از حال ملازمان چنین نوشتیم و الا دل منجوست که کتوم بودن کمالات ملازمان  
 ستم بر جان انصاف است و بجا که تا ارتفاع جلیاب مفارقت ممبرین نقی با فرمایند  
 زمین منست میفرمود و هشتاد و نه روز بهرت باد بر بعباد سبحان انچه  
 مکتوب نقد وقت بدست آمد چند پسر است یکی انکه تحریر فقیر را سجا  
 بر تحریر حضرت استاد البریه صاحب قوت قدسیه نصف تحفه اشاعشره ترجیح  
 و سبب از امتیاز گیر و استغرا تمام بپایه اظهار می ننهد و احادیثی را که در محاضرات  
 بالمثل کتاب منتهی الکلام ایراد کرده ام بطا منتمتع الجواب میداند و از نجاست که  
 در رساله امامت بنحیال خویش نوشته اند کتاب بن سجدان سج تعلقی را در وقت  
 با و نصف که ششمت مفت سال قدرتی نیافته اند که چند جزو بر از کتاب این مجتهد نفوذ  
 را آنچه در چند ماه از شهر رمضان تا وقت تحریر این اوراق که سجدیم ماه صفر است بنده  
 دو صد و شصت و یک بجزئی و فقیر چند جزو و نه رساله داده اند جواب یکدیگر و رقی از کتاب  
 مذکور است و آنهم مبتنی بر آنکه قبور عبارت بلکه مطورش از من ساجد است و در  
 چنانچه در رساله و ایه حاطه علی بن حسن بن اهل البیت فاطمه بنت تحریر نقش  
 اند

گرفته و متوهم سباد که خان المعنی مان از جواب است تخمه عمده برآشوند و از دار و کبر حصر  
علامه بلوی که در سباحث نام است بسکک تحریر کشیده اند نجات یابند چنانچه این معنی هم از یکجا  
و دیگر پراپه ظهور در بر کشید و قلوب طالعین الطبعین کلمی می بخشد و دوم آنکه بعد از دیدن سنی  
تند بذب و تردد افتاد اند که کلام کی از مذاهب اسلام حق است اگر اهل سنت بر اهل  
باری مذنب شیعیان این که ورتها و فساد باره یافته و جواب این حدیث که در سنی  
بمعارضات و قلب تمامی تقریرات شیعه مندرج است زیر قدرت علمای شیعه نیست اکنون  
چیه میاید کردن هر چند جناب مجتهدین اهل توجیه اند و عنایت کامل مبذول دارند و  
معارضات با مثل مواردی پذیرد کسی نیت نمیشود و دست کوشش محکم بجواب کتاب نمیدرسد  
سوم آنکه با مع اخذات لفظی نبی یکسار و در عبارت کتاب نیست سنی الکلام بحث اعتراض  
نیایدنها که خبر و لفظ دیگر هیچ مغلطه نیاید هم کی آنکه نیست این معنی منسوب نوشته و غلط  
که بر سبیل تردید است آنکه نام بزرگی را از ایه هدی علیه السلام بجای نام دیگری گرفته  
که کتاب کون ابودی اما بر یعنی رموز الصالحین که مباحث کلامیه هم در آن اندراج یافته  
بر صحت لفظ نیست دلیل روشن است چنانچه لفظ مستخلف در سنی الکلام واقع شده باشد  
که لا یخفی اما لفظی که بر عم خود صحیح نیستند یعنی لفظ منسوب آن خود غلط نمیاید زیرا که در  
مسند لفظ مذکور زینهار لام استعمال نمیاید چنانچه بعد از این در مکاتیب دیگر خود جناب  
اولی الاباب اعتراف بدان کرده اند و را پیش جت را بر امتی و بل مسدود یافته  
مع که علم برستان انداخته اند و خود مکتوب البیهی ملا فخر الدین حسین ایشان را برین مغلطه

که صادر شد و درین تخطئه که خود در خطا نمود از آگاه نمود و محمد که سرکاره بابت خود  
 لفظ نتواند کشود و بحث در عبارت خاکسار که فن انشا را نمیدانم چنانچه در مقدمه  
 منتهی الکلام به بسط و تفصیل نوشته ام نمی تواند کرد و مباحث کلامیه که با یقین  
 ندارند و اسامی کتب ضروری هم ندانند و تا تحفه اشاعره نیز ندیده اند بقصر که اند  
 مهارستی در فن کلام دارم بر نمی آید بلکه عمد برائی است حیلالت بیناید که لا ینفی چهارم  
 آنکه چون مغلطه خود را در رویت صحیح بخاری که در آخر مسکات است بغضائی یافته اند  
 که عذری را در هم مقتصد اب خود تقریر نمی توانند کرد و مجا و مضطر گشته هستند آنکه  
 ذمه دیگران مثل مولوی علیم الله مهانی و حضرت مجتهد الزمانی اندازند و ذات و لا  
 پیش را ازین قبضه منزه و برسانند و ازینجا متحقق شد که مکسب این رسائل خصوص  
 رساله حدیث الخوض که منتهی الکلام است شریک بداند و با اینهمه اتفاق و اجتماع  
 علمای امامیه حال ساله معلوم معلوم نمیکان گشته و خود جناب حکیم الملوک و فرزندش  
 ایشان رئیس الحاکم دهرت محبتهم و عطف فتم و دیگر بزرگان از ثقات امامیه شرکت علمای  
 تنصیصات کرده اند و شیخ همان آگاه بر همین حضرت سرمد مناظرین هم بر سر  
 و لیکن اقرار حضرت خا نصاحب اول دلیل توان گفت اما دعوی انجمنی که بدست کتاب  
 معاونت دیگران کرده ام پس حاشا که مطابق واقع باشد بی عذر ایشان همین است  
 که اگر یقین علی نفسه در تصحیح روایات و مطالعه کتب امامیه و تسویه و تمییز عبارات و  
 کتاب احدی از علما که حال اشغالشان معلوم زمانیاست شوری نگردیده ام و این است

که کسی تا امروز دعوی نکرده و نتواند کرد که فلانی در امری ازین امور استعانت ازین  
 بی کاینکه و همچنین بپایند بودم و لیکن بماند اندک که تصحیح کتاب منتهی الکلام نیز در  
 شرکت بنده با وصف فقدان فرصت نبود از آنرا عصر تا شام وقت تصحیح آن تسکین فرمود  
 و اوراق رده خوشنویس اول بنویسد و بعد از مقابله و صحت مطبوع میشود و نیز بدیدم  
 و بعد طبع کتاب آنچه از سوانح گذشته نیز برنامی علماء و فضلا شتارست ترتیب انبیا  
 مطبوع تا دوسه در تراخی افتاده بود چون اندک با بره غبطه و غضب حکام فرو شد حد  
 در آن فی خالی از اغیار فراسم آمدند و در یکروز بلکه از چاشت تا عصر صدفه را ترتیب داد  
 چون اینکار بکمال عجلت انصرام یافت بسیار از نسخ کتاب بطور باعنه بهما و اوراق زیاد  
 و ناقص برمی آمد بعد ازین سبب آن نیز بدست بنده واقع شده و قریب سیل نسخ را  
 از آغاز تا انجام من دیده ام و زواید را پسرون کشیدم و بحیر نقصان گوییدم  
 اکثری از کتابان که آخر سکنه لکنه بوده اند و تحلف آنچه فیما بین منفر کشند بود <sup>میکند</sup> و چهار  
 حتی که بار محنت آنها نیز در بقایابی کتابت بر من می افتاد و الغرض هیچ مصنفی <sup>نمی</sup> بود  
 در این محنت و مشقت گرفتار و مبتلا نشده آنچه سرایش آمد و حال انبیا و کواکب  
 آنچه هست پوشیده نیست که کربا عانت کسی می پردازند در اطراف عالم و ساکن  
 مشهور و مبایزند که نخر بر فلان از نتایج افکار راست نیستی که سید رک حسین و بر  
 ثقات چه گفتند گفتند که خانصاحب خوب نکردند که بلا خلیل قزوینی که در بی  
 طولی و دشته خطا نیست نمودند بهتر آنکه آنچه برادر من سید لاری حسین اصلاح اند

و محاورات و اطلاقات لفظی و ابلت نوشتند از انضمام تفسیر خوشی کردند  
 و برای محدث مذکور عذری ننهند چنانچه در جواب او راقی مرسوله جناب <sup>ب</sup> الاقام  
 بتفصیل تمام واضح گردانیده و از بهای آن بزرگان که وقت این حکایت حاضر  
 خبر داده ام و الله له تبارک و تعالی که درین مکتوب که در مبادی حال نفس خفتن  
 پذیرفته انقدر اعتراف دارند که بدون اعانت معاونین کاری انریش نمی برند و از <sup>عید</sup>  
 جوشش بخی آید و این هم بغایت انبندی عتقرب سمت و ضوح میساید که انهم خیال  
 خام بختن نقشبستیان است از کاتب دیگر عتقرب معلوم میشود که با وصف عموم  
 دعوت حتی شرکت فاضل اخباری یعنی میرزا محمد صاحب که درین روز با عتبه <sup>مشابه</sup>  
 مشرفه الله بهی تشریف بردند و ملا نورالدین حسین حضرت مجتهدین بزرگ  
 صورت زیسته و الحمد لله علی تمام الحجه پنجم الکنه انچه با سلوحدید برعم خود کشیدند  
 بنده فرستاده بودند با کلمات مستفی الکلام علاقه داشت بلکه آن ساله صغیر بحث  
 دیگر است چنان تمسم نشود که جنابان تفریری استی الکلام رو کرده و بنده <sup>استاد</sup>  
 باشد ششم الکنه حضرت شیخ المشایخ این نامه را جناب قدوس <sup>لطمه</sup> مخلصین علی  
 تعبیر میکنند و بعد ازین بلفظ ربانی ملقب میسازند و سنور جناب ایشان از  
 کمال فطانت و وسع بیاری اعتقاد آن دارند که جناب سنیاب نسبت با ایشان  
 حسن ظنی تمام دارند و در علوم قدوه ارباب نیستی که بعد اصحاب فقیه میسازند و در <sup>بیت</sup>  
 که طاهر اعتقادشان همین است که درین کتاب ضبط کرده اند یعنی در مباحث کلامیه

حاصل کرده اند و شمس و ستار صمیم فقط اظهار رد و تنبیضه چون اصل ایشان  
 از قبضات است فربس بخورند و ستم ظریفی بی نمی برند متفهم آنکه مولوی نور الدین  
 بلعاش نقیه به بند ساخته بود و جناب سرمد متفهم او را منع میکنند و میگویند که اگر  
 از معاش کبابی نقیه بوده باشد ناگزیر بفریاد پرازند و حاضران صرف فرشته و دیگران  
 حدیث که برای آن نقیه خست بار سفر مانده مولف کتاب منتهی الکلام آنچه نصف میکنند  
 من میفهمند پس سرگنوم و در میان است که باعث نقیه کرد و مکتوب دیگر مولوی صاحب  
 منبع المنافع حاوی انفسال و محال الغوغل علی و در آن مع الکلمات المکنه نوع الانسان  
 محذوم و نگارنده و الحمد و الکرم دست نقیه آرزوهای غیر تنهایی بجا صریح و در  
 تنبیه انفسیت آمده ابلغ مداح نیاز را مقدمه کلام ساخته بگذارش منویات ضمیر معبود  
 تکبیر می پردازد و در حدیث یک چشم چشمه با نظار در خسته حلقه در کمر آنها بود و از فرط اظهار  
 عرضیه به علام حال خبر مال رسان کرده بود و دل طاعت شمول منقعه عطوفت است که حکما  
 بلاغت و از رکن هر حرفش سیل برعت در جوشش و دلا الوشاع شمع منتهی است چشم بلیغ  
 سبب و خلف می گرفت آب فقه بجا آورد یعنی باطلاع صحت و سلامت ذات مفیض الکلام  
 فتح الباب منبر و شایسته نمود آنچه از ماجرای همگامه طوفان لاجبر حواله خارج  
 بود باعث عبرت گشت و حکایت غایت زاری حفظ خدای نفس شیری که مصداق مصر  
 عد و شود حسب بگردان خواهد باید و نیست سبب حیرت و تفصیل حال ناصب هم بود  
 نارسا جا گرفت حقیقه الحال اینکه بنده پیشتر با و او بدخلاف میضامین احادیث

و قصود فهم مثال با سجدانان از سهرارو تفسیر کثریات مصحف مجید مروی بطریق قریب  
 حقه اشاعه شریع بر خود می لرزید که اگر مخالف دست ثبت بذیل این مرویات میزند  
 تفسیر شکل خواهد بود همان پیش آمد و برینا قصه و آیات وجه تالیف کتاب مستطاب  
 شاهد عدل محمد ابراهیم از زمان رایت پیرامون نیست که بطلان منسوب به منبتی  
 خلاف خلفای حجت است از اجلای بهیات و به حال دست و فعل که کسی از منبت  
 کمال کرد و بنده حسن جوع کند لکن اشکال عظیم اینکه چون همین و فرقه سوار عظیم  
 شیطان را بحال سعی وسیع میکرد که و سوره اصل دین اندازد با سجدانان و هر که  
 بهشت جز از کتاب طرود نرود بنده رسیده هر چند از ضعف قلب که و راجع  
 از عرض و محاضرات قریب این ایام زیاده شده بنده طبع آن نشد که آنرا تواند دید که  
 مثل حال جناب خاغن غصبت میگرد خواب و خوراک گوارش شود و لکن اجزای پاره  
 اوایل بعد ازین که اجزای رسیده فقط ورق گردانی نمودم و پس بعد بحضورت  
 قبله و کعبه شائین مجتهدین عصر و زمان مظهر فرستادم چنانچه میست و در خبر منور  
 بهمانجا است معین آنچه نظر کترین شلوی بان افتاد جواب اصل عاوی و بنده با حاجت  
 یعنی لا تدری احد ثوابک ولا ادری احد ثون بعدی لا تدری احد بعدی  
 سست نوشته حتی که قابل بهنجی و بعضی از این با خلافت حقیقه  
 و در روایات مثل فخر رازی نموده و آنچه بر احادیث مایه نقل نموده و این  
 چندان عسیر نیست و مواد جواب بعضی معضلات برساند ام بحال حال سکای

که جناب غایت آن قلمی فرموده اند باید دید و ادعای ابطال مذهب امامیه از حد  
 تقلید پس متبع غالباً کزانی شن باشد با مجله بنده مناصی بهتر از بیاضها و نواب  
 خان معنوی در بر نیافته ام و چنانکه در عرضه سابق که از شن پذیرفته القاط روایات  
 و چنانچه بطرح گرفته که اول کتابی در باب خلافت بجای مقدمه ترتیب داده بخواب  
 بهوشش بدخست آید و مهنا اکمل کتابی مبسوط تالیف کرده شد و تا و را می بفرماید  
 عوام هم قسیر باشد لیکن سخت مشکل که عمر کی و ساعدتجو کو و از نهانده چه شوند  
 و حال بنده عجیب است که با وجود تعطل بخت آنقدر کم فرصت ام که در زمان بسیار بزم  
 صرف بشغل جواب خطوط احباب اشغال معمولی بابت چهار ساعت لیل و منصفه  
 میشود و کار باقی میماند و این کار بی عانت رؤسا و دست نمی آید آن درین بخت  
 آری اگر مساعدت طالع باری بکشد و حضور حضرت مثل جناب بیدم آمد و در پیش  
 که بحواب دندان کشیدن که در پیش می کشم خیر حکم مالا بد که کله لایتر کله بعد القاط بیاضها  
 که شبیه دوازده سوره هم بر سر شرح چهار میسارم والله المیسر لکل غیر از حال کتاب  
 ابرام بصارت العین که ایامی فرستاده راجی تفضیلکم که موضوع کتاب بصارت العین ابرام مضایق  
 چیست و مولف نیز کتاب گیت و اینمندی بزود قلمی شود تا مقرر سیرش سازم و هم صده  
 اعلام حال خیر مال تفضیل شتم که جناب درین باب از چند گاه وارد و سلسله ناخن  
 کجا و بچه سر رشته بود و حالیا مقصود از بابان فرود کنی که پور چیست تا کی  
 سفر مانید و آن ممول روح افزا یعنی قدم نجه بکجه چنان کی مر جود اگر ملاقات  
 عید انوار

اتفاق شود از انقضائش هم اخبار دهد و جواب هر دو عرضیه یعنی این سطور و سابق برین به  
 ارسال فرستد بر فور ملاحظه حواله خانه بلاغت رقم کرده و لفظ منبت که نا صلب  
 ناسخ گفته غلط است آن مقام مختلف نیست بلکه موضع منوب بوده است و پسنداد که از کلام  
 خاتم العلماء المکملین جناب سید ابی مولانا سید الدار علی صاحب اعظم الله رجاته فی فردا این کلام  
 منورش اینکه جناب مخفوسه و علامه مان بود اند و منظمی باین طبع و بسطید برین  
 کلمه بلکه کسی نبوده است لکن از علوم ادبیه کلیه اغضای نظر داشته و کتاب استغاب  
 عماد الاسلام تحقیق ناقص معنوی کنایی بمپیای آن نیست اغلاط لفظیه بسیار که خصم را  
 از له او و غلام محل استنرازه و مجنوسه و کعبه محمد بن ابی صلاح آن عرض کرده بود  
 مگر بجهت مشاغل کثیره صورت نه نیست معذرا اغلاط لفظیه در روایات شایع عبدالعزیز  
 دهلوی هم که اصل نایه افتخارشان برت علوم ادبیه است بسیار و بند و باب مواضع  
 لفظیه منقوح کردن نمی پسندم که سوای شملاهی سلف دیار ایران از نقیصه کلمه  
 خالیست کلیف امثال ما دم فاقه الادراک و کمر عرض ضربه ویرانیکه اگر عرض  
 بخطوط مختلف بخدمت رسد باعث و دلکی نگردد و اگر بجهت کمال ملازمت  
 نیست نباشد انشایش بجهتین هیچ سبزو کاتب محتم که توهم افشای از نذر خواهد  
 زیاده بجز تمسای بی نه از چه کدارش با ما دوست کامیابا حکام ملازمان  
 انتم سبحان عیسی عنده ازین مکتوب بر اهل دانش و پیش کشه شده که  
 اکنون جناب فیضکام را سخت مشکل پیش آمده زیرا که بملاحظه بکده روایت در

بر خودی نگریدند حایا که هزاران هزار نظیر آنرا در ستمی دیده باشند حال قلب بر آن باشد  
 باشد و هنوز جزو رقی کردانی امری گیر نیست بعد معان و غور چه خواهد شد که فقط یکد و حد  
 باعث ارتقا و قلب جگر گردید و دیگر سخن همین است که علامه دهلوی میسر از نزیر در مختصر اثنا عشر  
 فرموده که از بکشتن امهات المؤمنین اصحاب ائمهت سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم  
 و سلم بر زمین اند اگر چه ایمان ایشان بخدا و رسول از دست رفته باشد آری مردان همین است  
 شاه باش صد قربان هر چند غبط و غنچه که یل عجز جانشانست و دیگر دُخورد و خواب غایت  
 و اضطراب حرام میبود و مکر رجوع بنزهب اهل تحویل مینماید و برای کبران نیز عموماً همین حکم میرود  
 که محالست که کسی از مرتب شمع ملول گردد و ازین طریق نکول کند و حال کسانی که نفس سرکش  
 حکم رانی نکرد این است که چون نفس اخبار غیرت ساهید مایه اصول و فروع و عایدند و علم  
 قطبیت آن یکمال عقل سنجید بنزهب اهل حق انابت نمودند چنانچه حال ابو الحسن را در  
 و دیگران از علمای مایه و ساجد تهنیت الاحکام با عتراف امام عظم خوش بانی محمد شنید  
 باشند و در همین تفصیلش میاید انشاء الله تعالی افسوس که مسودات جمیع خطوط مانور الهیین  
 فقیر نیامد و آنچه دست یابست بسبب عجز و بیکیکه نمیدانی انقدر فرصت بهم رونید که در کتب و  
 جزو انهای قمیم و جدید و طاقها و ضار و بی تحس کنم ورنه مانند آفتاب بعه الهی تزیین  
 که خود مولوی گوید که فاقد النظر و تبحر و محرم است از ملاحظه روایات و خصوصیات این  
 سمعش بجان آمده و خوشه که عهد و میثاق شیع را مانند حضرات این مخصوص است  
 بسنگه الفقه حال ارتقا و قلب مبارک را و تر زلزل قلب مخاطب و عمر محمد بن زجوان

نسبت به الکلام قیاس ناید که باز صف تنزل بدین چند روایت باز اطلاع بر مجموع  
 در کتاب نسبت به الکلام کجا رسیده باشد تکلف که این هم در افادات خود دارند کنند  
 که بر مذهب شیعه فیض صحبت رحمة للعالمین تمام است که خبر در چند فرد بانی نامه تمام  
 اصحاب ملائیش اده روت و احداث خستیا نمودند و معاذ الله خطبیم که دیدند  
 برینهم در سائل غیر مطبوع اقرار نمایند که مقدمه نکاح حضرت ام کلثوم با فاروق لا جز  
 که هر چند هر کس از علمای مایه ای خود را تقدیم رسانیده و لیکن برود قبول نمیرسد  
 باور نمیکند باز هم در مذهب خود راسخ باشند فاعترفا یا اولی الالبصار و از اینجا گفته اند  
 که امیران سخن اصلا بگویند و باشد که در نهان صحیح جویند و عجیب که از نشینان  
 را افرادان حیرت بلکه وحشت در سیکرد و آنکه جناب تقدس تأیه هنوز رسیده که در حقا  
 که بحث زلزله قلوب و ختلاج ضد و برحمت معاند احادیث یکدست استی که در است فتنه  
 و آنکه ناظرین بسطوط طریق نکول از مذهب شیعه پیش گرفته اند نام تهذیب الکلام می باشد  
 نوشت که شیخ و مرشد شیعه آن کتاب برای همین و زیاده بر عم خود تصنیف کرده و  
 شیعه بدین این قضای اختلافی و تناقض اخبار و مضامین سکرو و احادیث ائمه اطهار  
 که با تائیه ای اعدا میرسد از جانرو و بدخستیا از مذهب حق ثانی نشوند نام کتاب تهذیب  
 که باعث بر جلد کردنش از اصل کتاب تهذیب است یا ق مردم با ختیار است اکنون محصل  
 هر دو کتاب با فارسی نوشته بطلان اولیای قیاس میسیدیم و این غلط را هم بدو  
 می نهم تا بار دیگر غرض و شبهه را روند و بداند که امام عظمی علیه السلام بعد از تحریر سطر حق و حمد و ثناء

میفرماید که بعضی از اجاب که حقوقشان بر من از واجبات است احادیث ائمه است  
من از دو اختلاف و تباین منافات و تضاد را بیان کردند که بعد می بین اجاب  
واقع است که هیچ خبری مروی نیست که مخالف و منافی آن را داشته باشد و هیچ  
سیدم از اخباری یافته نشود تا آنکه علما مخالفین دست طعن دراز نکنند میگویند که علما  
قدیم و جدید شما همیشه چنین تکلف می کنید که سنای فروع اختلاف دارند و چگونه عقل تجویز کند که  
عز وجل این معنی را بیان سازد و حکیم مطلق عبادت را با این اختلاف جایز دارد و بعد از تحقیق اشاعه  
در شده اختلافات گرفتار ایمان من مذهب در صحبت طعن که خود امامیه باطل کردند و این طعن  
و تشیع سنای شیعی قلوب شیعه موثر شد که جم غفیری از علما در شنباه و افتادند و از  
از اعتقاد تشیع دست برداشته از شیخ و او ستاد خود شنیدم که در مقام تحقیق  
که اگر حسن رونی علوی مذهب شیعه و مذهب چون اختلاف و تضاد اخبار در مذمت  
او هم پسین رجوع کرد از اعتقاد امامت ائمه بطور شیعه اجتناب رزید ازین رجوع چنان معلوم  
میشود که او نیز به سابق را بتقلید گرفته بود و بصیرتی نداشت زیرا که اختلاف و تضاد  
باعث ترک اصول که با دلالت ثابت باشد نمیشود پس از سختی و عظمیهات سبک ناپسند  
اجبار مختلفه بیان کرده شود و احادیث متنافیه را جمع کرده آید انتهای خلاصه تصدیق  
و انشاء الله تعالی حال دعای شیخ که اگر حسن رونی در علمای شیعه با اعتقاد امامت ائمه  
و دیگر عقاید معتقد بود و بصیرتی نداشت بعد ازین معلوم خواهد شد فائز و لا تسعیر و لا تسعیر  
عنوان استبصار بعد سطر می از حمد و صلوة نیست که چون حاجی عتیقی کتاب کبر که ناشر تهرانی است

است و بر اکثری از اخبار و ابواب که تعلق بمسائل فقهیه دارد شامل است و چون  
 نفوس آنها با اختصار کردنش اشتیاق تمام پیدا کرد و الی حشره قان که بود اب العلماء  
 الاختصار پس بجای تبصیر نام تهذیب الاحکام میباید گرفت و لاینگی مثل خبر و نحو  
 اینمغنی که جواب احادیث ثلثه اندک است و بر روی کسی است که او جانیست  
 انصاب را رئیس المتکلمین بنویسد تا آنکه آبروی فقر بر آن خود را جز در داند با آنکه نظر  
 باعث برین امر شد و الا بعد نظر غائر ممکن است که کسی از عقلا چنین بگوید که علاوه بر  
 علی انفسهم حجت فقط بر بعضی نظر کن کتاب که اسامی محض نیست فیه طریق جناب کرنی  
 کو که باری جبر و دیان این روش صحیح بخاری که جناب مخاطب بسیار در خود  
 بر آن اندیشه بلفظ مایه و علیهم الجواب تعبیر ساخته اند پیرو دهم دعوی مخالفت جمیع  
 و عثمانی پیش نیست و اگر از کتاب این بابت ثابت خواهند کرد که روایت امام فخر المکملین  
 بر مانده را رد نموده ام جوش در همان مقام خواهند یافت و بدین این قیل الانام چنان  
 است که عبارت آن مقام که پایی فرست این سرای علمای اعلام در فهم آن لغزیده  
 که جواب از ثلث اندک فضل جایی در اخباری صحبت ما است که بهر اشدت و محنت بخوا  
 قایل محاصر صاحب تفسیر نهج السداد اطالب شد و نزد بنده رسیده بروایات صحیح  
 و مانند آن کجا ثبات رسانیده که حضرت زید ادعوی بهر حد نمود و مقبولین فی باب  
 شهادت دادند و تمنعی نماید که حضرت فخر الملة والدین حمه الله علیه که چند نزد اهل سنت  
 امام المتکلمین است مگر در فنون بحث شریف و متقدمان با متشکک نیست چنانچه در کتاب

قره ایست بنفیل الشیخین شافعی بدان فتیله علامه شریف جرجانی و بعضی از محققین  
 عقاید علامه سعد الدین قفازانی چه رسد این اعتقاد از آن قبیل است که نصیر الدین طوسی  
 کو حضرات امامیه سلطان المحققین را میگویند و کمال عظمت و جبروت ناشی می باشد لیکن کلام  
 او را در انکار شهرت احادیث بدانکه لایحقی علی بن نظرفی دیباجه نبراس الصبا بحجی  
 بلکه در وقت تشریف حال او کلمات درشت بزبان قلم سپرد میگویند آری فرق بین  
 که در تدین امام و نصرت او درباره شریعت غرای مصطفوی عدم تدین منجم طوسی بود  
 قول حضرت شیخ سعدی روح شهر تو بواج فلک وانی چیست چون آنی که در سبک  
 با عتراف علمای امامیه هم شکی در می پیرامون خاطر میگردد چنانکه از رساله صغیره ارد  
 مؤلف که در تائید اخباریه و تفصیح اصولیه نوشته واضح میشود حیث قال دوم اینکه  
 ما چند کس از عظمای علمای امامیه هم مقدمین و هم متأخرین می بینیم که از عبارات واقفا  
 آنها میلان کلی تبصوف بلکه تمذهب بذهب صوفیه و فلاسفه می تراود و از انجمله خواججه تبر  
 طوسی است که مصنفات ایشان از تحقیقات سئمه وجود و بیان مقامات عارفین طایفه  
 منصفین و تفلسفین مملو است علاوه در فلسف و حکمت یونانیه مرتبه علوم میدارند که در مقام  
 فخر الدین رازی در شرح اشارات و تائید و حمایت شیخ رئیس و مقتدایان او از حکما و  
 و درین خصوص حجت ایما را از دست داده و از آن افادات و تحقیقات صوفی  
 بودن ایشان هر دو بر می آید پس مع ذلک عبارات بزرگان مرقوم الصد  
 مخالفین که تبلیغ و تفسیر ایشان تعبیه و نیز قریب البقیین است که بنای جوابهایشان از طغری

فذکر بر نزل تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذهن سلیم و طبع مستقیم باجماع محدثین ثقات کثیر  
 بر دعوی همه اعما و یکسند و ازین است که ابن حجر عسقلانی که تبحر او در فن منیف حدیث  
 شریف مسلم الثبوت است صراحتاً دعوی مذکور و استشهاده مسطور را قابل اعتبار نشمرده  
 و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفين صاحب فرة البصيرين تفصیل الشحین فرموده که طبع  
 محض است هیچ جار و اتی بآن صحیح نشده و علامه دهلوی در تحفه ثمان عشریه از مضربات  
 و مکایه امامیه گمان برده و کیف که برخلاف احادیث صحیحہ سلسله بعضی از تواریخ غیر معتبره  
 دست ندارند چه جای آنکه روایات ابن الجعدیه که از حق اعتزال گرفته و بناظره اهل حق  
 مرتب سازند اعادنا الله عن ذلك بذلذی اشرته الیه الضلال مباح و زیغ صراح کما وقع  
 فی طعن الرماح اعجب امور آنکه همه مذکور که سر سر خلاف اصول است و سبیل الزم  
 پذیرند و جوابهای علما را و تسلیم سرمایه استدلال گردانند و در باره حدیث تهذیب  
 بر مفضولیت شیخین که بر اصول مانع منطبق است که بعضی از محدثان مانند و شکر کرده  
 آرند و هرگز اقوال عامی درایا و نمیدارند انتهی حال دعای بهر ساندن جواب بعضی  
 اشکالات مستندی عترت خود این فاضل علمی سداد و انصاف و نورالدین حسین که مولی  
 و آقا شیخان است عنقریب بعلم البقین بلکه عن البقین خواهد دید که سبب پیش نیست چنانکه  
 دیگر بزرگواران عقیدت در از خواطر یکشاید و هر یکی را از ناظرین سامعین الطینان مایه  
 که اول چه بشارت و سرور که دعوی آن نمی نمایند پسر چه دامننها و اتعاب الامم لا تعد  
 و انحصار که نیستند الغرض حال ثابت عقل از هر جمله و هر سطری بحدی باین عیانست که استخفاف

الی البیان حال غفلت و ذهول جهت مذکور بجای رسید که رساله بصارت العین که انبیا  
 میناظره و فیل قال شیعہ و سنی بعد از آنکه مولانا بشید المتکلمین به حمه الله علیه داعی اجل  
 گفتند بر آنست تا مدتی تمامی علمای بلخ و کهنوا حضرات مجتهدین خود این امر مجاد  
 در شکجه کبر و دار ابحاثش گرفتار بودند هم یاد ندارند نابا بر اش که از العین عن بره العین  
 بناد و ام و چنگ از اخباری انهم دیده مانند بید لرزیده اند چنانچه مدلول بعضی از کتابست  
 و سیم انشا الله تعالی چه رسد المنة لغزو حل که در کتاب فقیر غیر لفظی انهم بزعم خود غلط  
 که بجای آن لفظ منوب له قرار داده اند و عنقریب خواهیم است که خود نورالدین مسطو  
 و جناب کرست ظهور اقرار بخطا در لفظ منوب له خواهند کرد و از خاتمه این مکتوبات  
 که حضرت مجتهد فانی و والد مجتهد زمانی در علوم ادبیه بصیرتی نداشته اند و از نجاست که  
 چون آن بزرگ سخت بی ادب است و از دادن شناس نام دارد و خواهر که با عترت او در القفا  
 سخی هیچ مسلم و کافر درست نیست در بیع مکرده و بکلمات خفیه کتاب خود را پر از کلمات  
 لایق استناد نموده و از رسوده خطوط نوری چنان جلوه ظهور داده که او برین نحو  
 که بعد لفظ منوب حرف عن میاید نه لام کلام مجتهد فانی نقلا عن الفقیر ثبت کرده  
 جناب فادت ما به عبارت این مجتهد مقام رسیده سلب علوم ادبیه قبول نموده در  
 دیگر بعد که ندین سند از قاضی غیر یقین خطی خود فرموده دعوی غلط لفظی ما  
 پس باطن المتکلمین اما می که طریقه حدیث جلال را موجه گشته اند و من تا به هم مخاطب انضا  
 اقامت اوله و بر این قابل اصغاف نیست چنانکه گفته اند مصرع باطل است آنچه مدعی

و الحمد لله علی تمام الحجة و شاید که مراد کاتب عالی مراتب که بحضرات مجتهدین عرض کرده  
 بودم که اصلاح اغلاط والد ماجد خود بالضرورت باید نمود ورنه موجب استهزا و تمسخر  
 و الا لالباب خواهد شد و آنها بجهت آنها که مشاغل کار برین بصحت نه بستند نسبت سجا<sup>د</sup>  
 باین زمانه است که چنان مشاغل نبوی فرو رفته اند که باین امور ضروری و بنیسی نمی رود  
 و حقوق و حجب و اله خود را دانی سازند و العاقل تکفیه الاشارة و العاقل لا یجید العی<sup>ة</sup>  
 مکتوب و مکرر بود و بعضا حسب سبب المناقب و فی الفضائل عالی و دو جامع الکمال  
 الکلمة النوع الانسان مخدوم و مکرم ذوالعبد و الکریم دشت و قهیم شرح متنایمی غیر متنا<sup>به</sup>  
 در حاضرین غایب و قراطس که توان کنجد ایند اقبیلین سلام سنون یا رشتون بایات ضمیر  
 تخمیر را بنصطه طهارمی آرد و در عین نگرانی بعد ارسال عرضه استعلام و جنبه و ورود<sup>قمة</sup>  
 کریمه رفت غیبه حای صنف عواطف سرکش چشمه وصول کردیده انواع ریا<sup>خ</sup>  
 و بساط ارزانی دشت مکرر از ادراک عو<sup>ض</sup> رضه غیبه حای جناب برخود لرزیدم و اگر  
 مساوق آن شرد و صحت طاعت بخش خاطر خیر طلب نمیبود یا آیه سه بهادست و کربانم  
 میساخت که بحکم القلوب مرا یا عاطفت ملازمان کمال این سکه بالبال بر ریه میانجی خانه افتاد  
 در کرو و مانند ایلاف ملازمان کشیده است که تفضیلش اگر وجدان دان ملازمان  
 داشت ترین اشهاد نمیبود ما نا باغراق میبود مدبر کائنات ذات جمیع احکانات را و اما  
 عوارض جسمانی و قوای زمانی مصئون دشته قرون بسیار بالقای سامی مانه را با  
 اندوز فخر و دار دو و اگر شتم مقرون بخیر که از زبان لای صفت سرع صانع عالی کرد اگر

خدمت گذار بهای این بزرگ آنچه از دست مرغش این چکاره صورت ظهور گرفته اندکی هم  
 بر نگارم اطباء بسیار میخواهد و لهذا برای اظهار شرف نفسانی بیشتر به ترزبانی  
 خشک برگردنم می گذارد و الا مخالف شرب معامله اتحاد آبی میدارد رسیدم بکلام  
 مانحن فیه که بنده تفصیل معروضه سابق کنانش که چهل و هشت جزو سابق و دوازده جزو  
 حالیا از سنگشانی رسیده جزوده دوازده جزو و اوایل یدیه ام که عیب عرض عارضه  
 منحل آن نمودم و همچنان نادیده بجناب ستطاب تابه و کعبه دارین خیرت مولانا و سقا  
 سید حسین صاحب ف سید میر نصاحب طه العالی فرستادم که او شان سواد میرزا  
 و حاله بران کردم که وقت تحریر جواب با معانی بدیست و دران و از هر جزو  
 اینقدر دریا فتم که احیاناً جائیکه جواب عقلی منسوبه کلاش بسیار است لهذا <sup>ضمیمه</sup> اینقدر  
 افتاد که اول کتابی در بحث خلاف بدلائل عقلی مستنداً بالتحلیلات مبسوطه است  
 کشیده شود و هر قدر اسباب ممکن باشد بکار رود و ماخذ آن اکثر روایات باطنی  
 و کرامت ما خضم را در جواب صحتی باشد و هم بنده را امر فی دست دهد بعد به جواب  
 پردازم و دران اشکالی نیست الا تعارض و تناقض احادیث مرد بطریق فرقه ای  
 که نهایت ندارد و مگر خدیش آسان کند و ملاک امر همانست که از قلم صاحب بحث که  
 ملاحظه تطابق و آیات عامه با مرویات خاصه شد ضرور چنانچه بنده در سابق  
 وزارت شیخین خلی شیخ کرده ام مگر بشنوم که حدیث وزارت فی السماء منسوب  
 بحضرت یعسوب الدین در کتاب ستطابج الا انوار هم منقول است پس بقول سامی جمله

مستغنی بگرد و این حدیثی را که در آنکه احاطه بمرویات جانبین امثال مردم که بصفت  
 را کجایه که حتی الوسع ملاحظه این امور خواهد داشت و غالب که در روایت متنا  
 الابطال متنازل مره غاصب محال معارضه المثل نباشد و برای این مرام خوشتر  
 بیاض مزبور کتابی متصور بوجد نشد و اشکال فقط همین که در کتاب استطایا  
 منجاول از هفتاد و یک باشد و در آن قریب بست پنج کتاب میسر شده است و قریب  
 با یکی عنها لفظا باللفظ مطابق برآمده و دیگر هم تطبیق میسر شد و تفحص باقی کتب هم افتاد  
 عمل المیسر لایا یا تمهید بر مثل ملازمان طویل الباع ستم نیست که افحام خصم بدو  
 ظهور حضرت صاحب الامر و الزمان علیه و علی اجداده الصلوة ممکن نیست چه هرگاه  
 در جواب حدیث قرطاس مذکور حدیث سنن است و من کنت مولاه که دلالتش  
 اجلائی بیات است سکوت نکرده اند بر ذکر روایات که همسنگ اینها کجای  
 می رزغ کسی بان کسی نمیتواند گرفت آری اگر تمذهب بنزب و کرسعد و می  
 باشد و بنجه ضعف قوت کلام ظاهر شود باجمعه بعضی و ایات شیطانی طار  
 بطریق انموذج مسطور و مرسل مکرر خدام زینهار زینهار بحریف گری از آن  
 کسی یک سخن گفتنی است که او در جای نوشته که تکذیب وایت خطبه شقیه از  
 شیعه هم رسانیده ام و آنکه عجیب پس این باید پرسید و باید پرسود که صاحب  
 قاموس در لغت شقیه نوشته که بهائیت خطبه علی و هفده و نهم در نهله  
 از لغات خطبه موسوفه بالنصام لفظ فی حدیث علی موجود و ذکر سند هم دارد

و نمون آن خطبه چنانست که تا امروز آنچه ردافض لایل بر سلطان خلافت خلفای سید  
می آرند گویا جمله از آن خطبه ستفاد و شاه عبدالعزیز میگوید که منفر صحت آن بود اند  
هم خطبه سیده النساء العالمین مخاطبت بابی مکر که اهل سنت مایه قضیحک می انگارند  
و مصنوع و محتق و افض میدانند و حال آنکه دو سه لغت آنهم بقید لفظی حدیث فاطمه  
نهایت پس جوش چیت و بر چه کویا از آن اشعار رد و باب مواخذات لفظی  
بس نازیبا مردم ملک غیه واجبی را کما یعنی ماست باز بان به و فارس کما سید  
غلط خواهیم کرد و امر صد از زبان بی بس معیشت است که باراده یعنی آنرا از  
اشعار بسیار مکررین امر بدست اهل لسانست نه با مردم و واقعی که صد است  
بعن آمده مکررند و راجحان تمجیل است که در محاوره فارسیان کجای آقا و نایب  
دیده ام که در مقام فارسیان بنوب عنه بر شخص کو را طلاق نمی سازند مکرر و ثوق  
غیت و احاد الناس بسیار شغل علی که اوساط الناس هم بر آید و این خطه تصرفات  
فارسیان است محاوره عرب که معلوم چنانچه لفظ معاف عور که معنی اعراب  
عربان من حیث لسان العرب غلط محض و ارشاد سید محمد قمر صاحب که کسی بمع  
رسانیده غالباً مطابق نفس الامر باشد چه جناب مدوح از عرصه علل سیده کای  
از بقوله مرفی خدمت شان نوشته ام آری از جناب سخط قلب و کعبه سید بر  
استعلام بعضی آیات کرده ام و استعانت از جناب مدوح عاری از رده  
اگر چندی از ارشاد شان نصین میکنم اشعار هم میکنم چه در بیان شباب اگر در

از کجند دزدیده با ورق مخفی را دیده بازی کرده ام دل خوش نشد است هر چه بر  
یابم می آید از نتایج قریحه قریحه حال خیر ملازمان نهایت تفصیل درین اجمال یافتیم  
بسیار بخش اسباب بیخ فلاح حسب غلبه خیر اندیشان بر احباب معده میا فرمایند  
کمال کرمه بعد شریف بردن بکوره کپور از نشان مکان سکنی الکی خواهند بخشید که سبیل  
انگیزی مقصبات مباحثت را دور ساخته و رجای از عده انوصب بر عزم آید  
مقصود نیست و اگر پرده از روی سکه مکتوم بر خیزد احتمال قرونی شدن صحبت  
معه خدا کند که امری درین بن مانده برای زمان صورت پذیرد که فی الجمله قریب  
برای بنده تحصیل باشد کتاب ایچنین از الة الحفا عن خلافة الحفا تصنیف مصدق  
کرد ولی انیت الی آخره بنده دارم و اولین ادنا صیت زیاده از حد داده و امری  
تکلیف خصم نیست مگر در از الة الحفا با آنکه قلم نصب راضی است بسیار امور  
نویسند انشاء الله تعالی خاتمه این خط که لقطعه دیگر بوده وقت تحریر  
نیامد از نتایج این مکتوب تا تمام هم چنان که گوش کن که موقوف دشتین بر طاعت  
کتاب فقیر را بر وقت جوش خبر از کمال انصاف میدهد زیرا که معمول اهل انصاف  
و فطانت بنا بر ارشاد حکامای سلاطین و فلسفین این است که اول مطالعه کلام حضم  
پرازند و تعصب نهی و باعث کوری کورانی نمی سازند هر گاه بر خطایابی و  
واقع و اذعان نام بهم میرسد منوجه نقض آن میشوند نه بر عکس آن اول سبب  
میکند باز در وقت رد و جبرج کلام شروع بمطالعه او بنمایند و غالباً جبرج

مدت مفت سال سپری شده اکنون باذعان حقیقت مذہب تسنن و بطلان تشیع محدث پی  
 برده باشند و لیکن گمانیکه نزد بنده بکناہ شمرند و فرستاده اند بعضی زواری اعتراف  
 نگاشته اند که مرتبہ الیہ الاشارة برخلاف ان حالات دارد که قبل ازین گفت که پیری نفس  
 آدمی از سعادت جدائی محروم میبارد و طالب حق در رجوع و انابت زینهار درین  
 من بعد مخفی نماند که من گنات خود دلائل عقلی اجماعا کن دخل نمی دهم و جناب سید مشکلمین  
 مکاتیب خود اعتراف بدان دارند که در عقایات الزام خصم شکل میشود و بصعوبت میکند  
 آخر او هم چسبیده میجاود و طریق مرسوم حضرت صاحب تحفه رئیس المتبحرین را در هر چه بزرگتر  
 باشند و ذاندرة کاشان میگردند که آن دلیل عقلی کجاست فادہ تا بچوشتان ثبت  
 که هرگز آن دلیل ضعیف نیست و بغایت ایزدی دله عقلی هم بر مذہب اہل سنت تمام است  
 تقریب این لائل بر مذہب تشیع تمام نباشد چنانچه از بیان بلاغت تبیان و توضیح داده شود  
 ملازمان ایشان هر قدر که اسباب ممکن باشد کار رود و ادعای دلیل بر آنست که عوام فہمی  
 دارند چنانچه در مثل سیر آمدہ کہ الغریبہ خواہ مخواہ مرد آدمی یعنی محمول عوام ہین است کہ نظر  
 ایشان بر تن و پوشش میباشد پس طول کلام بیش ازین درین کن با اتفاق افتد و آنچه بعد ازین  
 انداختہ کہ برای شیعہ عوام و جناب الاخصوصا و عطیسی توان گفت ابرہہ برای الزام  
 اہل سنت جمع می کنند بقدرت آفریدہ کار بر ایشان نقل میکرد و بخروبن بویہم باید ہم چون  
 حدیث وزارت فی السماء در اصول امامیہ خود مرویست مجلسی سجا نقل می فرماید چنانکہ  
 ارشاد نمودند و عایم و ارکان فادات کہ تعلق تشیعات محمد بن اہل حق داشت باعتراف

ایشان نهیدم کردید و ذکر عبارت انتقام هر چند موجب اطباب است لکن موجب ولی الالباب  
 که بر آید چنانچه نامی را بود بر هم در هم شد ازین نوع احادیث کثیره برای قلب این  
 از کتب شیعیه هم رسانیده نگاه میدارم لیکن این ساله حامل آن مباحث نیست بطریق  
 عبارت سر سر بلاغت را ایراد نمودم تا ما معین ناظرین بوجه تفصیل بفین کنند که آن  
 بلند آهنگی و بالا خوانیها که کار رفت همه شش مهمل بی معنی است اگر اجل مهلت میداد بودند  
 از بادیه کربت و صیبت نجات می یافتند جواب نقض این ساله را نیز برد و سکت حاجی افشاری نیز  
 میگویم و داد معارضات با مثل سید هم اهل حق را باید که از ته دل و صمیم قلب عای تحریک  
 و نیم شبی مشغول باشند اکنون آن عبارت که در رساله رابعه است مفصلاً باید شنید که  
 خالیا حسب الموعود و موضوعیت احادیث مزبوره را ثابت بمبازم فاجده  
 الوزر را لا رغبه فکفی بافا بعض ذکیرا الا فاضل من المعاصرين وضد بطلان برناو  
 حیث قال لا یخفی علی من له حظ من الانصاف و شمر از عن الاعتراف ان همه الوضوح  
 من صبه هذا الحديث منها اثبات الوزر بر من اهل الارض لکل نبی من آدم الی عیسی بن مریم  
 علی نبینا وعلیهم السلام که میل علیه المحصر المستفاد استفاده ضربت بر عنوان الحدیث اغنی  
 ما من نبی لا اوله و زبیران الخ و هذا لا استقرار بنی صعب حسن طاعت و فلا بد ان سال من القای  
 یحیوه هذا الحديث ای الرجلین من حال الا انه کانما وزیرین لا تمیل لاسحق و یعقوب علیهم السلام  
 فعلم ان ینویا اسماء هم و اوصافهم و هذا فی غایة الخفاء بل اخفی من الغفار و منها ان  
 جبرئیل بی معنی رود و با امر شترک من الانبیاء فاطبه فلا وجه لتخصیصه بنفسه المقدره کما

سن الاضاقة فی قوله واما وزیرای من اهل السماء فخریل و زرارۃ میسائیل لایکنال بحبیل  
 العقل فضلا عن النقل نعم لو قال ما من ملک اوله وزیران کان له وجه و ان کان هذا انحرافا <sup>لفظه</sup>  
 استقر انما قص فضلا عن استقرار نام فما هذا الا قیاس النبوة علی المملکة و فسادہ من اسی  
 و فیما افاد هذا الفاضل الامامی مندوحة عن بیان موضوعیة هذا الحدیث لکن چون نجف این <sup>ق</sup>  
 بزبان فارسی بجهت عموم نفع نوشته است نهیب است که چنانچه بر نگار دکه در حقیقت بخود از  
 افاد و فاضل مدح و بمنزله تفسیر کلام شان باشد پس مستتر باشد که گماشته را الیه سابقا <sup>ام</sup>  
 رسالت و کار سلطنت فرق بین السماء و الارض است بادشاهت بجاستی زیاده  
 محتاج است بمعین و مشیر چه اگر بالفرض شخصی سیاه و سفید روزگار دیده و گرم و سرد <sup>زمانه</sup>  
 چشیده بادشاه شود بعد حصول منصب سلطنت او را معاشرت با فرق متفرقه خلق <sup>منبت</sup>  
 هر صاحب طلبی و نیرسد در کو و بر زنخ و نمیکرد و تا از زبان مردم حالات مختلفه شنود  
 و پنجتم خود و قایل ساخته بپسند و باعث بصیرت گردد و تجربه که موقوف علیہ نظام <sup>امور</sup>  
 دنیا است حاصل سازد و نماز حکم بآباء الملوک الذین یعلمون السلطنة بالمیراث و لا یعلمون <sup>الشر</sup>  
 من البربرون یا برون یا عنین یا هم و یسمعون یا سمعون یا سمع امنایهم و ملاک امرایک بادشاه  
 بهر صفت که باشد بشیر محض است و مبتلا غل شتی مبتلا و بمقتضیات طبع از شهرت و غضب <sup>د</sup>  
 عایت طبعی ارشام مناج و ماکمل ملائیس یاده از احاد الناس بجهت پس و راز و زور و سیر <sup>ب</sup>  
 صاحب ریاء و بادبانت گزیری نیست اگر نباشد کارش و نفق نمیکرد بلکه مثبت فی <sup>نیر</sup>  
 بخلاف انبیاء و رسل که لهم اندوخی بانی و موید اند تا سید یزدانی هر محضه که روید بدو <sup>محظوظ</sup>

که در پیش میکرد و صلوات بر آن می فرمود و قانونی مستقیم نمی شد این دین هم در دست  
 نبی میباشد که بصیانت ربانی از آن تجاوز نمیکند پس رسول زینهار محتاج و زیر پوشش نیست  
 اگر صلوات بر او می تقضی آن نکرد که دعوت بالیف باشد این همه حاجت کثرت و حما  
 نیست چنانکه از قصص انبیا ظاهر است که انبیا نیکه مامور بچهار دین و دند و سلطنت ظاهری هم  
 اند هستند مثل ابراهیم و اسی و یعقوب و عیسی صلوات الله علی بنیا و علیهم جمیع انوار و خلقه  
 همراه خود نمیداشتند و حضرات سینه زینهار سیمیکه در ایباب ندارند مگر آیت و شاه و هم  
 فی الامر و سبطه لک عن قریب حلیه الحال فی ذلک ایضا مگر چون گفته اند که حب الشیء یجی و  
 جلاب محبت شجنی نوعی غشاه بصار بصیرت شان شده است که برای پس انبیا چنانکه از ازا  
 بشان نجات نگرفته اند با اینکه بی سبالات شجنی خصوصاً ثانی بنین الانبیا زینهای جناب  
 رسالت مآب قرار داده اند حتی که دکتر العالی یدم که عمر همیشه جناب سالک جناب  
 افضل و لا الفعل میکرد و حضرت سیمچان میکردند خاک بدنم مگر رسول مختار کار پرداز بودند  
 اند خود با الله من لک و حیرتم که اگر بود و نصاری این احوال راستند کلام خود با آورده  
 انبیا از البصیق خنق گرفتار سازند و طبع کنند که از انبیا معلوم میشود که معاذ الله  
 عاقلی و ریاست پس بود و اند که سخن بر این خطاب طبع است مدینه طبعش مخم بوده است  
 که یقولون دیار عرب تسلط یافتند و بعد وفات شان ببط ملک در زمان خلافت  
 شد بجهت ثانی شد که معنی در عهد اولین هم همین خلیفه بود چنانچه حدیث مروی فی کثیر  
 بر آن لالت دارد و هو یخرج الاقوع و الزرقان الی ابی بکر فها لا جعل لنا خراج البحرین

ان لا یجرح من فی منافع فعل وكتب الكتاب مکان الذی تجلف عنهم طلحه بن عبد الله و اشهدوا  
 شهودا منهم عمر فما اتی عمر بالكتاب و نظرفیه لم یشهد ثم قال ولا کرانه ثم رقی الكتاب و محاه <sup>ففضله</sup>  
 و اتی ابابکر فقال انت الامیر ام عمر قال غیر ان الطاعه لی فسکت انتی و بذل الحاکم بنظیره  
 تمزق کتابه لیسده الناس فی امره فک فلا استبعاد فیها بعد ادعای التامی عمر و ابی سکت <sup>بنها</sup>  
 نمیتواند داد باجمعه محل انصاف است که هرگاه حال این باشد که بر کشتن وی بکزی نسکین بکاز  
 شوهرش و حی بر دخی چنانچہ نفس قسیرا دل است یعنی قد سمع الله قول النبی تجا دکت فی  
 زوجها و تشیکه الی الله لایه نازل شود و علی هذا القیاس پس در امور مخطئه که بنای شیوع  
 بر آن بود و دگر و حی نازل نمیشد که حاجت بوزیر و شیر باشد و ازین است که برای انبیا <sup>صلوات</sup>  
 فحوای این حدیث مفسری زر انبوده اند و منوهم نگارند که ادعای م وجود و زرا منبر له شهادت  
 نفی غیر مسوع است زیرا که در وقایع ماضیه هر کما اصلا را و ابی متضمن قوع امری بدیهه باشد که  
 عقلا و منهم الملبون اذعان بعد م قوع آن میکنند فقط حضرت موسی حضرت سلیمان <sup>علیهم السلام</sup> و نبیا و علیهم  
 و زرا داشتند بلکه حضرت سلیمان سلطنت ظاهری همه عالم هم داشتند و زرا ت صف <sup>حیات</sup>  
 الله عنه متعلق بسطنت بود پس نیز فقط برای اب موسوی و ذوق که جناب ر و ن <sup>خدا</sup>  
 جلیل باین لفظ ذکر فرمودند که باینکه اندک تر عرج از مرتبه عامیه کرده اند ظاهر است که زرا  
 حضرت بارون مثل زرا ت سلاطین بلکه و زرا تیکه مائل زرا ت مزبوره سنیان <sup>شخصیت</sup> بای  
 مینا زند نبوده است جناب بارون نبی و معوث من الله و شریک امر نص قرانی بوده اند  
 که مبدل علیه قوله تعالی و انی بارون و فصیح منی لسانا فارسله معی و ایصد فی انی <sup>فان</sup>

یکدیگر بون فال نشد عضدک بانیک و محل کما سلطانا فلا یصلون الیکما باماننا انما ومن اتبعکم  
 الغالبون غایتش اینکه اینهمه خواهرش خنای موسی بود حضرت موسی تسبیح و خنایان  
 تابع بودند و حقیقت این وزارت بمعنی عانت و شتراک در حیات و قایم مقامی جانی  
 بعد المات ان لم یوف هارون علیه السلام قبل موسی دهست پس اگر سلاف سنیان  
 حین وضع نهالحدیث وزارت شیخین مثل وزارت حضرت هارون میکردند <sup>نفس</sup> <sup>مجلس</sup> <sup>مجلس</sup>  
 در باب خلافت شیخین نمیشد بلکه هیچ شیث نص دهست بر قایم مقامی اینها و شتراک  
 الیها بامر نبوت که حالیا و پرده میگویند و دهن بر کلیم میگویند بجهر و اعلان میکنند بآنکه  
 بحکم و الله نم نوره هزار حدیث سنیان وضع کنند مگر با حق بر زبان جاری میشود که  
 بنقل حدیث منکره خصاص این منصب جلیل را باستانی خصوصیت نبوت برای  
 مرتبه هارونی اعتراف کردند و لا یشرعون بلکسا و یجابون از آنچه گذارش میفرست  
 میکرد که جواب امرو وزارت که سید نور الله شوشتری در احقاق الحق این خط داده که  
 یکی میباشد و این منصب مخصوص امیر کل امیر است علی حسب النظر الحلی است و الا بنظر  
 شتراک لفظی است لا غیر و بدل علی عرفت علیک من کن وزارت امیر المؤمنین علیه السلام  
 لوزاره السلاطین التي بدعوا بها شیخهم القاسطین رحمته الله علیهم یوم الدین فی التفسیر الکلام  
 الرازی فی تفسیراته انما و لیکم الله استعدا الرسول من ید لاجیه المتادی بحله سلونی  
 تفقد فی اعطایه منصب الهارونی و جبرتم سیر باید که آخر علما می سنیهیم فضلا و کمالات  
 تعصب اثبات تعلیم شیخین چه قدر با ایشان از راه می برد که متفوه کلماتی میشود که

بسو فسطایه نسبت داده آید غرق عسرف و مقربوت حقیقت خجالت کرد و کسی ازین  
 حضرات از جانب این سبکین پرسد که بر آسمان کدام سلطنت و حکومت تعلق بنجاب است  
 بآب است و نسبت امور را بهم بی وزیرا امکان است که جبرئیل و میکائیل سلام الله  
 علیهما وزارت نبوی استند و کارگذاری میگردند و کدام کدام کار فرمائی نباتیه علی السو  
 متعلق بملکین منقرین امور آسمانست و در ذات جبرئیل علیه السلام علی خلاف دستور الو  
 عهده سفارت و وزارت هر دو چگونه جمع شده مگر اینکه سفیر از جانب بهشت علی الاطلا  
 جلت قدرته و وزیر سرور انبیا بوده باشند و ذات النبی الاطی ای شل شغین جبرئیل  
 میکائیل هم بر منصب آسمانی متعلق بنجاب است بآب بالا صالت فایزند یا چون شغین  
 قائم مقامی مصطفوی یافتند از راه قدیم پرور جبرئیل و میکائیل را بدستور بر عهد  
 در سماء از طرف خود منصوب و سرافراز فرمودند کوشیده از سوی اعتقاد خود  
 باشند ملت توکار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز بر داختی و اگر کسی نسبت  
 صوفیه بر دستشک خود ساخته بگوید که جناب سرور کائنات مظهر اتم خالق عالم و ما  
 ارضین سماءات اند با غضای نظر ازین که این قول محقق بچکس از تبعه شریعت مصطفوی  
 نسبت اشکال نیست که اینجا تخصیص بآب سرور عالم نسبت بنصرت هیچ نبی بوده  
 که دو وزیر در آسمان باشند پس اینجا چی نبی است بآب که رسالت شان مخصوص  
 اقطار ارض بوده است و در یک زمانه متحد و هم بوده اند آیا هر واحد سلطنت کل سماء  
 داشته پس طرفه تنازع در اتبای یک زمانه لازم می آید و الا قابل به تخریمی است

باید شد و حد و مملکت مقرر باید ساخت و نیز معلوم نیست که بعد انتقال از دار قیاس سلطنت  
 سماوی باقیست یا نه اگر کونیند باقی است عجیب اجتماع سلاطین میشود که عرصه سماوات <sup>نیکی</sup>  
 میکند و اگر کونیند که بعد وفات از عهده سماوی هم معزول میشوند این خیلی بدیع است  
 که تا بدارد دنیا باشند سلطان سادات هم باشند و هرگاه بسماوات برسند گرفتار عزل <sup>کرو</sup>  
 و اگر نصیب خنای مبتلا گشته بگویند که نه انبیا سلطنت افلاک دارند و نه وزرای شایان  
 نسبت آسمانی می نمایند پس همه این شور و شغب لغو میشود و این سلطنت و وزارت <sup>مثل</sup>  
 سلطنت بادشاه حال دلی و وزیر را میگرد و فتوح با سه من پده الهفوات التی ملزم <sup>بمضمون</sup>  
 هذا الحديث المختص بالفقري بل پده الامم حکماک یلحق ان تصحک علیه الشکلی الی آخر العبارة  
 بطولها بعد نقل این تربات که هنوز ناتمام است اباحت بسیار و اعتراضات بی شمار  
 از خاطر خاکسار جوش میزنند و شبدر قلم هم توسنی یکنه مگر بهر حال خود را از زیر <sup>پای</sup>  
 حقانی و ادبم خامه را از جولانی باز داشته بر چند حرف قصر میکنم که منتهای مضمون <sup>احادیث</sup>  
 ماثبوت وزارت برای ملائکه مقربین خلفای اشدین است که قدوه اسلام و مسلمانان  
 اند و منزلت ایشان تالی مرتبه نبوت شده و انصاف بشر و معلومه ماست درجه <sup>کبر</sup>  
 ایشان گشته بخلاف احادیث رفضه و اقوال قدما می ایشان دلالت بر آن دارد که <sup>آن</sup>  
 اعتقاد بوزارت حضرت خدیجه کبری برای جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 داشتند و وزارت انجناب مقصور بر ذکر و دیگر شریوط نمی بندند بلکه بعد <sup>از</sup>  
 اندک استغفار بهوید میشود که در وزارت حضرت صلی الله علیه و سلم اسلام هم <sup>مستند</sup>

اگر کتب قدما بهم نرسد حیات القلوب مجلسی از مقام هجرت شریف باید گشت و بهر دو وزارت  
 مذکور نصیح کرده و روایات شیعه را در عدم ایمان حضرت ابوطالب و قتیله وزیر خفیه <sup>علیه</sup>  
 علیه السلام بوده اند نص قطعی خواهی یافت اینک تفاسیر شیعه خصوصاً تفسیر ابو جابر و در آن  
 شیخ کلینی امور از اعلیٰ تفسیر است و موجب بصارت و بصیرت گمان برده رجوع کن بسوی مقام  
 الاطباء فاعلم و یا اولی الالباب علیا تعرض نتائج این مکتوب و نقل دیگر مکاتیب باضماف ضمیمه  
 پنداشته باصل مطلب بیکدیگر و میگویم آنچه در باره خطبه شقیه ارشاد نمودند که نامی عن  
 ازین خطبه مستفادست و در بنیاب منتهای نامی امور همان خطبه واقع شده و قتیله <sup>است</sup> فیصل  
 و لیکن عنقریب می آید که اگر فقط نقل لغاتش در کتب غرائب حدیث بکار نشود باید بدین  
 اما نیست اصل کرد و چنانچه از کلام نورالدین حسین که از مطالع کتب استنبی الکلام این شکل  
 سرخ برده و خود را بر طریقه حیرت سپرده خواهی یافت انشاء الله تعالی سبحان الله کلام حضرت  
 علامه دلفی س سوره العزیز جایگزین صحت این خطبه میکند و ایشان منجواهند که باین  
 زبانی انجمن صحیح را اثبات رسانند جز آنکه ختمال حوسل نسبت نام چاره دیگر نظری آید  
 و ازین است که فایده و سابقه الشان یعنی نورالدین حسین که خود را باین عوی مشغول  
 که خدام و الامتزلزل را از غلطات نجات کلی بخشد برین امر بهی گاه خواهد کرد و نگذاشت  
 بلیغ خواهد نمود و تجدید و تدبیر بعمل خواهد آورد و کلیف خطبه فاطمی رضی الله عنها که حاشی  
 فقیر بعنوانی مسرود است که اگر اندک انصاف را استعاره کنند گاهی مشربان بسیار  
 و از عطا یا و عنایات خالی کائنات که بحال ذل کمونات مبذول است آنکه با وصف عدم

فن انشاء عبارت کتابت کور را با انهمه ضخامت لغوئی بسبب تحریر کشیدم که با وصف کسر  
 شدن اهل خلاف بمقتضی حسیج آن لفظاً و معنی خبر لفظ منیب چنین درین کتابت که  
 آن تا چند سال متحرک بود و نظر مخالفین شده و حال آنکه در اینجا لفظ مستخلف مطبوع است و مستخلف  
 کسی است که کسی ایجابی خویش نشان پس حیرتم که انکار از استعمال الفظ و آنکه در بنقام مستخلف  
 مناسب نیست چه معنی داشته باشد و حال آنکه مراد از مستخلف ذات حضرت سرور عالم  
 مراد از نائب حضرت امیر المومنین اند و سند لفظ منیب جایب از کتاب موزن الصالحین خود  
 و المنه لد تعالی که بعد از تعرض بخلط فیه خطای خمی در سر کرده اند و گفتند که واقعی صله  
 نیابت یعنی آنکه فتنه کرده و آنکه در باره ازاله الحفا فرمودند که بسیاری از امور در آن جو در کما  
 الزام سببان می آید محکم محبت و ادعای محض است بسم الله همین و همین میدان با جمله بعد  
 متبع کتب ماسیه که در چند سال نمودم تمامی شکالات اولین آخرین قوم که مانند جذریم و عقد  
 لایحل قدر رسیدند و نظر احقر اوین من نسج العناکب می نماید هرگز مجال ندارند که هیچ  
 و حدیثی سنی از الزام دهند و بشمول غایت لم یزلی بهر حال بر قلب اعتراض اهل قاف آدم  
 و اگر فاضل جامع معقول و منقول خود را از مباحث سابقه کلیه بتفاوت دهد باشند باز از  
 کنند و بمیدان بصارت در آیند و از اینجا معلوم شد که مصراع شتوی قریش راجع است و  
 چگونه رجوع کند که با اتفاق احادیث فریقین اعراض جایی می رسد و بر سختی خویش که  
 بر عارضه بسیار سازد و قرار یکدیگر مکتوب و یکدیگر بولوبصاحب منیع المناقب عاوی الفضائل  
 و حایر القوا فی عالمی و دمان جامع الکلمات المکنه لنسج الانسان مجند و مکرّم و الموجود

دمت رفتم ملت اشتیاقی بقرب حضرتکم و شرح لایتم بالقلم لهذا تجد بلیغ مراتب نبی  
 بگذارش عامی بردارد و چنینکه داعی آثم با نگرانیها و چار و چند صباح پشتر ضمه  
 باستعلام حال خیر مال بگه نوار سال داشته نیت راف تا سالعه و رود و نیت ه خا  
 افسرده را با فہام و نسیاط آشناساخت و وجه تلبط و شفقت جواب دریافت اگر مرود  
 از عارضه لاحق طمانیت بخش نمیکرد و خیلی آسیدہ میشدم کہ ہر چند دولت ملازمت ملازمان  
 ہنوز نصیب من جان نصیب نہ ہو کر نہ راجہ چکیدہ خاصہ فادت را بلاغت پر ابا جاب  
 ہزار تفصیل را از نظرمی افکند یافتہ ام کہ جناب را ایزد بیا بخش مجمع حسانت و جود  
 کمالات ساختہ و وجود مفیض البرکات درین ماند از مقتضات و برای خیر طلبہ مباحث  
 اشراک نوعی فی دیند کفیف کہ دواعی شنی از وحدت صنف و اتحاد ملت با ایزد  
 لازمہ تہاب شجرہ نبوت و امامت جمع باشد فزادہ مدعمر کم و اقبال کم و تشریف برد  
 بکو کہ پور ہر چند بعضی فاکو را گذشت مگر تصور کامیابیہای ملازمان کہ مدبر کائنات ہا  
 از منہ بطرز دلخواہ پراہہ طہو نیجت باعث سرور و تحف از چند صباح ثبات و سکون ہا  
 گفتہ ام کہ بعلقہ ماندہ و صنیع الہ آباد سالست کہ بنام گرفتہ و چون بومی سابق ذمی  
 و ارشتر بخان مشہورست در مصارف قبض و خل کہ بیا بون دم و از قلیل کوشش ہرچہ  
 حالیا ج تازہ وارد انصنع صراحتہ خلاف قوانین مخیرہ آن سرکار حکم فسخ بنام کردہ  
 رجوع بصدر عدالت نظامت کردہ میشود اگر خدا نا کردہ فصدہ اش کمال ماند دم و دیو  
 و در تحف منی ماند فامد خبر حافظ و ہوارحم الراحمین رسیدیم بر جوابات ارشادان سب

که بنده انصاف از کوی دراک نماندیم که اشکال جواب تحریر ناصب در نیافتد با ششم این  
 که بنده ابتدا بخرید دلائل خلافت امام مطلق و خلیفه برحق علیه الصلوٰه و السلام کرده ام  
 و بسوزرد کلامش پس است انداخته چه اولاً که مقاسات آلام روحانی که حجتیه  
 سبع سامی خورده باشد ضعف قلب بهم رسیده است بمطالعہ کتابش اگر اعضاء خود  
 خفقان اگر سکاره است غیظ و غضب با عجز و زبونی میگیرد و این امر مانع تسبیح کلام  
 کما ینبغی می افتد و درین تحریر که تمرینی حاصل میشود بعد ازین تشریح و توضیح که این است  
 و ثانیاً هرگاه کتابی بسبب ضعف فاضل و منافی مرقضوی که دال بر وجوب خلافت و امام  
 و معایب خلفای جور که مطلق صلوح آنها بخلاف باشد تالیف شده در نظر بسندگان و فقه  
 و حریف را تحسین نموتی در کار میشود و بعد اگر جواب ضعیف هم هست سبب ضحکه میشود و این  
 هم مندرج بودم که خصم امور جدید بالتمام نوشته من اگر فاسد گفته را عاده کنم کسی نمیشود  
 باری بقای باری حجت قدرته بخاطر رسید که رجوع به بیاض ابراهیمی نمودم و پنج جلد  
 بعد حذف مکررات که بمقدار قاموس باشد در آن بسید سخن که هرگز تاول نمیکرد نظر انداخته  
 شد و زمانی در انتخاب و فهرست گذشت چندی میکند که از آن فارغ شدیم و مستعینا با  
 دست بخامه زدیم تا بنوقت بمقایسه عرض طول تحریر ناصب مجدد و نوزده جزوه دوام  
 بملاحظه ترتیب کرده باشم و چون مواد بسیار است غالباً که از سنی جز متجاوز بلکه چه عجب که بچین  
 و انشاء املات همان کتابی خواهد شد که در بادی النظر خود ما دم بنیان تسنن بنظر خواهد آمد  
 مگر حسرت و افسوس بسیار دارم که اگر قریب خدمت <sup>مخلص</sup> می شدی دعای الهی میسر میشد با فاد

و اعانت خدام ازین عهد و کما یغنی برون می آید چه آنچه من می چشم در جناب یافتیم و غیر  
 تا سبقت که مسافت هم بعید شد و الا آنچه قبض می رسید و تا حال پنج شش خبر نظر ثانی می شود  
 ثانی رسید و باشد و پیشترین مهلت است اول بخدمت فرستاده بعد اصلاح طارمان <sup>کلی</sup>  
 می نمودم و وجه ارسال جناب قبل و کعبه رسید میر نصرت طلبه العالی محبت عقیدت و  
 استناد بعضی و ایات سوم در جای تنبیه بر اعلاط و دفعی که جناب مدد و توجیه است  
 که بالفعل عبارت از بحث امامت مانده است کمتر دارند فقیه اصولی بی نظیر و از هیچ  
 غافل نیستند لیکن چون پس عدم فرصت که مشاغل هزار بابا آنکه در عنایت جواب که از دست  
 خاص معمول است در دفع نمیرود مگر در حصول مقصود و میر شود و همسوز که از تحریر کلیه پنج  
 ارسال نه شده ام و بعضی مقامات که بخدمت عالی فرستادن راده دارم معنی حتی کاتب  
 صحیح و پس موجود نیست و عشره محترمه هم عنان گشته رسید بعد ازین انشاء الله المستعان  
 ارسال میدارم ملاذام را مناصب بزرگم بنده مشابه تاریخ کویا نیست که اعداد الفاظ موجود  
 این اشخاص پیدا میکنند مگر ترتیب دادن تاریخ گفتن از دگرسی نمی آید این امور در کتاب  
 همه موجود و بنده که چندی بجزئی دیده بودم بر خود میسر زیدم که بر علم انیم بعضی اعضا  
 چنان بوده اند که بجز معصوم علیه الصلوه و السلام هیچکس از عهد جواب نمی تواند آمد  
 معجزه انسن مذہبی است اینچنان باطل لا اصول که آنها اثبات مذہب خود زینهار نیستند  
 آری نقض بر مذہب ما از کتب که شروع شده است عجب نیست که اغوای شیطان <sup>کرد</sup> معجز  
 و ستر زلزلین از مطلق دین بیکانه سازد چه سواد اعظم اسلام همین و کیش همین و مسلام

در کتب لائت لها وسه الحمد که در لائل غفیه و غفیه بر ثبوت حقیقه مذہب ما قائم اعضا لی که  
 در مضامین بعضی احادیث و تطابقی بعضی مبرویات شان انجمن تہذیبیہ ام از زبان  
 ناصب نوشته اند مایه الطینانی شد که تا ویانش زبان سنی سلافش دارد و ہم معلوم شد  
 که عادت کلماتی دارد که از روی و نا محمل معنی الدوله سفور رسیده و پیش ازین  
 شش سال بنده نامش ہم نشنیده ام المختصر انجمن در جوابت با علی کفایت اذربا  
 الناس فی الآخرة و رغیوا فی الدنیا و اکثر الثراث اکالما و احبوا المال جاجا و اتحدوا  
 دین الله و غلا و مال الله و لا قلت انکرکم و ما خیاروا و اخیار الله و رسولہ و الدار  
 و اصبر علی مصیبات الدنیا و مو ایا حتی الی یک انشاء الله تعالی فقال صدقت اللهم علی  
 کفہ خیالی ما مربوط معنی صبر کف نفس سلم کما از حضرت غالب کل غالبی مقابله ناگشتن و بار  
 و قاسطین کلام امر کف نفس واقع شده که صبر را کف نفس تعبیر میکنند و انبقر ہم بدیهه که  
 حضرت انکرکم و ما خیاروا و فرموده اند مکر ترک همین است که معر که جل و صغیر واقع شده  
 معر که هر دو ان باز در صد جمیع عساکر و مہیای نهضت بر سر معاویه بودند و انجمن در بار  
 خطبہ شقیہ کفہ بنده برای همین عرض کرده بودم که همچنین جواب شنیده بودم ثبات  
 لغات حدیث بنویسند و هتند و صحت لغات از حدیث ذکر بسیار از دین میباید که انجمن  
 مستند از اصل حدیث صحیح تر باشد و کسی بنویسد گفت که مثل ابن اثیر در بار زده گفت سید  
 بکلام مجہول سید رضی یعنی خطبہ شقیہ نموده و ہمہ جا گفته باشد که فی حدیث علی  
 علی و همچنین نام کتاب فی حدیث فلان فی حدیث فلان اکثر ان احادیث در کتب  
 علی و همچنین نام کتاب فی حدیث فلان فی حدیث فلان اکثر ان احادیث در کتب

هم موجود و محمد الدین فیروز آبادی که و توفیق کلامی نیست مطلق خطبه شقیه را در لغت شقیه  
 خطبه امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفته و بنده که اعتراف شاه عبدالعزیز دهلوی اصعب این  
 نوشته این معنی از اسرارش بود که بمحمد و می عایش علیها الصبا خودش و بنده رشیدش کفر  
 بودند و او شان بمن سجد از زبان آنها مدعی آن بودند که اشکالی ندارد لیکن جناب  
 در چنین مقام خصم کی قبول میکند کفیف که مشارالیه چند روز است که قضا کرده اند لیکن  
 بعد کواهی بن شیر محمد الدین حاجت کواهی گری نیست و قول فصل این است که اگر پای  
 در میان باشد از حدیث غدیر و قرطاس فداک کدام دلیل بدیهی الله لانه زیاده خواهد بود  
 و سرگناه در جواب اینهمه از دراز نفسی باز نماند باز در کدام سخن توقع سکوت توان داشت  
 آری اگر سخن تجدیدی دارد و موجب رغبت موافق و طلال مخالف می افتد باقی نامیست  
 بعضی علمای ماک خلع الغدار راه میر و نذیر بعد اثبات صحت حدیث شباهات علمای سخن  
 سرانجام کرده خواهند کرد که با نظر و ارشاد شود که مرزا محمد با نذرانی کیستند و چرا  
 بوده اند و کدام کدام نقیص دارند و حدیثی از آنها به مسطور است درین مختصر باید بود  
 که مکر این گونه تدقیق در حدیث مجبول از علمای آید و آیا این حدیث بر مدعی دلیل کامل  
 و سابق بعضی مضامین خطبه شقیه است بانه و محمد الله که بنده و کم و ذکر روایات مضایف  
 از دیگر کتب سواهی بعض غیر مشهور را آورده ام چنانچه روایی از واقعی که حال و قی  
 و تعصبش غیر متعین عجیب نظر آمده و نیز برای تعصب خاطر ملازمان مدفوف ملاحظه  
 که بعد چنین وایت در غصب خلافت چه شبهه آدم بر اینکه بعد اثبات شیعیان  
 تعصب

و صاحب مودة القربی باز سبب ما باریاد مرویات آنها بیکارست و خدام نصف اهل  
 قسطنتین ثبوت آتینا را قرار داده اند پس مرده باد که بنده تشنگ و توفیق ثعلبی  
 بر آوردم که انکار بدیدی را که چه رو نیست و الا جمله مرویات آنرا سمعنا و اطعنا کویان  
 قبول سازند چنانچه در قرطاس علیجه مندرج ازین تخصیص و توفیق محمد ثعلبی و منصف  
 او ثابت که باطل است محمد بن جافط عبارت از محدث است المختصر حرف خدام که اسامی  
 عرضه دهد تا شاید بعضی ملازمان چشیر میسر شود بنده را انقدر با بانباشت دست  
 کرده است که نذر پیرین یکجمله و نه حسرتش در قرطاس حساب الا با عرض میدهم که اولاجبات  
 هر چه نامرید است مرفض بنده و منهد که شاید برای صحت نسبت کتاب امامت و سیاست  
 باین قسیده بمرسانند هر چند از مشهورات است مگر بعد انکار مسکرو و اتنی می باید و بعد اثبات  
 اینمغنی علاوه بر اینکه نصف مذہب سنیان از سنت ثعلبی باطل میشود و تمامه ملت سنیان را از  
 اینکه کتاب امامت و سیاست تابع این قسیده است باطل انکارند و در توفیق این قسیده  
 محال کسی حرفی زند مگر چون ملجا و مجبور خواهند شد انکار نسبت این کتاب سوی این قسیده  
 کرد چه در این کتاب با صریح بیانات جور و ظلم اول ثانی و اخذ عجب بجز و عطف مندرج است  
 و غایب شاه عبدالعزیز این قسیده رشیده نوشته اگر بروایت کتاب امامت و سیاست  
 گفته و انکار نسبت این کتاب با و نمکرده باشند تا بالا التزام و لیلی بر می آید در نیمه و غیره تابع  
 نجس نماید و همچنین احادیث بسیار مفید در مودة القربی که کتابیت مختصر و بنده را  
 درج و مضش رشیده نموده اند گفت که در فحاشات الانس و ملوای می سار الیه را از اولیای

و جامع علوم ظاهری و باطنی و ملاقاتش با چهار صد ولی نوشته است مگر اگر دست کتاب سوزی  
 کلامی سازند شیخ قوی دست نیست و در بیاض ابراهیمی مینویسد که علی اکبر اردشیر  
 برای شاه جهان تاریخی تألیف کرده در آن ذکر مود القربی است مگر تعلیق الحال الحال این  
 نایاب تر پس تفحص این معنی هم ضرور اگر برای نعم الاتفاق در باب سند صحیفه کامله <sup>انفقه</sup>  
 متنی است که جای بروایات شیعه بر آید که کدام مصحوم ما بعد سید الساجدین صلوات  
 علیهم بروایت ابن عمر ذکر صحیفه فرموده اند و اگر باشد اینقه ریم مغتسم که در نالیفات  
 شیخ سفید و سید مرتضی نوری ازین کتاب استطاب باشد تا جوابی تواند شد و بعد ذکر <sup>مطلوب</sup>  
 نوشته اند و کلام فخر رازی عدم انعقاد بعیت تا موت سعد بن عباد و پس مفید است کونا  
 خلافت بر عیت اهل حل عقد نهاده باشند مگر مدعی حقیقت خلافت مبری بر اجماع <sup>مستند</sup>  
 این را بالفعل عرضه مینویسم داد بموجب خود مینویسم و امر حزقیل نیست که سبط و مجد <sup>فیروز</sup>  
 مشارالیه را بنی اسرائیلی بر اسرائیل و هم نام مومن آل فرعون حنظل بجای مملکت  
 معجزه و فاف نوشته اند و غالباً روایتی به ام که از آن ستفاد است که همین که شخص  
 مکر تا که انتقام باز بنظر نمی آید جرات بر اندراج نمیکند مع هزار روایات فضیلت نفس <sup>سول</sup>  
 بر انبیا و رسل کریم هم رسیده است فلیف بر عمر و بکرو آنچه از بودن بحکایت ملاوت <sup>مکمل الفکر</sup>  
 بنی العیله در کتاب فضل بنی ذان قوی بود چه عرضه دهم که بنده کیش روز و خود  
 و بیابانه رنجی که از فسخ نیلام مانده دشته ام این رنج بنده را کم از آن رنج نبود <sup>مندی</sup>  
 ملال آن بود که هیچ بر سنیان نمی توانیم کرد اگر یک اعتراض مشترک الورد <sup>شد</sup>

باشد بلکه هیچ و ملال ازین است که چنین و است قطع و فسخ در کتب امامیه نسبت بخاتم  
 الانبیا یافته شود که بنائی بن ابریم میزند و اگر جناب کار بفرع عصا میگردند و در  
 مسبوط متضمن این افعال نوشته بودم لکن شخصی از ارباب صحبت مرزا کاظم علی صاحب  
 مغفوری که پیش بنده اند نقل کردند که این ناصب مدتهای دراز خود را شیعه قرار داد  
 پس بدینجمله علی مغفوری رضی الله عنه و غیره علمای شیعه در فیض آباد و لکنو صحبت نمیدادند  
 داشت و با مرزا صاحب مغفوری روزی فقیر محمد خان در آن نزد جناب مغفور مرور آورد  
 و سوال ازین و است کرد که مرزا صاحب مرحوم از کتب خود جوابی دادند که طرف  
 نخل شد و جواب مرور ناقل را یاد نمود مگر اینقدر که این حرف بطریق مستفهام اکتفا  
 از زبان نبوی برآمده و در حرکت مذکور است که بی در دست نبوی بود که بر زمین افکند  
 اگر انیت جواب تو نیست و الاست مشکل اگر نامبرده مفصل نقل کرده باشد بالقره  
 اشعار رود که بنده خیلی تلوسه ام و فرستادن عرضه از راه لکنو موجب وصول  
 دیده بخط مستقیم روانه کردم که بر داک انگریزین احتمال تلف نیست خدا کند که مجد  
 و راجی آنکه دو کلمه رسید بوم الوصول رفیق کرد و هر چند اصاعت اوقات با برکات  
 است مگر اکنون که این مستهام را خود کرده عنایات فرموده اند اینقدر یادیر و عنایت  
 رقایم عنایت ضمایم مجوز نباشد تخصیص که بنده محتاج اعانت بشدت هستم از راه انهم  
 نفس میگویم بلکه جناب را در دهند دیده حقیقت و افعی عرضه میدهم که بنده علمی ندارم  
 مسائل ضروریه صوم و صلوة محفوظ نیست از علم اصول فقه کلیه نابلد آری حکم امام

ر یک فیه شایسته البتہ کہ سلیفہ تحریری بن بخشیدہ اند کہ مطلب را بر کئی و دشواری دانستہ اند  
 کرد و گاہست کہ سخن از سخن حریف بر می آرم و در کز هیچ زیادہ بجز آرزو مند بیاجہ  
 دہم ظل رفت محدود و دامن از التماس باقیانندہ بکی آنکہ از تاج الحکار عالی انچه بعین بیان  
 فیه باشد اگر ضحامتی دہشتہ باشد بر ہنگی ذاک والا در ذیل مراسلات شفقت شود و  
 بندہ بر وایت تقدس بندہ بودم کہ مولوی عبدالحی و مولوی اسماعیل بکی از نہا بر سر  
 روایت در دین انداختن امام حسن علیہ السلام تر صدقہ را و ارشاد نبوی کفر کن  
 اما تعلم ان الصدقہ حرام علیہا خواند و مقصودش بیان فضائل مکر دشمن اودہ بود کہ تم  
 سوال کرد کہ درین چیضیت است بر بمعنی مجبورانہ جواب داد کہ نہ علیہ السلام کان  
 فی سن الصبی اللوح المخطوط و در بیاض ابن عیارت سند الی فتح الباری مندرج مکر  
 در بیغام کہ دیدہ شد بر نیامد و بندہ را کمان می افتد کہ بکتابی دیدہ ام مکر نام و مقام  
 از فکر افادہ اگر دروغای خیال ملازمان باشد بالضرور اشعار و د کہ اعتراض بس  
 دندان شکن بر جہت متغیرہ میتوانست انچه فواید عظیم ازین مکتوب  
 جدید مدیر آمد بر اہل فطانت و ہوشیاری پوشیدہ نیست مکر برای عوام  
 بعضی از ان فواید را بعبارت واضح شرح بیکم باید شنید کہ مزین مذہب محدث  
 بنص قطعی فسر نمودند کہ جواب کلام فقیر سخت مشکل است و از اینجا کہ حال کتابت کلام  
 یو بافیو ما زیادہ تر متعجلی میشود و عجوز و زبونی ہمدوش بعد از مطالعہ آن بحیرانی ہم اعم  
 میشوند و این بجای کہ و عاجزی عموماً بر کس شامل فقط حضرات ائمہ معصومین علیہم السلام

عظیم جمیع ازین حکم مشنی شده اند و آخر راسی صواب است حضرت سلاسله المراسم  
 باین وادی کشیده که جواب کنیزین خلاقی را موقوف دارند و اول تصنیف رساله  
 امامت بلا فصل حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه شش سخن و تکمیل این فن نمایند و نظر  
 عوام که لیاقت فهم و ادراک ندارند ثابت شود که کتابی ازین طرف هم تصنیف شود و نزد  
 مصنف مشنی الکلام رسید بعد از آن اگر فرصت دست دهد و زندگی وفا کند بخواست  
 ضعیف پردازند و مشهور سازند که جواب کتاب تصنیف کردیم و از اول کلام این  
 علمای اعلام اینهم بود یکشته که استغفار از نقصان کل العیارات به بیاض بر اینست و  
 بعد ازین انشاء الله تعالی اینهم دریافت میرسد که جامعین باین صوابی بدستند و  
 وطن نبوده اند فاعبروا یا اولی الابصار و از ملاحظه این مکتوب حال حضرات مجتهدین  
 لکن غیر طشت از بام است که اقدم و اول ایشان خود لیاقتی ندارند که در عدد مکتوبین  
 محسوب شوند و در خاطر جناب والد ماجد ایشان وقت تالیف این حق ناچنین است  
 ملبت نه تنها ملائک شاخوان او که جن و بشر بر قربان او رسید میر نصاحب  
 شهرت ایشان از کجا بجا رسیده مردان میدانند و در شهر دمه خود برابر مولا  
 نور الدین حسین که نور الدین جهانگیر بادشاه دلی خواجه الله حسن اعماله بعضی از بزرگان  
 شانرا عبرتگاه خلایق ساخته بود کسی انمی پسندارند و درباره تالیف منتهی معتقد  
 اینست که از آغاز تا انجام مباحث جدید و امور تازه در آن بقیه قلم آمده که کتابها  
 سلف از آن خالی است و مسامی و دیگران از علمای شیعیان متاخرین ساطیر اولین مکر

مجلدات بیاض بسیار کار آمدنی است و همه حیرتم که هرگاه حال جامعین آن القنی است چنانچه  
 بعد ازین مفصل می آید انشاء الله تعالی دلش پیشش بالیقین است باشد که اگر آن  
 محدومین ایشان بر ای کتاب کمتر گمانی می برد تا هفت سال تنگ و عار را بر نفس خود  
 علی روس الا شهد قبول نمیکردند که لا ینحی و انهم از بیان علایم فها می یاد و شکاک است  
 که مقامات اعضاء اشکال که در کتاب سنهی الکلام بر زمره امامیه وارد گردیده است  
 در کتاب ایشان موجود است و لافی و کزانی و طوای آن قوع نیافته و الحمد لله  
 اگر الشهور و مرد الدهور و اگر حسنی را از ان دیات و حدیثی را از ان مرویات در  
 اسفار خویش قبل از رسیدن کتاب مسطور میدیدند بر ناموس مذهب خود می لرزیدند  
 انصاف باید کرد که بعد از دیدن کتاب این همچنان چه اعتقاد قلب اظهر من طرق شده  
 باشد که صاف صاف آنرا بیان نمیفرمایند و چگونه حقیقت حال را اظهار نمایند و کشف است  
 بردارند که مکتوب الیه مردی از جانب است که نه او را دیده اند و نه با او هیچ معامل  
 در سابق و او بالوساطت بهم رسیده و او هم از خصایص شیعه بجان آمده از نامی  
 مضمرات قلب چگونه او را خبر توان داد و از اینجا قیاس کن که باز مر مخلف صبح خود که کوش  
 معاملات دینی و دیر می آید و شان در آنجا گفته باشند پس بعضی از اند بزمین که حال  
 شان نوشته اند یکی از افراد بلکه رئیس ایشان خا نصاحب انحصار خوانند  
 بود و الحمد لله که ازین تخریر انهم بحد که ساجین جابگیر که برای خطبه شقیه غیر از آن  
 بکت لغت دست زنده تکیه و توسلی ندارند و حال این خطبه را در کتاب ان القین

عن بصیر العین عنوانی نوشته ام که بعد از ملاحظه نامش این خطبها نام آن خطبه ها  
 هم بر زبان نخواهند آورد و ناهستدلال و تسک باین دلیل ضعیف هم پرسد و از تفسیر  
 علمای خویش آنکه برای خدا شنید در باره صحیفه کامله کاش کتاب شیخ و سید القاسمی  
 صاف عیا نیست که در دستند آن بابا می از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم هم بجز حسیه نیست  
 و گریبان میباشد این است حال زبور و انجیل الهی علیهم السلام تا کتب دیگر که از ستر  
 بر اسمی آمده بدی استند چه رسد و معلوم شد که مطاعن بر ابرقصة فک و مساوی قضا  
 و در امامت بلا فصل حضرت مرقفوی باشد حدیث موالاه که قصه غدیر خم عبارت از است  
 بزعم امامیه دلیلی نیست و از کتاب کبیر کتبرین که نامش آنقا بر زبان راندم حال انبیه امور  
 بدانسان باید فهمید که مخالفین بعد از دیدن کتبر مطاعن احادیث برای اثبات دعای  
 خویش و بالجان بغایت باری از باب سر بار است کما لایخفی و سر کاه شیخ ثعلبی از کتاب  
 بحار در ظهور است پس قشرب او بنا بر ستار و تقیه و قوع بافته باشد و بعد از تنج و ستر  
 اقوال علماء در تراجم او قول فیصل است که مرویاتش اگر مطابق اصول اجماع افتد فیها  
 فلا یجانبها و حال پیدا کردن شنید برای کتاب امامت و سیاست از کتب اهل سنت  
 بعد ازین معلوم خواهد شد که هر چند در جهات سه هر کسی ابرای بن امر ما مورخ و مؤلف  
 سخن همین است که طبع کتبرین یا آسمان و دیگر ندهندت زیاده از دیگر و در باب  
 کتاب مودة القرابی بجهت آنکه که دلیلی قوی با عتراف خود ندارند و آنچه از نجات مولود  
 جامی روح می آرند زیهار بکار نمی آید و از خاتمه مکتوب عیان شد که خوب کتب امامیه

تلك الغرائق العسله شال ست و رواة واصحاب الهدى قصه راجعوا نيكه طعن و مسح  
 قد ما و ستاخرين شيعه يوناخو تا زباده ميگرد و وار د کرده اند و بر طبقه حمل توا  
 کرد و قهر هم از بن جنس عزيز الوجود در رسايل قدماي شيعه چيزهاي بسيار زياده  
 انشاء الله تعالى در در رسايل ديگر جمع کرده بخيرت حضرت مخاطب شمس ميکنم  
 و الله ولي التوفيق باقي ماند امر حديث که بواسطه ملا نور الدين حسن از بنده پرسيدند  
 و بنده از احوال تقيه او در آن وقت خبر نمي دود و اين مرحله بغايت ابرزدی خيانت  
 بايد در عين وقت بدون محنت انتظار طي ميشود انشاء الله تعالى پس آنکه اعطيات  
 مجده الهی که بر حال بن مخلص است آنکه بعضي از کتب که از سر کار دود و نندار استعا  
 کر فتم کي از کتاب نور الدين حسن برآمد و چنان ميدانم که آن مکتوب جواب  
 خط است از ملاحظه اش عيان شد که آنچه جناب متوقد خبر جواب فقير گفته اند  
 بجوي نمی ارزد و قهر بر اين فقير بهر تقدير رد ميشود نقل تمامی مکتوب می نمود  
 و امعان نظر بايد کرد و کوشش اصفا بايد شنيد مکتوب نور الدين حسن  
 اکبر اماردي بجاي جناب صاحب قدير السکين انيس المخلصين المستغنى  
 عن التوضيف والتبيين دام الله قبالهم بعد از تسيمات فراوان و نیازهای  
 که حرنی از ان کتاب را در دفاتر طول نتوان کنجا نيد تا بمکاتب عرفيه چهره رسيد  
 دهستان اشتباک را در نور دیده بکدارش مختصري از جهات امور که خاطر ملا  
 ملا رب مادر اک آن تعلق دار بلکه با کثر آنها هم آغوش الفتافي نمائيم که ناسه  
 اينها

**بیت** حریفش چهره آرای گلستان سطورش و نمایی سبستان در می  
 درین سواد رسید که از جعفر باز انتقال مکانی رود داده بود بعدد روز که بخانه دو  
 به بعضی از تقریبات رفتم شخصی از اجانب در آن محفل دگر تجسس فاصد و برشتن ادبی  
 مطلب میکرد دست بر زانو زدم ولیکن باینهمه تشرف و افسوس نشویشهای دیگر که پیران  
 خاطر محبت امتداد زمان میکرد دیدن بکن مبدل شد و در یافتن که شاید جناب را از آنچه در  
 باره فرستادن حلال صحیفه ها اطلاعی کرده بودم از یاد فرستادم بحدی که این نخل دوست  
 بکن رفیق نه نشاند چه گویم که چه شتیاق با مطلقان دشتم باری بفضل ایزد  
 نکر اینها جمعیت و کامرا اینها مبدل شد و معلوم کردید که بغایت ایزدی همقرین صحت  
 اعتدال اند لیکن بجهت بعضی از امور که متعلق بعلاقه مانده باشد نظر مقتضای بشریت  
 دارند اصل حقیقت این است که جمعیت خاطر و اطمینان باطن ظاهر در دنیا که محل نگر  
 تکلیف و ابتلاست از قسم محال است و چه خوش کف هر که گفت **بیت** مطلبی که بود  
 از سینه همین از او بود ورنه در کج عدم آسودگی بسیار بود چون از نیرین کتاب و سنت  
 نافه و در کتب قدیمه حکای شایین و مشرقین اندراج یافته که هرگاه پیران اینها را هر  
 طرف هجوم نماید و ابتلا و کلفت بغایت قصوی کشد منتظر رفتن ایزدی نماید سواد  
 زیاده تر باید شد و بالیقین باید داشت که اکنون آب رفته جوی آب **بیت** بهنگام خنجر  
 مشونا امید کز ابر سیه بار داب سفید فیریم بارها تجربه کرده بلا بقول حافظ  
**بیت** هر چند آرزو دم از وی نمود سودم من حرب المحرب حلت به الله الله

برداشته و اینهم چند بار بر فقیر گذشته که چون مسرت و جمعیت از حد گذشته که غم  
 و الم در خاطر پافشارده اکنون چون ایام جمعیت از مدتی رفته و انتهای بلا و ابتلا در  
 بنص قطعی و آنهم باین تکیه و تکرار فان مع العسر یسیر ان مع العسر یسیر امیدوار است  
 و احتیاج باید بود شعر رسیده مرده که ایام غم نخواهد ماند چنان ماند چنین نیز نخواهد  
 آمد بر مطالب دیگر که اهم هماست الله الحمد که آنچه بخاطر جناب مرتکب شده از صور<sup>علیه</sup>  
 فقیر بوده که تا کنونی بطول و عریض اثبات آن است جناب امیر کل امیر علیه السلام  
 کمال بسط و تفصیل بعنوان شایسته مرتب نشود بر دکن با صوب بجهت امور معلوم<sup>صلحت</sup>  
 ثم الحمد لله ذلک که چندی از اجزای آن فراهم شده اکنون که این مرده جان شین غم  
 زده بفقیر رسانیده فرستادن آن خبر بهین طریق تفسیر بر ضرور رسانیده هر چند  
 آن دارم که حاصل مطلب هم توانم رسید مگر انشاء الله تعالی مهلت ضروری را بهم<sup>نشد</sup>  
 بنظر مناظره از آغاز تا انجام خواهیم دید و در هر مقامیکه تردد راه خواهد یافت از جا  
 مخالفین باجاث و اعتراضات اعلام خواهیم نمود مطمئن باشند و چنان خیال فقیر باشد  
 که سابق از این اجاب پیش آمد و موجب تمنی علیه حریف کردید خدا و زودتر از<sup>آن</sup>  
 نویسانده در هفته بهین طریق در گفتو ابلاغ نمود و باشند که وقت فقیر در میان<sup>چیزی</sup>  
 بسر میشود و دیگر آنکه مصرع بار با کلام و بار دیگر میگویم که بخمال فقیر با صواب  
 شملیه بفت مجلد صغیر و کبیر است و معلوم نیست که کدام جلد نزد جناب است و کدام  
 مقصود از این استفسار بهین دوست که شاید مقتضای من بود و چه فقیر را دستیاب شود

تا هر چه از نظر سامی آتی ماند فقیر مطالعه آن پرورازد که موجب ثنوبات و ترقیات دین  
 است و از نتایج اعلام از سامی کتب تصویق درین دوز با یکی آنکه معارف این قسبه  
 درین شهر از همان روز که نامه والا نزد فقیر رسید تلاش کردم و بخیال آمد که درین  
 بمخوابه عفا خواهد بود مگر چون شب در روز سامی کتب مطلوبه بایر کسی از خواص  
 و خوشین بکار بطوریکه کلام میگویم شخصی از سکنه مضامین اعظم که قبول کرد و گفت که  
 من ای تو این کتاب را طلب میکنم بخیال آمد که تا جوشن نزد بنده نرسد رسید نامه نامی  
 نوشتنت خدا را که درین دوز با جواب خطی که خود نوشته بود فقیر بنمود و بجهت آنکه  
 مغل بیک نامی مقرر کرده و کور که پوردار و کتاب معارف که در صحت چشم فلک سل  
 ندیده درین دوز یکی خواهم فرستاد این بزرگ که کتاب مزبور را برای مطالعه فقیر طلبیده  
 اگر اجازت داد کتاب را بعینه نزد جناب خواهم فرستاد و الا آنچه مطلوب خواهد بود  
 خواهم نوشت و تصحیح روایات بیاض که تعلق باین نسخه دارد بسیار آسان خواهد شد  
 آنچه از حال نا عصب موجود بود و نامی سواد کتابش در روایات نامیه که خاطر جناب از  
 ادراک حقیقتش سلیزید سخن فرستاد و صوابست بسیاری از امور بهمان پنج  
 شده که بزر محصوم علیه السلام کسی کشف تمیعاتش نتواند کرد و کتاب نا صدفین  
 بز روایات ثقات سکنه این ملاوازد و سال رسیده معلوم شد که مقصود او چنانچه روایت  
 بمن اشارتی کرده بود از فرستادن اجزا در مدت یک سال آن بود که جناب بزرگ  
 مطالعه اجزای صدر شغولی شوند و بهم برآیند و زودتر چنانچه نویسد و باعث تحریه

علم شود و الحمد لله که ناصب که منعی بر او خاستن نرسید و این طریق از استناد و  
 یعنی فاضل عزیز آموخته چه او هم کتاب خود را بوجه احباب خویش اندک اندک <sup>گفت</sup>  
 فرستاده بود و اصل کتابش اول نزد شخصی از ملائذه اش آمده بود و اینها در پیش  
 این کتاب اند چنانچه طالب کتاب معارف که مذهب امامیه دارند و بجهت قلت ایشان  
 درین اضلاع راه توریه میروند نقل میکردند که کبرای کتاب ناصب دیده در مذنب  
 افتاده و در حقیت مذهب شیعه علما بنها نجا طر شمس او یافته بالجمله و فرستادن  
 کتاب امامت هر قدر که محبت رود بر جای خویش خواهد بود و کبر انچه از تصور فهم <sup>نا</sup>  
 وضعف تاویل او ذکر فرموده اند مستبعد نیست زیرا که او حدیثی ذکر کرده بود که این قسم  
 محاورات دران واقع است بسبب بیان از فکر افتاد و بقیه تقریرش هم بسبب ضیق و  
 با نجا رخل ادا کردم حالیا بعد از دیدن تمام الفاظ حدیث و اعتراض جناب <sup>بعضی</sup> مجدداً  
 از مطالب یاد آمد و بطاهر چنان نمود که تا ویش قوی شد هر چند سراسری ادب <sup>محکم</sup>  
 ضرورت خود را از ذکر ان معذور نمیدارد که انچه بدین متدیس آمده بران نیز اعتراض <sup>کرا</sup>  
 متوجیه است زیرا که حرف خواهد پرسید که غایب یا مجموع خلق دارد یا فقط بصبر و رشق و  
 نامی تقریر منتقل میشود که از حضرت امیر علیه السلام در مقابل ناکثین و منافقین و سطین <sup>که</sup>  
 امر کف نفس واقع شده که سب را کف نفس تغییر میکنند و اینقدر هم ندیده اند که حضرت <sup>ای</sup>  
 الخ فرمودند مگر ترک همین است که در معرکه حمل و صفین واقع شده و در شق ثانی <sup>کجا</sup>  
 و چون حرف متوجه است و بر احتمالی کافی بخلاف جناب که منصب <sup>دلیل</sup> استلال

خواهد گفت که در وقت معاویه این امور بالاتفاق صدور یافته بلکه در احادیث معتبره  
 این چیزها را از خصایص نبی امیه گردانیده اند بخلاف خلفا از فلان و فلان که از دنیا  
 بی رغبت در گذشتند پس حمل آن بر معاویه باید نمود فان لاتفاق خیر من لاتخلاف  
 بلکه در باره یقین غایت مجموع دلیل خواهد آورد که فقط بصبر متعلق شود لازم آید که خص  
 امیر علیه السلام بر او صاف سابقه یعنی ترک آن مردم و طریقه شان خستیدار خدا  
 و رسول تابش اودت خود باقی نباشند و موخلاف مذہب الفرقتین پس مطلب جد  
 بر تقریر ناصب آنست که جناب امیر جواب دادند که درین وقت با آنها کاری نخواهم  
 و جناب از طریق شان خواهم نمود و خدا و رسول و دار آخرت را خواهم گزید و صبر بر  
 دنیا و هوای آن خواهم ساخت تا آنکه جناب نبوی لاحق شوم یا بجا از جانب مخالف  
 عرض کردم امید که اگر در این تقریر مبالغت در ذهن ساهی گذرد در بیان تقریر  
 و انقسم تقاریر که از بنده صادر میشود فقط بامر عالیت ملت چشم دارم که هم در  
 کرم کرم عذر خواه من باشد و آنچه در باره اثبات خطبه شقیه بطور الزام اهل خلافت  
 استناد صاحب نهاییه و قاضی اول دلیل می شمارند بر منظر استحسان جلوه ظهور  
 ولیکن خدشه که در آن از جانب شان یکذر در همین سب که صاحب مجمع البحرین و  
 از شارحین غریب احادیث الم طاهرین منقولند که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم چنین واقع شده و حال آنکه آن حدیث اگر در مذہب ما مستند باشد اساس مذ  
 متزلزل گردد مثلاً حدیث ان کن صواب و یوسف را بنجاب نبوی نسبت دادند

و محسوس در ذهن شریف باشد که انجناب صلی الله علیه و آله وسلم تا کید فرمود که ما  
 بگوئید که امامت کند عایشه گفت که او رقیق است تا بخواهد آورد کسی بگوید  
 ان کن احسبه ازین باب که ارشش کردم حریف در کتاب طبع و دایمیه مفصل آورد  
 پس اگر راه نجات پیدا فرماید استدلال بخطبه مذکوره بهتر از هزار دلیل الاستکمال  
 درین اوان ترجمه سید مرتضی در کتابی از رجال سینه میدیم در پنج البلاغت و  
 قول نوشته یعنی شیعه مختلف اند که جامع ان مرتضی یارضی است و اینست میگویند  
 که بر جناب مرتضی وضع کرده اند بلکه دعوی جماع فرقه خود بنمایند چون صد را و را  
 این کتاب خراب است معلوم نشد که از کسیت مکر در فسخ و ماهر و عیفت و بدین فقر  
 مرتضی است که فاضل و فیات این تفصیل را مجمل ذکر نموده وقت ذکر قول سینه لفظ قد  
 که دال بر تحقیق است افزوده غرض که تنصیب چنانچه راجع تعالی ذاتی عدل خورشید  
 که ازین تعصبات میدان ظاهر بسیار تک شده و تناقض اخبار رک جائز است  
 از مدتی درین شال میبودم که جناب آئمه هدی اصحاب خویش را مثل مومن الطاق که درین  
 فن نظیرش سعد و م بود چرا از جدل و جدل و قیل و قال حکم منع فرموده اند و احادیث  
 بلکه متواتر المعنی درین باب ورود یافته اکنون خاطر قیصر مطمئن شد و دریافت کردید که طریقی  
 مرحله کار کسی نیست جز امام معصوم حق تعالی دستگیر جناب فرماید که ازین منابر  
 آسانی بگذرند و چنان طور اتفاق افتد که کلام سامی از منع و معارضات و لغو  
 بی غبار ترتیب یابد و البته که حال انتساب صحت خطبه مذکور بعجز مرد بلوی منتهی

در قی و اضطراب بودم که اگر انبیاستند بکار خواهد رفت حرف انصوص قطعیه غریبه  
در رد آن قاضی خواهد کرد و جناب را با قرابت خواهند نمود اکنون مطمئن شدم  
الضاف همین است که جناب فرمودند که بعد از قیل قال در حدیث غدیر و قرطاس از  
اشاعه چشم الضاف نباید داشت و تا کی جواب مهملات ایشان باید نوشت و آنچه از  
مرزا محمد نازند رانی است فساری فقه تحقیق نیست که ایشان از متاخرین اند  
کتاب رجال و کتاب صغیر و کبیر و بسیاری از رسائل فقه و تحقیق احادیث از ایشان  
یا دیگران مانده است کتاب ضخیم هیچ المقال فی تحقیق احوال الرجال نام دارد چنین کتابی  
ضخیم در فن رجال در مذہب خویش ندیده ام من بعد از اثبات تسنن نقلی چه قدر سزا  
یافتم که عبارت و اشارت از تعبیر آن کوتاه است اکنون مژده فتح و ظفر جناب خدا  
عالی مقام مبارک باد معلوم نیست که ناصب در کتاب خویش شیخ او را از کدام کتاب  
نائب میکند جناب در مسلک اول کتاب معتقد ثانی تجسس فرمایند و آنکه درباره این  
حرفی چند از قلم تحقیق چلبده حقا که بغیر سخن رسیده از و کو هر تحقیق سفته نیز که بعد  
بودنش در فقه تسنن نامی مذہب و ملت ایشان را با در آمد و خست ترا ایشان بسوز  
زیرا که در کتاب امامت و سیاست که فقیر در زمان سابق بمطالعه خویش آورده این  
درین کتاب بعد مناقب سیر فلان فلان صدش تقریب انکار بیعت اول از جناب  
نص غیر فصلی سرد داده و آنچه در آن یاد کرده هستهای از روی اهل حق و سلف در را  
ایشان است حتی که انبیا در آن مندرج است که چون آنجناب ازین گروه ما پوشش نماند

جناب سیده محسن علیهم السلام را همراه گرفته و نزد انصار برای طلب عانت بر  
 العیاذ بالله که اهل قضاوت همه متفق الکلمه گفتند که اکنون کار دست و دست کار  
 رفته الی غیر ذلک من الروایات پس بطلان محلی منسوب استحدث آنها بعد ثبوت امور  
 معلوم شکلی و دینی نیست لیکن باید فقیری آید که قدای سنیان در توثیق بر قسبه  
 بعضی تشیع و بعضی نصب لیکن منسوب منصور همین توثیق است که بکار جناب آید که غیر  
 دهلوی و راشعیه قرار داده گفته باشد که این کتاب باین قسبه بیکر است که نامش بر این<sup>صفت</sup>  
 کرده اند و اصل معارف نزد او باین قسبه منتهی است و معروف طبلش آنکه ابراهیم  
 التباس مردم کنایه تصنیف کرده و معارفش نام نهاده و آنچه در باب تحسین<sup>فهم</sup>  
 اند نصب العین است اکنون آن وایات که تصحیح آن از معارف مطلوب است همراه فصل  
 اجزاء مطلوب بالضرورت عنایت فرمائید که در رسیدن معارف نزد فقیر هیچ تردد<sup>منتهی</sup>  
 و غلبه آنچه بدستور سیوطی نسبت کرده بودند بر نیاید و آنچه بر خلاف تصریح<sup>جناب</sup>  
 باشد پس گذشتن از آن بهتر است بلکه واجب و آن وایات دیگر که در تفصیل<sup>تصویر</sup>  
 علیه السلام از اینها بکار آید هم نزد فقیر مرسل شود تا در وجه دلالتش تامل کنم سبب از این  
 قسم باشد و آنچه در باب تلک الغرائق قصه سوال فی نعمت ناصب جواب مرزای<sup>منصور</sup>  
 مبرور نگاشته اند این وایت دیگر باشد و معلوم نیست که جناب هم این وایت را  
 در کنایه از کتب امامیه دیده اند یا فقط زبانی ناقل شنیده و آنچه من رسیده  
 آن وایت هم بهلوی روایت طبری است که علامه تفسیر حمل کرده اند پس ناکه جواب

ندان سکن بهم نرسد در مقامات دست بر ترقیه نزنند که هر چند نرو الا الالباب مصیبه  
 ندارد مگر عوام تنزل میشوند و این از جمله وصایای نقیر دانند و انشاء الله تعالی  
 فرصت دست میدهی حدیث تفر را از کتب تلاش کرده بخدمت سامی مرسل کنیم  
 که بر آردش مطابق مثل مشهوریم خرم و هم ثواب است بعد از نماز عصر از نجوم کا و بر ضرر  
 دست برداشته بزیستن این سطر مشغول شدم مطالب بسیار هنوز باقی ولیکن وقت  
 مغرب در رسید لهذا کلام را ختم کردم و جناب از استماع این خرافات باز داشتیم از  
 فرصت خود بگویم و چه نویسم که گفتی نسبت کاچی کور که به پور و کاچی اضلاع آن میباش  
 زباده ازین چه گفتم افرایم حق تعالی و ساو و آرای بیت و اجلال از بانی الاهی  
 و اله الامجاد سلخ صفر نوشته شد دیگر آنکه در خطوط و عرضه های سابقه که در بوسه شگل  
 اتفاق افتاد که از شنیده بودم که اکنون نشان خاص بازار و حویلی دار و غنه معلوم و نام  
 شخص معلوم مرقوم شده باشد جناب هنوز نشان کج لا کج مینویسند و از خطوط احباب  
 معلوم شده که قاصدان که به قمرین جیرانی میشود و سرگزنامه و الا بر خط مستقیم سوی  
 ابلاغ نفرمائید زباده ازین چه گفتم افراید از عنوان این مکتوب غایت بگو  
 نیز کال نور علی الطور است که در کتاب سنی چون امری صعب و متعصب است خوب کرد  
 که موقوف هستند اول استعداد و وقت خود را تا بلیف رساله امامت باید آوردن بعد  
 بخواش جرات باید نمود و عبارتش که سابق ازین احباب را پیش آمد از خود بیان کنند  
 این بگویش خاص عام میرساند که در تکیه ان قدیم مثل محمد الزمانی و مولوی علم الله

آنچه کردند باعث غلبه مولف مستهزی موجب معلومیت خالص صاحب جامع فضایل بی انتها  
 و الحمد لله که ملا نورالدین هم بتصدیق خباثان لب کشود و گفت که نزدیک قلب و حکم  
 دیدن حیران و آیات که در کتب مایه مخفی و مستر بود و تماشای درستی درج شد  
 حق و صواب است و خبر معصوم علیه السلام بر رد کلام صاحب تهی مقدیر نثار و دیگر  
 کتاب و ارامی بنده دست از مذمت شیخ بشوید و از مضیق این حادثه و روایات  
 نجات میجوید و درباره حدیث معلوم تقریر خباب لما ذا العلماء عظماء و قتلوا فانیکند  
 مفصلا درین مکتوب استی و ازین مقام و مقامات دیگر چنان بالیقین معلوم شد که آنچه  
 مجمع الفضایل برای سالهاست جمع کرده بودند و عمدت همسکات خود را نزد اکبر اباد  
 فرستادند و خواهند که ملای مذکور قوت و ضعف دلالت آنرا در یاد قابل آن نیست  
 که در رساله مذکور ذکر کنند در جواب مستهزی که عیص است زینهار و فائز اند کرد و المنهج  
 الحق علی لسان نورالدین که بر تقدیر ذکر خطبه شقیه که مبنای آن ذکر لغاتش بکتب لغویین است  
 نه روایت محدثین اشکال عظیم مذمت شیعه را بر هم میکند و آن اینکه در صورت حادثه  
 مجمع البحرین ابرسر و چشم میباید نهاد و حال آنکه حدیث آن گن صواب و یوسف بن و نیا  
 مسکات شیعه را مستاصل میکند و ازینجا معلوم توان کرد که او کتاب مستهزی الکلام میگوید  
 فهمید و مضامین آن میتواند رسید بخلاف کتف الفضلا که مطلقش هرگز بی نمی بزند  
 حان خطبه شقیه که مخالفین با درباره غصب خلاف تشکیک و بر تانی بهتر از آن است  
 نداشتند و آنست و هر کس ازین فرق بافتخار تمام بران می نازد و بعد و او شش

می بالند بادلایل دیگر که پای چوبین و سخت بی کلین است چه رسد بهر حال اما سیه <sup>صحن</sup>  
 مجال و تنیکه میدان قبل قال نبی سر سیمه ساخته که ره بجای نمی بزند کلفک و تاز  
 ولن ترانی و بلند پروازی ازینجا است که خود حضرات ائمه هدی علیهم التحیه و التنا  
 مومن الطاق را که باعتراف علمای جال در شبطنت شهره فاق بود و نظیر خود در مژ  
 اثنا عشر به ندرت بر وایت مجلسی کار از مناظره سنان منع کردند و نورالدین ان قرا  
 کرد ما بن برکان که از معاصرین کثرین اند و لبهای ایشان یافت عقبه موسی من الطاق  
 ندارد چه گفته آید و در ادراک حال صاحب منج المقال مانند او و ستفاسار سامی <sup>کتاب</sup>  
 دیگر که شرح بعد ازین سخن ایست خا نصاحب من البحرین مام خود را بدست <sup>نواله</sup>  
 اکبر ابادی سپرده اند پس مثل اهل هند رهن آمد که حق الله و پاک ذات الله سبی خدا و  
 خدا کار رسول غافل نهو خدا گو بهول یعنی زبان حال و غالی این عیم المثالین بیت سر سیم  
**بیت** در بر ائینه طوطی صفتم داشته اند هر چه سنا دازل گفت بگو بمکوم و غفر ب  
 از فضل مکانیب دیگر اشاره و صراحت بخاطر ناظرین سامعین حالی میشود که هر چند <sup>چیت</sup>  
 ند اگر ند و منادی گردانیدند و لیکن کسی از خوشی و بیکانه و نزدیک دور ازین عهد <sup>بنا</sup>  
 که کتاب امانت و سیاست از ابن قتیبه است و سر انیمینی میدانی یانه که حضرت <sup>المجد</sup>  
 و الا متنان چرا انیمه در بهر ساندن معارف بی تاب پیدا دارند و هر کسی را بر بهر ساندن  
 می کمازند و آن سر کتوم هم درین نزدیکی بر بهر کس انگشدار میشود که بنحو اینست که قدما  
 تسبیح محدث را که اغارش از عهد الله بن سبایه بدست کما فی رجال الکشی یافت

و نام چندی از اصحاب رسالت صلی الله علیه و سلم بتای صبی از اکابر علما حنفی و فقهائین  
 بر زبان زند نشان دهند که آنها شیعه و مومن پاک بوده اند و این امر تائید است  
 نیست که کسی در گروه اهل بیت اظهار و اصحاب کتاب این بیهوده است و دهنه باشد فکلف  
 با عراف علمای اهل حق بچنین انتساب کتاب ماست سیاست بسوی کسی در کبار علما  
 محسوب بوده و ثبوت قصه تقیه بر هیچیک مکنون خاطر عاظر است از کجا و تاسف و تهنیت عدم  
 ثبوت این چیزها از کتاب دیگریم بوضوح می بخشد و انشا الله تعالی و آنچه در باره جز  
 بنجیل شریف گذشت آنهم مطابق واقع نیست فهو کایناب لا احوال کما عرفت من الملکوت  
 بحسب لامجال لهم و لا مجال و الحمد لله الکبیر المتعالی نور الدین بمقتضای فرمایش نام خود  
 اندک فطانتی و حسن اشغال دارد که جناب مستطاب را بسبب کمال اختلال حواس و  
 مستهیمه لایق آن نمی چندارد که قوت و ضعف ادله دریا بند بنا بر آن آیات و احادیث  
 و ادله را بر افضلیت امیر المومنین از انبیا و مرسلین خود و طلبیده است و صاف صاف  
 که بر ذهن و دکانی و مغرور نباید شد و اینهم از کلامش مثل نیم روز روشن است که  
 ملک الغرائق العیسی در اسفار سبعه بعینها موجود است و حمل بر تقیه هرگز مناسب نیست  
 سزایزل شیعه خواهند و از بنجا حال تخریق ائمه عظام امامیه مثل علامه حلی و غیره که  
 بعد نقل قصه مذکور علمای اهل سنت را با وجودیکه جمهور ایشان حکم بضعف بلکه حکم بوضع  
 کرده اند زیر شمع و تبیین گرفته اند مانند صبح صادق عیان میکرد و اینها که شنیده  
 نتایج مقوله که ابادی بود که غنیمت دهنه برای تفصیل اجمال اصل خط ایراد کردیم چنان

بقیه و خاتمه اصل کتب کوش گنج از طرف امور و عرایب دهور که علامه زمان و  
 بعضی از دروغ زمان که مثل دیده دو بین و خطا میکنند و در لاف و کذاف شهرت و  
 او را از ثقات نمی دانند و من یکد و بار در باره دهانیدن چند روپیه که منتهای از روپیه  
 سفارش او بخدمت مرزا صاحب موصوف بعمل آورده با سعاف مرآت و اخته بودم  
 کوش نهادند مگر چند ماه میگذرد که من قصه ملاقات و صحبتهای در اباجات شان  
 بخدمت مخاطب رفیع المکان که روزی در شای تقریرش از این قصه مجمل کرده و گذار  
 تا انجام عرض دادم و بتکذیب راوی پرداختم و جناب بخدومی قرار کردند که روز  
 فی حد ذاتها خود موجب ظن بهم نبوده تا بتقصیج رسد الغرض حاشا که من گاهی و احدی  
 اسانده خود از حضرات امامیه که یکی از ایشان یعنی جناب محمد ملاذی عطف و بنا  
 زبده الکاملین جناب مرزا فتح علی صاحب دام الله عظم فہم بغایت ایزدی بقید حیات اند  
 و سنوز در شهر کهنه بدار و علی سکر مرزا حیدر صاحب خدمت مرزا محمد تقی صاحب اباد  
 تشریف میدارند و دو بزرگ از آنها داخل مره موات اعنی جناب اسال العلماء و رئیس الفضلا  
 میر خف علی صاحب سرمد اذکیا و حذاق اطباء میر نواب صاحب توریه و قیاس میر  
 بلکه با هر یکی از ایشان موافق است خدا خود قبل از سفر دلی و ملازمت علامه بلوخی را  
 منجعه و هم بعد از آن چنانکه باید در غالب اوقات مناظر با سکر دم که تفصیلات را مناسبت  
 و تحقیق این امر از جناب و سنا و اولین دام الله عنایتهم بغایت آسان است و هم  
 حقائق این امور از قد و عتبه و سان ضرایح مقدسه ائمه اطهار و اسوای اطباء و

بعضی حکیم میر محمد صاحب و حکیم میر علی صاحب که هر دو فرزند سعادتمند هستند سوم اند که کتاب  
 و بعضی از کتب در صرف و نحو از سن تحقیق کرده اند و ستفاد نمایند و بی تکلف به پرسند که فلان  
 کاتبی قریه و پرده دایره مذکور نموده یا همیشه در باره نشن مشهور و معروف بود تا جلیاب  
 خفا از روی کمال رزیده تر بر پشت و اطمینان منجی بحصول انجام و هر چند سن نامدی در آن  
 اندان بعضی مرزا صاحب موصوف حاضر میشدم و لیکن از روز اول جناب شان حال بد  
 فقیر میشدند و این معنی را اکثری از فرزندان ایشان که در آن صحبتها حاضر شده  
 و با من ملاقات دارند تکبیر میدادند که این ماجر از اینها نیز آسب است و کاهی من  
 همراه خویش نبرده ام الا روی برادرم حاجی سید میر صاحب که بظلمات و کاه و  
 دارند و از مدتی چون حال اخلاق ستوده و خوشبختی حسن اعتقادشان بجناب علامه دلو  
 در باره فضل و بلاغت می شنیدند و مشتاق القای فرحت آنها بودند چنانچه برادر موصو  
 محاورات بلیغ و بیانات فصیح و انواع محامد صاحب تحفه بکوشش شنیدند و از عات  
 انبساط و سرور کو بیابان رخصت رسیدند و برین امور او شان کوه عادل و زینهار  
 بهادر و فقه الله لما یجب و یرفی را تکلیفی ندادم مگر روزی ایام مرض الموت شان  
 که بر عیادت رفتن ضرور بینماید و الا بعد وقوع واقعه و مسنوح سانسیم و از آن  
 شانرا اسکوه و در دل سامی عقده باقی خواهد ماند فرمودند که بالضرورت خواهیم رفت  
 بعد از نماز پیشین و دید بعد بکد و لمح من میرسم از اتفاقا بقدر آنکه من بخدمت مقدس  
 شان حاضر شدم و چنان یافتیم که مصرع اگر ماند شبیه ماند شبیه دیگر نمی ماند و بعد



صلی الله علیه وآله وسلم توئی قومه عنه وثن علیه ما یری من سب بعدتهم ما جاز هم من الله  
 منی فی نفسه ان یاتیه من الله ما یقارب منه وین فی الله وکان سیره مع جبهه قومه حشره  
 ان یلین لبعض ما قد غلط علیه من امرهم حتی حدث بک نفس و تمناء واجبه فانزل الله  
 اذا هو ی فلما انتهی الی قوله تعالی افرانیم آلات والفری القی الشیطان علی لسانه لما کان  
 یحدث بنفسه و یمنی ان یاتی به قومه ملک الغرائق العسل و ان شفاعتین لرفض و در این  
 عبارت بعد سجده رسول الله علیه وآله وسلم و سجده شکر کنی رضای شکر کنی  
 امر و انتشار این خبر منسوبه فاتی جبریل سول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال یا  
 ماذا صنعت لقد تلوت علی الناس لم آتک به عن الله و قلت ما لم یقل کف فخر  
 الله صلی الله علیه وآله وسلم عند ذلک حزناً شدیداً و خاف من الله خوفاً کثیراً فانزل الله  
 و کان رجلاً یغریه و یخفیض علیه الامر و یخبره انه لم یکن قبله نبی و لا رسول منی کما تمی لا ا  
 کما حب الا الشیطان قد القی فی امنیه کما القی علی لسانه صلعم ففسخ الله القی الشیطان  
 آیة ای فاما انت بعض الانبیاء و الرسل فانزل الله عز و جل ما ارسلنا من قبک من  
 و لا نبی الا اذا تمی القی الشیطان فی امنیه ففسخ الله بالقی الشیطان ثم یحکم الله آیة  
 فاذهب الله عن سبیه الحزن آسنه من الذی کان یخاف انتهی بس مقام حیرت بلکه و  
 که درین عبارت از روی لفظ و معنی چگونگی تقدیر بهره استفهام انکاری توان کرد  
 مرزا صاحب که بعقل و فراست همقرین بود چگونگی خلاف بداهت و لی چنین  
 گفت ما حضرت سر کرده اذکیا آنرا محضی برای خویش تصور بلکه تصدیق کردند و خبر

موضوع مهمل را که بکلی نقیض قضایای اقیهه محمول و محصور و بسبب ان نسبت اقیانه  
 از مرکبات ناقصه بود بلا نظر صحیح و مستقر انتمیل از باب حجت طافه خود اذعان نمود  
 ایزد قیاسی است که این وایت در نسخ مساللی که محرف و مبدل و دست بر آمد بخلاف است  
 فضل شیخ ذان که امامیه افادات او را بجان دل خریدار اندکما لایحقی علی المتصفی حضرت  
 شاه عبدالعزیز دهلوی جزا اله خیر فقط ترجمه را بشیبه نسبت نمیدهند بلکه به تحریف و  
 تبدیل کتاب عربی نیز حکم میفرمایند جناب والا چون تحفه اشاعشریه را نمی بینند یا کینه حقیقت  
 عبارتش معاذ الله نمیرسند این عبارت ها می نمایند که از کلام صاحب مدعیه عبارت ترجمه معلوم  
 نه نسخه عربی و حال آنکه هر دو نزد او بی اعتبار است چنانچه کیده چاه و دوم علمای شیعه  
 ادل و لیست و عبارتش این است که مخدعه میکنند با موخرین اهل سنت بهنجی دیگر مثلاً  
 کتابی در تاریخ نویسند و در آن کتاب از تاریخ معتبره اهل سنت نقل نمایند و اصلاً خیا  
 نقل نکنند لکن چون ثبت بذکر صحابه و شاجرات آنها رسد بعضی از قدحیات ایشان از کتاب  
 محمد بن یزید طبری شیعی که در شال صحابه تصنیف کرده و با آن کتاب او که در امانت نوشته و  
 البضاح المسترشد نام او نهاده نقل نمایند و نام آن کتاب صریح گویند پس در اینجا ناظرین را غلط  
 که شاید مراد کتاب محمد بن جریر طبری شیعی است که بتاریخ کبیر مشهور است و اصح النوازیح است  
 پس مورخان نقل و نقل نمایند و موجب تحریف شود و مستبعین آن نقل در ورطه ضلالت گرفتار  
 و این کتاب یعنی تاریخ کبیر بسیار غریب الوجود است کم کسی انسخه او پیدا کرده انچه نزد مردم  
 مختصر است که از تحرفات مساللی شیعی است و سببی حاله انشاء الله تعالی و تبرکات

نیز اکثر شیعه گذشته اند پس تحریف در تحریف در آن آه یافته انتهی کلامه علی السد فی الحقیقه  
 مقامه و منها حضرت علامه قدس العزیز چندین نمیکوید بلکه صاحب صواعق مولا  
 نصر الله علی انار الله برمانه نیز چنین فرموده الشان السعون نقل یوافی مدبهم عن یار  
 علی بن محمد العدوی ابی الحسن المسطی شیعی الذی اختصره تاریخ الطبری زاد علیه السلام  
 الی الاصل و انه یخدع منه السقیه و یراه نقل من تاریخ محمد بن جریر الطبری قد نقل عن بعض  
 اهل السنه معریاً ما نقل عنه الی الاصل ظناً منه انه هو و اما ذکره کله منه انتهی بلفظه و قد  
 که در عبارت تحفه بود مضمونش همین است که در کیهن شام دم شبعه فرموده اند که بعضی  
 موافق مذہب خود از تاریخ علی بن محمد عدوی ابو الحسن ساطی شیعی که تاریخ طبری را مختصر  
 و در وی بعضی چیزها افزوده و بسبب سهولت عبارت مشهور و رایج گشته نقل نمایند  
 که این و آیات در تاریخ طبریست حال آنکه در اصل تاریخ ازان روایات نام و نشانی پیدا  
 و این مختصر که حاشیاء مکرر شده راه بسیاری از مورخین اهل سنت هم زده است زیرا که هر چه  
 در آن مختصر به بینند نسبت باصل نمایند انتهی و حکم صاحب تحفه بغیر الوجود بودن کتاب  
 مذکور در بسیاری از کتب فن موجود است که یکی ازان کتاب صواعق است که لا یخفی  
 و از اینجا نیز حال استغفار از تحفه اثنا عشریه که بعد از وقوع اشد ضرورت و تذکره و تنبیہ  
 بطلان آن لطاف بهت بستند و بغور و اسعاش بدید بر بکنان لایح شد آدم بر بند  
 خلاف را چگونه ساکت میتوان کرد که خیال دارند که علمای سنت چون در اصل تاریخ  
 طبری چیزها دیده اند که بکار شیعه آید و سنیا را حیرت افزاید باین ادی رفتند

نزد فقیر بسیار سهل است که حاشا که علمای لاف و کراف نموده باشند قصور است و عصبیت  
 باعث اختلاج قلب الی قلب گشته مانده کتب تاخرین بهم رسانید و کتابخانه شیخ و کردار  
 بیاد دارم که در ترجمه مساطی مذکور بعد از آنکه او را فضل جلیل و تبحر نبیل در ادب خود  
 گفته مختصر تاریخ طبری از جمله تصانیف او شمرده و بحذف و زیادت این یکمیدان  
 که تاریخ طبری را بطور خود ساخته اعتراف کرده و لیکن عبارت کتابت بیست و نه  
 کلامش از کمر میگردم بلی مقوله ثالثه شهبید رابع مخاطب بکتاب که در احقاق الحق نظر اند  
 زیاده تر مؤید مدعاست و محصلش بدان میرسد که تاریخ طبری را که در سبب مجله و فادای خود  
 و نزد اهل سنت موثوق است صدر الدین اصفهانی صاحب ابطال الباطل هرگز ندیده و بطریقی  
 غیر خیر نظر او رسیده و برینخی قاضی غلیظ الطبع از غایت عصبیت قسم غلیظ خورده  
 در حق مخاطب نمیشود که کیا که فصله خورشوشتری است بطریق اولی میگویم و عبارت  
 ذکر سبب که انا حلف بالايمان المغلطة انه لم ير تاريخ الطبري الشافعي المعبرين علماء اهل السنة  
 و صفوه بانه عشر مجلدات و لعله اراد اصل التاريخ الفارسي المتداول المشهور بين الناس  
 تاريخ الطبري لا عهد او به و ازینجا بقول صاحب نزیه بزرگ ترجمه طبری اصل خود خلاص  
 حکم نوار کرد که اصل ترجمه مذکور که در یکدو جلدش است تالیف مساطی شیبی است  
 قول المدعی ثبت المدعا و وقعت المصیبة العظمی علیه مرة اخرى و ماده اشکالی که در بار  
 روایت ترجمه بطریق خویش فراهم آورده اند جز آنکه تقویت طعن بر ابی بکر صدیق باشد که  
 مرت الیه الاشارة حیثیکر دیگر مفهوم نمیشود و چنانچه آن کتب امامیه بمن و ضوح دارد

پسری دیگر خطور کرده غالباً از باب و ساوس<sup>۱</sup> جو پس خواهد بود چنانچه عادت  
 شریف استمرار بان یافته مکتوب و مکیر مولو صاحب منیع المناقب حاوی  
 الفضائل و حایر الفضل عالی و دمان جامع الکملات المکنه لنوع الانسان مجید و مکیر  
 ذو الجهد و الکرم دمت رفعتهم شرح افسانه مرکبان سوز آرزو توینا منضی بحضرت  
 متناهی لهذا التکرام علی و در الکلم الصائب از آن گذشته شهاب مضمرات خاطر فایز  
 منقطع مرآت ضمیر عنایت تدخیر میکرواند یقه عنایت عنوان پنجم هجوم نگرانیها<sup>۲</sup>  
 ساحت وصول گردید و خیال سه سودا و بیاض دیده کشیده شد آنچه از کتاب  
 هدایت سمات رجایی فصل یزدی بعد سامان بی سنا مانیا کو کریر خاصه غفقت<sup>۳</sup>  
 باعث تسلی و سکون گردید و چون شاب منسوب و دمان اعجاز نشان هستند فضیله  
 و تجدارشاد شفقت بنیاد تفاول حصول مرام است و از فحواهی تحریر ملازمان التزنا  
 تقرار می بر اخذ ام فمیده خوشدل شد مکر همچنان نگرانی<sup>۴</sup> الفضیل هتم و اثر کتاب  
 معارف صرف همت تخصص ذکر کتب آنچه زینت ترقیم بود مایه فراوان ابتهاج و تمنا  
 بنده را از کتاب معارف فقط میکروایت دید نیست که در بیاض برامی از کتاب معارف  
 مروی که ابو الطیف عامر بن امل یا بالعکس از اصحاب افضی بود و معنی رفض هم در  
 کتاب معارف نوشته است و در سنیاب و سیران الاعتدال عین مینویسد که از  
 شیعه علی منضیلین آنحضرت بود مکرشای شیخین و ترحم بر ثالث میکرو و واری<sup>۵</sup>  
 غرض اصلی این است که چه عجب که از آن کتاب صحت نسبت کتاب است و سبب<sup>۶</sup>

مصنفش برآید و اگر این نباشد حکایت متقیه و غیرها مطابق آنچه در کتاب سیاست و  
 امامت نوشته است در آن کتاب هم باشد تا هم مقصود حاصل و نسبت کتاب معارف  
 مدنی این قسیمی که کلام نمینو اند کرد که کتب ثقات از روایات معارف بقید تالیف  
 این قسیمی بشود و تنهایی این امر چنانکه خدام هم نوشته اند ازین ارم که درای مجرای  
 متقیه که تصحیح جبر و ستم و ستم را معترف است و اگر امور هم چنان نوشته که اهل  
 راه نذر دیوار است جائی از زبان حضرت امیر المومنین نجی شیخین مینویسد که ما عین  
 فی کل امر و بنده الطمینان ارم که در نوشتن او حسیه نمینو اند بر زبان اند که از حد و  
 او بر می آرم و علی بذالقیاس است تسبیح هم با و نا ممکن پسند آن هم هم رسانیده ام که  
 کلام در همانست که اگر حریف عسیدانک است کتاب کور نماید سید قوی دست  
 هر چند که از عبارت افصح رسید که مع عبارت میزان الاعتدال لغو فست الزمان  
 این کتاب سومی این قسیمی و بلاد و مکاره مولف بار کتاب مصدوره علی المطلوب است خا  
 مکر خصم معاذ بر بقدر سکوت نمیکند پس خدام هم در تصحیح این نسبت تفسیر ذیل که این سید  
 که بعد ازین مرده فتح و ظفر برای اولیا ملت انعامه تربیت و احمد مد که تجویر بنده در باب  
 تالیف کتابی میباش امامت بذروه استخوان خدام و ایستقام رسیده که بنده در محفل خا  
 و نجف عمده فایده درین امر این اندیشیده ام که چون تالیف بنده مناسب عامی و دشمن  
 بدین عوام خواهد بود که مطالعه کنند و رانفته آو جان الطلای نه تن سبک و دنا  
 که کتاب خود را قبل از جواب از جانب نجف شهرت بد غلغله اش فرو می نشیند من هم

مصنفش برآید و اگر این نباشد حکایت متقیه و غیرها مطابق آنچه در کتاب سیاست و  
 امامت نوشته است در آن کتاب هم باشد تا هم مقصود حاصل و نسبت کتاب معارف  
 مدنی این قسیمی که کلام نمینو اند کرد که کتب ثقات از روایات معارف بقید تالیف  
 این قسیمی بشود و تنهایی این امر چنانکه خدام هم نوشته اند ازین ارم که درای مجرای  
 متقیه که تصحیح جبر و ستم و ستم را معترف است و اگر امور هم چنان نوشته که اهل  
 راه نذر دیوار است جائی از زبان حضرت امیر المومنین نجی شیخین مینویسد که ما عین  
 فی کل امر و بنده الطمینان ارم که در نوشتن او حسیه نمینو اند بر زبان اند که از حد و  
 او بر می آرم و علی بذالقیاس است تسبیح هم با و نا ممکن پسند آن هم هم رسانیده ام که  
 کلام در همانست که اگر حریف عسیدانک است کتاب کور نماید سید قوی دست  
 هر چند که از عبارت افصح رسید که مع عبارت میزان الاعتدال لغو فست الزمان  
 این کتاب سومی این قسیمی و بلاد و مکاره مولف بار کتاب مصدوره علی المطلوب است خا  
 مکر خصم معاذ بر بقدر سکوت نمیکند پس خدام هم در تصحیح این نسبت تفسیر ذیل که این سید  
 که بعد ازین مرده فتح و ظفر برای اولیا ملت انعامه تربیت و احمد مد که تجویر بنده در باب  
 تالیف کتابی میباش امامت بذروه استخوان خدام و ایستقام رسیده که بنده در محفل خا  
 و نجف عمده فایده درین امر این اندیشیده ام که چون تالیف بنده مناسب عامی و دشمن  
 بدین عوام خواهد بود که مطالعه کنند و رانفته آو جان الطلای نه تن سبک و دنا  
 که کتاب خود را قبل از جواب از جانب نجف شهرت بد غلغله اش فرو می نشیند من هم

این شهره میدهم و چه عجب که در یکسال از امر و زاین مهم انجام پذیرد مگر اشکال نیست  
 که مکرر عرض شد که معنی پیدانیت و بنده با وجود تعطل محض فاقه الفترتیم امروز که در  
 بخانه تحریر جواب غایت نامه زدم میباید بستی خطی را جواب نوشتنی است و منتهی  
 قطع این سلسله کرد و اگر توانم کرد سودی نیست که زیاده از دوتسه ورق به نج عبا  
 بنیض آن درین کمال پیدا میکند و علاوه عدم تیر کتب که درین ویرانه و سابق رسیده  
 رسانیده ام و چون تشریف معارف کتاب نیز الوجود باعث رسانیده است مکرر  
 تفحص کتب خصوص کتاب الحد لاجن عبد رب الناس سازم و آنچه جواب حدیث کتب  
 ارشاد شد دلالت تام بر حدت ذهن بلکه المعیت خدام دارد و خیلی محفوظ شد  
 و این حدیثه بخاطر ندانم مگر جواب شنوند که اولاً نقول معروفه سابق که هرگاه در باب  
 احادیث غدیر و فدک و قرطاس معاندین نیاز بجام نشیند ندید که اعضا لا اله الا الله  
 سکوت منزه است و ثانیاً درین باب بحث که غیرت حبلی هم شریک میباشد کثیر سود  
 مقصود میداشت سوم دلائل ضعیف هم بعد اجماع قوی پیدای زرد پس سخن  
 حد ذاته معقول میباشد که طرف ثانی جوابی پیدا تواند کرد و چون حلقه تحریر کتب و انشا  
 تعالی بنظر افادت اثر بگذرد و بالفعل صرف وقت بگذاردش جوابی از اصاحت  
 و لم یق جواب از تعلیق غایت بصیرت دلیل عدم انتهای خستبار خدا و رسول تقدیر و کرم  
 و ما اختار و ابرمی آید اشاره بار سال تالیف کثیره که شده هر چند سجد که بنده  
 تحریر خدام برای العین می بینم که مستعدان مانده راز انوی ادب بخدمت کرامی

کردن بسیار پس تخریش خود را بحجاب فرستادن بپنجاست که چون غرض  
 است همین که کاتب بدست آید سواد بردشته ارسال خدمت کثیر الافاضت بسیارم  
 ارشاد شود که در تاکید ارسال عرایض از زکات و کهنه و چه سرت اگر قیام خدام در ان مقام  
 یافت چرا که از انیدن عرایض بنده را تفویض کسی از حجاب یا متوسلان ان شهر نمی فرماید  
 که به نشان نام مکانش نجف عرایض میفرستاده باشم این طویل مسافت قسری کبود  
 حال مجلدات بباصل که استعلام رفته ملاذ این کتب بی فصلی و تریبی ارد که نمک کون  
 نشان تواند داد و جلد در شائبه شینج یک جلد در عیوب غایبه و درین هم مکررات بسیار  
 و دو جلد باقی در یکی صرف نقل ارشع ابن ابی الحدید و جلد چهارم مکرر محض مکرر این مجلد  
 بنده فهرست بر آورده ام صفحه دو از ده مطر عرض هفت انگشت تخریش بنده  
 زیاده بر پنجاه خواهد بود این قدر هم کم نیست کتابت عارف خدا کند که بخدمت رسید  
 اگر امکان شفقت فرمودن بنده باشد شفقت بپادشاه و الا کو خدام راضی فرصت است و نیز  
 بسیار بخش اشتغال مورد خواه زیاد کند یکبار از اول تا آخر ملاحظه فرموده آنچه مطالب  
 با محنی فیه باشد انتخاب فرموده عنایت خواهند فرمود و در باب خطبه تشفیه و سب  
 از بنده برای همین امر که خامه عنایت رقم بآن اشعار فرمود عرض کرده بودم چه از  
 مولوی لوحه الدین نامی هم همین عارضه با مثل کتابت همین شنیده بودم و البته مشکل  
 که علمای وقت تحریر کار برد و راندشی و حفظ از اعراض حریف بعضی جاها نموده اند  
 خاطر عاشر شرف اقرای طبعیان باد که بنده در رساند هم رسانیده ام از جمله آنچه این

در خطبه نهایی از ذکر اخذ کتاب خود نوشته شد کافیت ضیق مجال عالی تفضل است  
و در عرض است که اگر ندهم پیش بودن حدیث اصحابی کالنجوم بایم اقدیم ایتدیم و ناچه  
بودن حدیث لا یجمع استی علی الضلال و هم کذب ابو عبیده من هذالامته بالنظام  
ابن عباس خبر هذالامته از کتابی که سنیا از مجال کلام در وثوق آن نباشد بر آوردیم  
که این احادیث خصوصاً اولین مستسک فرقه نواصب و بر السنه علمای سلف و خلفا  
تا مخیف را چه صلح عات میفرمایند و آیا این ام بکار آمد هست بانه زیاده بخر شود  
طالع که کی قرب شل خدام عالمیقام نصیب این و راز فهم و ادراک میکرد اند چه عرضه  
زمانه ربی و رام ملازمان با در برب العباد محرره یازدهم ربیع الاول سنه ۱۱۰۰ هجری  
مخفی نماید که آنچه سر آمد بلغا در باره این قتیبه <sup>کتاب</sup>  
بکار برده مصد غفلتها شده گفته اند باطنها نشان چنان نسبت که موجب الزام اهل حق  
افد زیر که تبصیر و تمیص را نشا و میفرمایند که در نمی شنید قوی دست نسبت  
آنکه در باب تشبیه افادات خود اندیشیده بودند از جمله وساوس و هواس بیدار بشد  
معجزه دلبر است که خط عناد و عدوت اهل حق نصیب العین شده اند و میخواستند  
برای تبس غوام پر دازند و راه تبس برای خویش مفتوح سازند و الا فرود شدن  
کتاب منتهی الکلام بدون نوشتن نقص آن و آنهم بشد طیکه سخن از آسمان جواب از  
ریسمان نباشد چه معنی دارد پس معلوم شد که نزد علمای طایفه همین که در فربح <sup>مطالعه</sup>  
افتاده که رساله امامت را بعد تصنیف شهرت دهند و عوام کالانعام را در شبیه

که جواب همان گناست لغو ذباله من مکایه نفس و همزاتها و قول مخاطب رقیع الشا  
 در مقدمه جواب حدیث کیفیت با علی دل دلیل است بر آنکه برای سلب خلافت خلفا  
 راشدین انچه از بیاض القاط کردند بکل سر سبد آن حدیث مذکور بود آنهم در باب مذکور  
 بی مغز و بی حقیقت برآمد و کسیکه نامی مستعدان مانده را باید که نزد او از نوئی ادب  
 و کتب فن بلکه اسفار معقول و مقول هر دو را در حدیثش را نهد بشهادتش بدین حدیث  
 استدلال نتوان کرد و سلب خلافت ثابت نمیتوان نمود و آنچه در باره مجلدات بیاض  
 اند از آنهم توان یافت که جامعین آن سلبه در فن کلام نباشند و نرم تصنیف و با  
 ایشان حاصل بود و آنکه جناب سلاله اذکیاء عالم از زبان جناب مولوی محسن اوحد  
 ادا ماله را فهمی الی بوم الدین حکایت فرمودند قطعا و یقینا مقتضی آنست که بعد از این  
 تشبیهات جناب شان بایستد که خطبه شفقیه بحجت بودن لغاتش در محسوس نهایی  
 در باره احتجاج القات کردنی نیست و آنجب که انچه فخر الدین نجفی در دیباجه کتاب  
 مجمع البحرین نوشته و نص درین است که لغات احادیث ائمه را که در طرق مایه می  
 حل خواهیم کرد لاتی استدلال نباشد و خطبه نهاییه دلیل برای مایه باشد از نجایم  
 دس شریف ظاهر و باهرست حق تعالی دستگیری فرماید و براه رست دلالت نماید  
 و از کج رویها باز دارد و شبیه انصاف و رستی گشای گشای آن را و مقوله که در  
 اصحابی کما لنجوم و مانند آن نوشته اند آنهم دلیل سلامت ذهن استقامت عقل  
 تواند شد زیرا که در تنهایی برای الزام شیعه تصحیح این حدیث از ائمه معصومین لایا

روایات مستند کتب متبعین نقل کرده ام پس اگر مانند شریک الهی فرض کنیم که حدیث  
 مذکور کتب اهل حق ضعیف یا موضوع است برای شیعہ چه مفید تواند شد و چگونه برای  
 کلام فقیر کار تواند آمد و حاشا که حدیث مذکور در طرق اهل سنت چنین بود که بحال آوردند  
 زیاده برین نیست که بعضی از آنها آن ضعیف بوده باشد و از آنجایی که لازم می آید عدم  
 اعتبارش مطلقاً و اگر جناب سخن این فدا الداراک را بمیزان اعتبار سنجید باری انچه عمده <sup>الشیخ</sup>  
 امامیه یعنی حسام الدین محمد صالح ابن احمد مازندرانی در شرح کافی که خود در کتابش آن فرمود  
 اقبل علیہ العالمون رکن الیہ العارفون عکف علیہ الساطرون لم یثقله التسفمون  
 المتأخرون بآیه حدیث امام صادق علیه السلام را سیرت مالی نیست و بواسطه التخصیر  
 مرویست میفرماید قول الحدیث معتبر و ان کان الراوی کذوباً لان الکذب قد یصدق بمقول  
 خواهد بود یعنی هر چند که راوی این حدیث دروغ گو و کذاب است ولیکن در معتبر بودن این حدیث  
 کلامی دسرفی نیست انتہی فرق نیست که نبوت حدیث کلینی حقیقت مذہب جمعی از امامیه  
 که مثل دیگر بزرگان خویش بقول اهل حق رجوع نکردند و بر توریث اصرار ورزیدند حاشا که  
 بحرانی در شرح پنج البلاغہ نظر بان اردو تفصیلش در کتاب کسیر یعنی از آله الغیب عن بصائر <sup>العیون</sup>  
 آورده ام از پنج بر میخند و حدیث نجوم سلسله سرائید میخند و دیگر آنکه حدیث مذکور که  
 مازندرانی مقبول است بدالات کتاب طعن الرماح در روایت ابو النعمان محصور است و  
 حدیث نجوم بطریق معلوم ممنوع پس اگر در باب احادیث مذکوره بعضی از رواه را  
 وضعف متصف نمایند و دلالت آن مثل حدیث کفایت یا علی و مانند آن نباشد بآل <sup>سنت</sup>

چهره میسرساند که طریق سکیم از محبوب نزد خود دارند کما لا یخفی علی الماهرین و بعد  
از نقل معتبر بود در حدیث عدم توریث انبیا علیهم السلام در از تقییه حضرت مجتهدین  
و تدقیق لاطایل اینها بطور فلسفه و اظهار معائب ابو الجحری سیاه کردن رقی با  
درین مضامین همه بر باد میرود و وضع مقام از تفصیل آن عاقبت است و الامعالات مجتهدین  
و مقدای فرقه اخباریه را ذکر کردم و حقیقت حال را اظهار نمودم و فیما شریه بدین  
للمشیرین و کفایتهم فی الذل و الغرض خیال نیاوردند که مقصود از حدیث نجوم الزام  
است و اگر به نزل و نسیم ضعف وضع جمیع طرق آن هم نزد اهل حق ثابت میشد بر  
شیخ الطایفه چه سود و سبب این قوم را چه روزیه بود **مکتوب** یکیکه بر چندین  
کبره لکن تقیبت بهتر آنکه مولو یصاحب شیخ المناقب حاوی الفضایل و حایر الغوائل  
و دمان جامع الکمالات المکمله تنوع الانسان مخدوم و مکرم و المجد و الکرم و امت فقیه  
بعد فراوان نما و سلام نیاز الگین منطبع مراآت ضمیر منیر میکردند و درست که عرض  
و تا که از وصول مطلع نمیشوم خلیجان وصول و عدم وصول خار دمان خاطر میباشند  
استیاق معارف دل از دست برده است و هم نگران یافت حال خیر مال ملازمان  
و اشتغال با امور مرجعه پیوسته با خاطر فائز و چار میباشند پس چاکه لا اقل در  
هر ماهی غایت صحیفه غایت میشده باشد و گویا نیازمند بصحت نسبت کتاب  
امامت و سیاست سوی این قسبه معلوم ملازمان است و چار سو نوشته آخر  
ماندم کجائی عجیب که دال بر غایت ایزدی است اینکه در بیان ابراهیمی مندرج است

که صاحب انوار در بیان این نسبت کرده است انوار بر سه برعم بنده حکم عفا داشت  
 بیکر کسی که نوشتم نوشت که نام هم شنیده ام فاضلی در کلمه نویسی مرزا محمد صاحب  
 مرزا میرعلی صاحب اخباری با وجود طول مدت قیام بنده و عثمان بکلمه نویسی اتفاق طاق  
 نشد بالفعل بواسطه دوستی از بنده هستند عای کتاب سر العالمین غنی ای و انوار بدین  
 تفصیل که ناقص از کم تکمیل آن بنحوا هم نمود بنده که داده آن کتاب بودم نوشتم که جالب  
 این قسیده از آن کتاب باید نوشت عبارتی که نوشتند این است فال این قسیده هوس کن  
 القدریه و له عدة مصنفات مثل شرح مسلم و الغرین و التوفیق بین الاحادیث و کتاب الایمان  
 و السیاسة فی الامته الی بکر و غیره با سن الکتاب قال و کتاب السیاسة و الامامة بذاتی محلله  
 الاول منه فی باب الامامة الی بکر قال ذکر و ان علیا اتی به ابو بکر و هو یقول لانا عبد الله و هو  
 الی آخره فاضل رحمه الله و چون نوشتم این قسیده بحکس کلامی نمیتواند که حتی که عبارت  
 هم دال بر نوشتن این قسیده است و نسبت کتاب هم بسند رسیده و آنچه در آن کتاب است بر  
 بنکویا هر پس انحراف را بطور مرده عرض خدمت کردم زیاده بجز آرزو نمند بیا که مرزا  
 حسرت است چه عرض دهد محرره نوزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۰ الرافق المسمی سبحان علی  
**حال این مرده** جان بخش غم زده از فکیر کثیر التقصیر باید شنید که حضرت  
 الملو فین برین و دی بجهت هر چه تا متر در مکتوبی آخر اعتراف بخلط خود خواهند فرمود  
 و خواهند گفت که از تسبیح میر نصاحب در مجتهد الرافق که با عتراف نشان مرید  
 هم نیستند معلوم شد که این انوار بر سه از کتب امامیه است نه اهل سنت پس رو بر رو

دیجور و انبساط و سرور بول شور و بدل شد و از اینجا نیز حال سلامت و حسن قیاس  
 باید نمود که قطع نظر از آنکه از حقایق امور و ضروریات فن کلام غافل اند یا بقدر زنده اند  
 که حقیقت چگونه در حق عالمی از علمای خمی و لفظ قدریه خواهد نوشت تکلیف لفظ شیخ قدریه و انکار  
 اضافه لفظ اکبر زیرا که بحکم احادیث سبب البریه علیه الصلوٰۃ و التحیة باتفاق فریقین چنانچه  
 از کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه و ترجمه و صوارم بالیقین واضح میگردد قدریه مجوس  
 این امت و بعید از رحمت اند در و اینیکه در نیاب از مشهور است که القدریه مجوس <sup>ند</sup> <sup>اللا</sup>  
 ابن بابویه مقدمه اعلیٰ لفظه باخراج آن در توحید پرداخته پس چنانکه ممکن که کسی از علمائست قدریه  
 بعلمای مذهب خود کند و اندک انصاف مرعی شود که در این امور پیش پا افتاده حجاب  
 تنبیه و قمع عصا چه بود مگر بدیهیات جللیه حکم نظریات خفیه نزد ایشان سدا گیرده و برین علم  
 و فضل که کسی از علمای متقدمین و متاخرین شیعه حاصل نموده باشد تصنیف کتاب است  
 در سر دارند بلکه خود را از آن فارغ العیده می انگارند و برای خود فرو مشیها اراده جوا  
 مستحب الکلام را نزد عامه و خاصه بر زبان مبارک می آرند مگر آنکه هنوز رساله امامت که  
 هر کسی از علمای امامیه حتی که اطباء بلده که هنوز هم از محو و اثبات و اصلاح آن بالجامع لغیر  
 خود را معذورند نشنند و جناب مصنف آنرا بار بار از نا سخن فریسانند و در هر مرتبه  
 لباس جدید پوشانند هنوز مذهب مرتب نمیشود با وصف اقرار اعطای آن بخدا  
 انجماضت تمام سیر و دوستی میباید که در مکاتب پاره کاغذی از رسوالت خط  
 نور الدین حسین بدلولش آنکه مکتوب الهیه خود درین مرده که عطیة غیبی و لطیفه لایمیری

اهل حق باشند فعوذ بالله وادع بحقیق و نجیل داده و بر سر بلخ فهم و ادراک فاضل حمید الاخوان  
 زار زار گریسته و بدلایل ثابت نموده که بالیقین آن کتاب از کتب علمای شیعه است و  
 چگونه کسی با وصف ملاحظه عبارتی که مرزا محمد صاحب بیس الاخبار به فرستادند در اشتباه  
 تواند افتاد افسوس که بر نیامده بعد از تلاش و نجس اگر بدست آید درین سال که دخل  
 خواهم کرد انشاء الله تعالی و اطراف و اعرب آنکه آنچه ارشاد نموده اند حتی که عبارت  
 عبد العزیز رحمة الله علیه الح حجتی است قاطع و برهانی ساطع که هنوز این رئیس شیعه  
 با وصف شغل سباح کلامیه از وقت حضرت صاحب ثنا عشریه الی یومناذ کتاب  
 مزبور را ندیده اند و برین وجه موقوف که خود اعتراف ایشان از سکانیب آتیه واضح  
 انشاء الله تعالی القرض حضرت علامه بلوچی سن سید العزیز عبدالله بن مسلم بن قتیبه  
 در زمره اهل سنت محد و دو محسوب اند و ابراهیم بن قتیبه شاعری میدانند و کتاب  
 امامت و سیاست را از مکائد و افادات همین شیعی می شمارند و انهم تصریح نموده اند  
 که در اصل کتاب معارف از عبدالله بن مسلم است و لیکن ابراهیم بن قتیبه شیعی نیز نام کتاب  
 معارف گذاشته تا مردم را از راه برد و بخار از ضلالت کشد برای دفع مکاره مجاد  
 تعصب بین عبارات کتاب بنده از هر مقام بعرض ناظرین میرسانم در کید نوزدهم  
 چنین مکتوب است که در اسماء و القاب رجال معتبرین اهل سنت نظر کنند و هر که از  
 رجال خود شرکی نام و لقب و یا بنده حدیث او را و روایت او را بان سنی  
 و بحجت اتحاد نام و لقب امتیاز در میان هر دو حاصل نشود پس سنیان با و تف اول

امامی از ائمه خود اختراع کنند و روایت او را در محل اعتبار شمارند مثل سدی که در  
 کبیر و صغیر کبیر از خبرین ثقات اهل سنت است و صغیر از وضاعین که این است و ارضی  
 و مثل ابن قتیبه که نیز در کس اند از ابراهیم بن قتیبه ارضی است غالی و عبد الله بن مسلم بن قتیبه  
 اهل سنت معدود میشود و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر است اما این  
 ارضی نیز کتاب خود را معارف نام گفته تا اشتباه حاصل شود از تهی بلفظ المقدس  
 جواب طعن اول از مطاعین صدیق فرموده که ابن قتیبه که بر تاریخ او اعتماد شیعه زیاد  
 از کتاب است در تاریخ خود مینویسد لما بلغها سبعة على امرت ان يعمل لها هويج <sup>جديد</sup>  
 وجعل فيها موضع الدخول والخروج فحزب و انباء الطلحة والزبرجها و ابن عسار <sup>بن</sup> خود از کتاب  
 سیاست و امامت اخذ است که لا یخفی علی من طالعها که برای الزام شیعه بکار بردند و  
 کردند که تاریخ او نزد شیعه خیلی معتبر است و در طعن دوم از طرف امامیه این تقریر کرده اند  
 عایشه رضی الله عنها سفر کرد در بصری طلب بن عثمان لاکه او را با خون چنان چلاند و ارن  
 نبود و قرابتی با وی نیست پس معلوم شد که بحجت بغض امیر المومنین که در تکیه با وی داشت  
 فتنه بر پا کرد و سابق خم در مردم را بر قتل عثمان تحریض میکرد و میگفت اقتلوا غثلا خفایا  
 ابن قتیبه کنج و ذکر کرده ان عایشه انا یا خبرت علی و کانت خارجة من المدينة <sup>فقتل</sup>  
 لها قتل عثمان و ابی العباس فالتا بالی ان تقع السار علی الارض قتل ایه <sup>مطلو</sup>  
 و اما طایفه بدیهه قال لها عبید اول من جهش علیه و اطعم الناس فقبله لانت <sup>قلت</sup>  
 اقتلوا غثلا فخر فالت عایشه و الله قلت و قال الناس قال عبید <sup>فقتل</sup>

و مسک الغر و مسک الریاح و مسک المطر و انت امرت بقبل الامام و قلت لانا انه فخر  
 و در جواب ابن طعن بر دین امور فرموده اند تحریفی در عایشه بر قتل عثمان و او قتل کعب بن  
 همزه از مغزایات ابن قتیبه است و ابن اعثم کوفی و مساطی و ابن عساکر که ابان شهسوار بود و  
 حمل و دیگر وقایع خبر باز ذکر کرده اند که باتفاق شیعه و سنی اقرا محض و بیجان صریح است  
 بی انصافی است که حق عایشه صدیقه زوجه محبوبه رسول الله صلی علیه و آله و سلم شهید  
 خدا و رسول خدا را بر طاق نهاده و در احوال کذب خواند و الشیاطین چسبید و کوفیان ایمان  
 برویم و دین ایمان خود را در راه اتباع آنها در بازیم قوله تعالی الطیبات و اللطیفین  
 للطیبات و لکن مبرون ما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم اهل سنت چه قسم این خبر  
 قتیبه باور دارند الی آخر العبارة با اینهمه نصیحتات در تکذیب و رفض ابن قتیبه  
 که حضرت سید البریه در کتاب خج و تخه اشاعشیه جعل آورده اند اعتقاد نمی بخشند که علامه  
 دهلوی فی سسر الغریر توثیق صاحب کتاب امامت و سیاست نموده از عجایب بی حکمت است  
 که حکایت مزین کتاب الفایله و لیلته هم رنگ بر آن می برد و از غراب امور است  
 که حضرت خانصاحب دین رساله را بعد خود دعوی نمی نمود و آنکه صاحب  
 ابن قتیبه را رافضی گفته و حال آنکه علمای اهل سنت زینهار او را شیعه نمی گویند و اولاد  
 و امهت با حال شاه عبدالغیر باید دید که با اینهمه نام آوری و شهرت از کتب حاصل  
 حسابی بر نمیدارد و این مطالب را بحال شده اند و انمودند و اکنون چنین میفرمایند  
 حضرت شاه عبدالغیر ابن قتیبه توثیق مینماید حال بی حکمتی از اهل عالم که با عقل

و تمیز مقارن باشد چنین نخواهد بود که جناب سگی را یک ناله و فغان را در مقابل فقره  
 اتفاق افتاده الا فرزند آن محمد جایی که در جواب ساله بصارت العین هم کمال اختلا  
 حواس متصف گردیده غمضات را از غمضات آسمان را از ریشمان تمیز نداده اند اهل منند  
 در بنفقات مجاورات خویش میگویند که مگر بنگ چاه افتاد و من میگویم که قطعاً و یقیناً  
 بنگ بدریای محیط افتاده که زیر جالبقا و جابر سا جار بست که هر نهری را نه بار بار  
 ندانم محیط باز میگردد که هر یکی از شیعه از جمله سکاری است غلط کفتم و ما هم بکار  
 و لکن آب آلوده شدید در این مقام بر همین روبروی کشف تلمیح خان سر آمد اولی الالباب  
 الکفا میگویم و دیگر امور را که تعلق باین بحث دارد بر مطالعه کتاب آله العین عن  
 العین موقوف میدارم هر که خواهد بآن رجوع نماید که این اوراق لایق آنباحث نیست  
 اکنون عبارت رساله رابعه که تعلق بذات حضرت شاه عبدالعزیز رح دارد و در وقت  
 افادات است باید شنیده حاصل حکم شاه صاحب فضل ابن قتیبه از دوش خانی  
 یا اینهمه که وفرو طمطراق تجرد فن منیف حدیث شریف شهره بی اصلی بیش نیست که ارجا  
 رجال اطلاعی ندارند و تا میزان الاعتدال هم بنظر گذشته و یا باین مرتبه بدین است  
 که با عمداً اینهمه معتقدان را که عرض از تالیف نخبه رسوخ آنها بر معقولات باطله است  
 حسن اعتقاد قول را بمرجود اصفا باور میکنند و از مخالفین کدام کس تصح کتب با  
 میکنند و از امیران غیره صدق کذب ما را می شنید پس تلیس و تلیس ما پیش رفتی است  
 بلا مضایقه کذب و پنهان با درت فرمودند و الثانی هو الاقوی انتهى مقام الضم

بعینه در ان مقام ارشاد شود که نسبت ابن کذب و افتران حضرت شاه صاحب نایم می باشد  
 مستطاب که کاهی با ایشان بود کی با ملوث نشد سبحان الله مقام آنست که خروشن و  
 امامیه که حال تجمیع شوای ایشان که ریاست بنام او ختم شده بدین چه رسید که تا خطه شانه  
 هم ندیده بکمال جبارت و دلیری تصنیف کتب مشغول گردیده اند از فرس زین تا بفرسین  
 فاعبر و ایا اولی الالباب و قولوا ان الشی عجب آری ازین امر تا وقتی شبانه در امر  
 فرق زمین و آسمان است کما لا یخفی مکتوب و مکرر مولی صاحب سبیح المساقی حاد  
 الفضائل و حایر الفو فصل عالی در دمان جامع الکلمات لنوع الانسان مخدوم و مکرر و المجد  
 و الکرم دامت رفعتهم حرف پرسوز آرزو و سر به بکوی خامه میریزد لهذا از خوشن بازماند  
 بعد نادیده مرهم نیاز مندی عاطر از بعد سپید شدن مانی در انتظار بقصد غایت  
 منبئی از ملاحظه و قطعه عرضه نیاز ساخت و رود در رنگ لبله الفم ساخت و مادر  
 خرمی مزاج و باج خاطر فاتر از زکمر آنها پر دخت سرورنا محصور از زانی دشت و نفا  
 احتجاب از روی مضامین دشت رخ سردید که از عرضه اولین کسری بخاطر فلک سا جاکر فقه  
 عرضه ثانی که صورت ترقیم بدقیقه غرض انتم ازین کا و کا و فقط صحت نسبت کتاب است  
 و سیاست سوی این سببه و وارنهر بر جناب مرزا صاحب باخاری که بلاغتمی بود  
 شدم مکرر از ارشاد جناب قبله و کعبه مولانا سید حسین صاحب طلبة به تبه کار رسیدم برین هم  
 آنکه شت کتاب با نوار بدیده از جناب مدوح طلبیدم و جنبه حسنه دیدم تا بن سنی  
 ناصب که از نسبت تعصبه میرالمؤمنین علیه السلام حذرند اردو و شارح فاضل شیعی و کتب

نافع و در ابتدای کتابش عبارتی عده از کتاب امامت و سیاست نقل کرده لکن این  
 منکر نسبت کتاب مزبور را کی مسکت مینواند شد و صاحب بیاض نام من شرح مکتب  
 و لقب مفصلا نوشته غالباً با اعتماد اینکه فقط نسبت کتاب الکفن شکی کافی باشد بنماید  
 و الا عادت جامع بیاض چهار چنین نیست و سده که از کلام ابن حجر نوشته باین صورت  
 که ابن حجر تاریخ الخلفای سیوطی را اختصار کرده در آن بزرگتر سقیفه و بیعت جناب حضرت  
 چنین مینویسد که این کتاب را ابن قتیبه کتاب امامت و سیاست باطناب نوشته و اگر  
 کف لسان از آنچه نوشته است میگرداوی بود پس اگر این کتاب مبسوط و مدعاه اصل  
 تعلیق المحال بالمحال که آن کتاب جز ذکر کردن بیاض حکم عقدا دارد و آنچه از سر کتب و بیاض  
 انبیا فرموده اند انحنی که چنین گاهی از حال جامع این کتاب گریز نموده باشد آنچه بنده  
 این چهار پنج جلد که بنده رسیده دریا قسم این است که بعد حذف کمرات مقدار دو جلد  
 بعضی است قانوس یا و نیست و بقدر یک جلد و رای آن مجلدات فقط ما خود از شرح  
 نهج البلاغه تالیف ابن ابی الحدید که بنده شهره شیخ ابن ابی الحدید آن استخوانم که  
 ابن ابی الحدید زنهاری شیعی نیست معتزلی تفسیر البیه چه بعضی اما کن که کنجاشی یافته است  
 کلام تشیعین بسلوکی که مافوق آن ممکن نباشد نموده است و این کار شیعی نسبت القهر  
 جامع بیاض طب یا این همه جمع کرده و خود کمتر تجریر و تائید مطلبی پرداخته و اگر  
 پیشتر نوشته است از آن وقت وحدت درین نیست معجزه مطالب مفید آنچه این  
 است که اکنون از حد مکان بیرون کیف ممکن اینهمه سامان مثل علی ابراهیم خان میرزا

منقول کرامیسر و علی بعد بس کم اتخاذا زین یاض کرده اند و بنده در ابتدا که اعتنای  
 باین کتاب نداشتیم باین خیال که سند تصحیح نقل از کجا بهم خواهد رسید مگر چون تقریباً کتاب  
 ناصب که بس آیه سر بودیم دیدیم بکسر تلاش کتب منقول عنها افتادم و از آنجای خود دانستم  
 و از ذکر جاها بهم رسانیدم موجب تفصیل عمده متجاوز از چهل کتاب بیشتر و در آن که  
 روایات را قیاسی در دم قریب سه صد روایت لفظاً باللفظ صحیح و مطابق برآمد  
 روایات منقوله ازین کتب پنج شش و ایت بر نیاید از جمله یک و ایت بختی سبط اکبر  
 صلوات الله علیه و علی خیه و جدّه انه کان علیه السلام ملاحظه اللوح المحفوظ فی سن  
 از فتح الباری که در آن یافتیم و حال آنکه فقط در یاض منقول نیست جدا مجید حجاب  
 شهید رابع علیه الرحمة و در کتاب مصاب النوصب کتاب احقاق الحقی منقولا عن فتح الباری  
 فی باب صرام النخل نیز تعبیرها همان عبارت لفظاً باللفظ نوشته اند و چنانچه سابقاً  
 مولوی محمد رفیع مولوی سنجیل سمرقانی و ایت خوانده بود ذلک عجیب  
 در کتاب فتح الباری که بنده دارم چه عجب که متعصبی آن تحریر اسقاط عبارت مذکور کرد  
 باشد امری دیگر بخاطر نمیکرد و در عبارت شرح نهج البلاغه که این قشیه ششم حق است  
 منبت عوض این شرح مزبور بختی ابی هریرة برآمد منقولا عن المعارف در حدیث قول  
 مردم در باب اشجای حضرت رسالتا با امیر کل امیر طال نخواه مع این و ایت  
 رسالت ما شجیه و لکن الله اشجاء بصیرح قائل ابی بکر نوشته است و در کثیر العمال لفظ  
 ابی بکر بر نیاید و بیکه در روایت ذکر ما بقی همه دست بس وجود صحت صد بار و ایت

مطابق دو چار روایت حیرت زست و ناصح است امر میزان فی سبب غلط تکلفه است که در یک  
 مافوق نیست تفصیل این احوال آنکه بنده را کتابی بخط عرب نوشته چند صد سال از مولا  
 خلیل الدین اینها در حلق قاضی القضاة متوفی مولوی نجم الدین در کهنه بیت آمده بر صفحه  
 آن کتاب عبارت عربی نوشته بود که این کتاب میزان الاعتدال است تألیف فلان بن فلان  
 ذہبی بنده نقل آن کتاب بکهنه گرفته بودم و خبریکه و مقام اتفاق دیدن و بالفعل کفر  
 ماجرایی فی الحال منقول ایدیم سرخ بخت یا فتم بازار خان بوطلبیدم و او را  
 اصرارم از کبریا که نزد برادرشان بوطلبیده فرستادند که الی بحین مذکورم خود  
 بتعمق بدم در شباه افتادم که این کتاب کیست چنانچه از ذہبی از کتاب الغیری  
 تاریخ نوشته و آن کتاب هم بنده دارم می کند بر شایسته نمودم و او ادا گفت که میزان  
 ذہبی است و دستور محدثین است که خود بعینت یاد میکنند چون این مقامات نمودم  
 و جوابی بنابرست و بالاخر بنده سرخی بخت آوردم که مولف کو در دیباچه نام خود  
 نه نوشته کمینویسد که چون از تألیف کتاب کبر خود معنی فاغ شدیم به ترتیب این کتاب  
 برد ختم پس غالبکه تألیف ابن حجر عسقلانیست و کتاب ذہبی ابوالقاسم جزو کتاب خود  
 کرده و چنانچه خود هم بنده و ذر و ذر از فروده اکنون از حجاب سؤل که اگر معلوم  
 که مخفی کتاب که بیت اشعار فرماید و آنچه در بیاض منقولا عن میزان الذہبی نوشته  
 در دو روایت شش هفت بعینه لفظاً باللفظ یافته شد و سه چار روایت بانی تعبیر  
 یافته نشد آن کتاب منقول ملوک بنده مع چند کتاب فقیر محمد خان به دستیار گرفته

از انجمله دو جمله کثر العمال که پس نسخه صحیح بود علانیه گرفتند و منکر شدند و ندانند و نمیدانند  
 بالفعل بصدد و پنجاه نسخه ستمی خریدیم که معظم روایات بیاصل با خود از کثر العمال است  
 معارف که رقمی بود کثودنی نسبت در بیاصل که از معارف مندره را جرکت و استیعاب  
 الی الطفل یادنی آید که باشد و بان غرضی متعلق نیست و شیخ ابن کس از استیعاب و جامع الاصول  
 هم معلوم میشود و مکره آن شیخ مصطلح که جناب فیه شده اند یعنی تفصیل و خصوصیت عقیدت حضرت  
 مرتضوی مکر ابن ابی الحدید روایت بسیار از معارف می سازد از جمله حکایت مرکوز سخن  
 و ابن ابی الحدید فاضل متبحر محدث و ناقد است از دین استبعد که حکایت غیر مطابقی حکمی عنها  
 نوب پس این چه توان گفت اگر سید مفضل علم الهدی بکتاب معارف بنامه ذکر و اندام الفرض  
 که ابراهیم بن قتیبه هم کتابی موسوم بمعارف داشته باشد چون ابراهیم فرور بحاصره باشد  
 پیشتر از زمان سید باشد امکان ندارد که سید و روایت کرده باشند و تفرقه در کتاب شیخ  
 سنی سازند و جواب اینهمه استبعادات اینکه معارف را جناب دوید اندام هرست مکرر میگفتند  
 جناب ابهر سید اگر بن قتیبه نامش در بیاصل نوشته باشد کتابی دیگر باشد غرض که عدم نقل  
 نقل با وجود تفصیل علمای کثیری افتد و چون سید کسی را که بر تصنیف او اعتماد باشد وجود توهم  
 داشت حال محلا از ذیل و شن میشود کتاب را سنن الی الاخر مکرر بعضی متعالم نظر حلی اکثر شیخی  
 دیدیم و جواب بعضی کلامش در تحریر کلمه خودم افزودم و مردود و جاذب کثیری از بن قتیبه است  
 آنچه خدام نگاشته بودند در کتب و این تفصیل است و جایی دیگر در ذیل تعلیمی سدی غیر  
 از عدم توشیح یا شیخ ابن قتیبه پیدا نیست فقط افزا در نسبت کتاب معارف سوی او این

صحیح دارد که در کلام منته معارف امور سنانی مذکور است دیدوست و ذکر کتاب  
 امانت و سیاست اصلا در تحفه یافتیم بالجمله آنچه مرده تیسرکت مطلوب الی خامه نایت  
 بود از شادی پیر من بکنجدم اگر سنانی پهنی بدست آید مقامات ششبه عرض سازم و کاشف  
 ذہبی بنده یکبار دیده ام در آن حال شهادت و معجزات سید الشہداء مفصل نوشتہ خبی کہ  
 مطابق کتب شیعہ توان گفت ملازمان آن مقام را بالخصوص ید و البصر و رسوا خواهند کرد  
 و عند الفرض نجیف شہقت خواهند فرمود و ذکر مقامات دہدنی نیز اکنون در انشا  
 کتاب یادہ ترست از همه عمدہ کتاب الحدادین عمیر ربکہ و توفیق این شخص مرآة السنان یا  
 باقم و در بیاض عجیب و ابیات ازین کس منقول است کہ سنان سزایانین در شہنشاہ  
 دوم غنی شیح بخاری صرف بر آورد و روایت کی ایمنہ مبرکہ حدیثہ شدہ است کہ عمر  
 زمان از مولفہ القلوب ایمانش بعد ازین نسخہ شدہ باشد و دوم بغزوہ احد حضرت  
 مآب صلی علیہ و آلہ وسلم فاترین احد را تحت کردہ اند و تفسیر است لیس لک من امر  
 سوم حسن السیرۃ فی حسن السیرۃ از سیر محب طبری لک باض النضرہ کہ حکایت خوشتر  
 رسالت مآب حدیث من گشت مولاد و کواہی کنانیدن اصحاب سپہن با سیر علیہ الصلوٰۃ  
 و السلام جامع بیاض از کتاب مآب مودۃ القربی منقول از ابی السحمان علی السرو  
 نوشتہ در کتاب مودۃ القربی کہ بعینہ لفظا باللفظ یافتیم مکرر لیس لک کلام خواهد بود  
 اگر کتاب حسن السیرت بهم رسد و در آن ہم باشد نعم الاتفاق چهارم کتابین  
 فی تفسیر سورہ اہل کی کہ از آن ہم مطالب مفیدہ در بیاض منقول است و غایت متبعا

اتم انیکه انچه از بیاض وایت کنم سندی بدو باشم و مها اکن در این باب جد و کد بسیار فرمود  
 ام و فی الحکله مقصود هم رسیدم اکنون امید از تائید حضرت می ارم که تمیل این عالم است  
 منت بدون اللهی یعنی جناب سخط می شود در امر ارسال تحریرات کثیره خیلی تشوکر بسیار  
 یعنی از شخصیکه تو بسیار شنید شروع کردم بغتة از خانه شان خبر ناخوشی رسید استرخاص  
 لا علاج گیل ساختم و دیگر کسی دادم آن مشابه کبران دست که غالباً تا لیف اتم تمام شود و سواد  
 برداشتن ختم نه بویند و از حضور گرفت ظهور جناب که بهمنه صدای تنگ و صبح  
 نکرده غیر از اطرائی محمول که تعلی تحقیق ندارد بلکه مرسوم و هر چند گفتگو در مباحث شگله علم  
 که عبارت از اثبات واجب الوجود و کلام در صفات ثبوتیه و سلبیه و نسبت باشد سر و دل  
 و سئل است اشکالی ندارد با دلائل عقلی است که آنهم بمنزله منقول شد و کسر است که سخن  
 از کسی آید و یا منقولات ادراک آن بعد مهارت بزبان عربی و فی الحکله مهارت چسبیده  
 ملازمان صحیح که جناب قبله و کعبه مولانا سید حسین معروف سید میر صاحب بانظر که توجیه  
 و جناب قبله و کعبه نشان می آید مولانا سید محمد صاحب قطعاً دامن ازین اشغال جریده اند پس دست  
 بمال که چرا ابتدا و بخیر علی نفرستادم حالاً از ویرنجی بدلم بلا تشبیه بر تو معلوم کرد و ام  
 و نوشته خط ناخوانا می دم که بجناب معظم فرستاده ام بارش خوشترام همین که رسید  
 عالی ساختم و نیز ستمکاتی هم جاریست بهر حال او واسطه رجب و الله المستعان باز تو  
 خبر و که بجناب میرسانم و زینهار بساحت خاطر عاظمه باریا که تنگ کمونات از مرغ  
 و تسبیح عشرت و منع میثوم و لا حول و لا قوة الا بالله که انزل جناب که لایعنی شی چنین

چنین دین است باشد آری هرگاه در کلام غلط خود متعین بشوم هر وجه که باشد مثال بسیار  
 میشود متنبه ساختن خلاف مذہب هم که کلاش بریل طعن میباشد حاشا که کاتبی برده باشد  
 پس خدا را کرامتند و بر زلات بی سبالات اکی خواهند بخشید مگر یک سخن عرض میکنم که نویسنده  
 کلام موافق را بنظر مخالفت میباشد و در طرف مقابلش هم سخن است و آن اینکه در سبالات  
 هر چند احقاق حق میباشد لکن خیالی از نفسانیت هم میباشد و حرف جزئی رفیق حاکم گفته میشود  
 و گنیش و او هم مقصود میباشد پس در صلاح دو امر لاک امر است یکی آنکه اگر در روایت خلل است  
 یعنی محکی غنه نطابق ندارد با طعن چه بسوخی هم میشود که روایت متفق بین الفرقین است  
 بخشم دینم دوم کلام پس یک باشد که اعتراض هر الور و دیگران دارد میشود و یا  
 حرف باطل ساز و این و شتم را حکم حذف در جائیکه ضعف در کاکت باشد اگر نقوب  
 نقوب جهت رای این اگر طرح نظر چنین باشد که سخن آنچنان لال باشد که پیرامون آن اعصاب  
 و اعتراضی تواند راه یافت تا پس شکل کولیا کانی دیگر و نقض تصنیف کردنی است و یا  
 بدین کتابت صفت بنا کند تمام حواله زبان قلم عاطف شده ملاذ مجملی سابق عرض کرده ام  
 اینکه ای محقق که این کتاب بنده ندیده ام در ابتدا سببش آن بود که بنده از بیماری  
 تازه نجات یافته بودم و ضعف قلب شتم تحمل بدین مخالفت نبودم و بحمد خدا  
 اختلاج قلب میگرفت و بعد بحضور مجتهد العصر الزمان فرستادم در جناب مجدد  
 نقل گرفتم شروع فرمودند و بنویسند و اندوالات احوال که بنده را از نری داد  
 تنه اشاعش را هم بنظر احوالی دیدم پس از آنکه میسر شد بالا سنجاب و لا بنظر

می بینم زیرا که بالفعل بنده را حاجت نیست که آنچه بنده تحریر کرده ام جواب یار دارم  
 در آن کتاب باشد و بعد هرگاه مشغول بکتابش می شوم تا مثل مطالعه محضی که از کتاب  
 مطالعه زواید است که اعتیاد می سازد حرفاً بالحرف خواهم دید و مثل شهو که روانه هم کار خود  
 بسیار می باشد اگر بالفرض بنده مجنون هم باشد تا هم چنین بوانی نخواهم کرد که کلام حق  
 نادیده تحریر خود را با و فرستم یا شهر دهم ازین ممر خاطر عنایت مطهر شرف افزای الطین  
 و جناب که بر تئیسار العین سرور می شوند بنده هنوز در نیافته ام که از آن کتاب چه فایده  
 سابق که محلی رفقی بود فاقد الادراک کما یغنی در کش نموده بودم و از فکر هم افتاد خدمت  
 رفقی فرمانید که اگر مفید باشد از خود فقیر محمد خان صاحب بدستوانم طلبید و رای با  
 هم مطالب باغ بهم رسانید. ام از جمله از فتح الباری اثبات خلافت یزید در شرح حدیث  
 منع عبدالعزیز که از خلق بعیت یزید بیان صراحت بر آورده ام که خبر یکدیگر سیاه رسیده  
 جواب نمی تواند داد و لطف آنیکه در مقابل بنی امیه عبدالعزیز بر ارم این عمر خارجی و حبس  
 لکن نه اکنون بعد استخراج حدیثی مفید بجان لازم که مبادا بچنین در کتب حدیث ما هم باشد  
 المی بی پایان از بودن سند حدیث اصحابی کالنجوم در طرق شیعه تحریر خدام دریا قیصر  
 برای از دور رفقی کرد که چگونه و چنان سند پیدا کرده و هرگاه سند چنین حدیث در طرق  
 شیعه یافته شود باز سررا بکدام سنگ توان و اگر جواب ندارد بر ریه را کسی تصدیق شده باشد  
 ملازمان دیده باشند از آن عقد و کتاب الامانت و سیاست می توان گفت و ملاذ اسلوب  
 خلایق ما پسند است و خالی از شوخی نیست از عان خاطر عاظم باشد که اگر این کتاب مرتب شده

نزد اقا صی نباشد کمر دانی و توسلین بادی النظر معترف لطلبان مذہب سن میشوند و  
 غفلت کتاب ناصب میشود و غرض هم همین است که بالا خوانی او بجان آورد و عمر و طاق  
 و فکر دینی نمی نماید که از کتاب هم فارغ شوم و بجواب بفرماید و در او هم توانم برد  
 این نشان داد تعالی حکم الناس بنام اذ اما تو انت بهو احتیاج این سبب حتی بر من بعد  
 زیاده تر کشف میشود و بعد از سر من کن چگونه شده باشد و کفایت است که  
 جواب شود بانه و اگر فقط تصدیق جایش میشود حال قوت منصب معترض مانع نیست  
 و استدلال معلوم است تالیف بنده و رونقی بگیرد و اگر بفرض است بعد عمرم و فکر در جو  
 کتاب ناصب خبر این کتاب بگردانیدم اگر بجا با ضعیف هم خواهد بود از قوت است  
 کلام کوینا در آن هم قوت خواهد بود حکایت رساله عجیب باعث استخفاف خلفی از دین  
 پرستان نزد محمد ششم خان بخشی از ملت اشاعه شکر شد هر چند دیدنی نباشد مگر  
 شدم که چه نوشته است و امید دارم که از هم می نام نامی جناب الدماجد خود اینکه  
 زمانه را هنوز بوجودی الحودشانی شیر حاصل است اکبری و دوازده جناب است  
 بنده حال بزرگی مدعی نیابت صاحب الامر علیه الصلوٰه و السلام نشینده ام غیر از اینکه  
 بر داکل انگریزی از اکبر آباد از جانب شخصی کم علم آمد که او هم ادعا فرستاد که دشت  
 غالباً از شعبان بزرگ نباشد بی هیچ دیده جایش نوشته من از زمان ارشاد  
 که آیا این حکایت از زبان صاحبان انگریز قریح صلاح خدام کرده است یا از مردم عرب  
 در حق اول بی اصل نبوده باشد و چون چنانکه اینگونه امور را تو نیست و اما از طهور هم

در حجاب خفا غالباً مشحون بوده باشد مگر از زمان دیدن که آن نوع غسل موسوم باجمدا  
 که هیچ لیافنی دینی و دنیوی علمی و فضلی نیست و نه خود مشعب بود و نه در اصلاحش کسی  
 مولوی سخیل و مولوی عبدالحی بکجا رسانیدند و شکر قرائت که زمره از نوع بشماره وجود  
 که العیاذ بالله قابل غیبت آن نامشخص است و زنده میدانند و بنده متحیر بودم که کم حسیست  
 ما مردم را با وجود مطابق عقل و دین محققات حق و آثار و امارات حقیقت آن رسوخ و عقاید  
 آن نمیشد که متدنبین را بباطل را میباید بعد از خاطر سر برزد که زبردستی  
 حضرت ائمه سکنت و ما و زینماشی آن همیش مصرف بر تزلزل ساختن اعتقاد ما و توفیق  
 شان با بجمده انچه احوال آن بزرگ منقح منکشف شود البته بزبان عامه محول خواهد شد حایا  
 بکجا ارشش حال از خیال میگردید که بعد کا پوسی بسیار حاکم دوم صدر عدالت اغنی مستتر  
 بیاد عدم منظوری اهل تعلقه مانده را منظوری تنبیر ساختند امید باشد و بود صابا  
 بود که خود مصالحه که باز سیدار سابق میشد کردن دادند و خیلی بر حرف صلح منع میشد  
 حایا خود میگویند که مصالحه سازید الا ما را ضرورت که کیفیت فتح نیلایم بواب کو چیل  
 بنویسم و حال آنکه ز سیدار سابق اسوله بجمده و او بن تحصیل گذرانید و فرستاد ماطل و سید  
 منظور کردند و از حضور کور بر بهایم منظور گرانید طلبیده حالا خود چنین میگویند و ملک  
 و بنده که منبک خراف نبوی استم که بر خسارت دنیوی انقدر با تمام مینشوم لیکن  
 حال آنکه بحیث ضرورت های این علاقه که تقصیرش از دین تمام حاکمیت مدیون بسیار  
 و حجم غنیری از فرزندان امثال آنها تعلق بحقیق و هرگاه زما ز بر فقه و سید گذرد و زی

ارباب سیر بهم رسد باز اعسار و افتاد خلی رنج سید هد و تبدیل ندی که بالاخره خود بخود  
 میشود مگر مدتی بدین جهت خسارت و ضرر سیرسد و بنده غم تلاش معاش ندارم اگر  
 باشم کجا میسر الله المیسر کل عیدرجا از شفاق عمیم که هر چند محال از مان معلوم انتم است  
 که نفس شمعین محتاج استعاره فرصتی است لکن این سخن کرده عنایت را در رنج انتظار نداشت  
 نه پسند که بدو کلمه شعر خرمی مزاج تفقد امتزاج و رسید عارضین همین منت یاد آید  
 میفرموده باشند ملاذ احرفی از زبان خامه عنایت هم چکیده که ناگردد که چینی خجسته  
 یعنی تو هم خیر خواهی ام نسبت بنصب تنهید باله من لاک چند از مساحت نارسا  
 بگزارت سامی فایز نشدم مگر بمباد ملت در سخن پنهان شدم مانند بود بر کل که کبر  
 آرزویم در سخن بیند مراو حال جناب از تحریرات جناب یافته ره بی بنده عنایت  
 و معتقد کمالات ذات بایرکات شده ام و چه عرض سازم که چه یافته ام و جناب که حرا  
 دین از جلد مجد خود ببارش دارند عبد القادر بادونی که احوال اکبر بادشاه و فضی  
 عهدش امور دینی مفصل نوشته بادمی آید که صحبت بها خود با جناب نفس است سید  
 نکاشته و نکاشته که در یوقت که آثار سلام مندرس ضعف دین شایع و ذایع من  
 ایام کون معاذ الله بد مذنب یعنی رافضی هستند مثل جناب معوج در کس یافته ام و آنچه  
 للنفس خنای نقل نکنین شهر در باطن خود قوی فرمودند حامل ازین نقل هم گزین است که اگر  
 من خودم برای اندن نوشته خود بروم حرکت بجا است یعنی نمیتوانم خواند و ازین است  
 بیشتر با نشای خود و املائی و سنی که عیبه الاسرار منند میباشند مخدوم و ما هر چند عنایت

بیستم مکره ای خطا ظکالت باشد خدم المعی لودعی توسی بخت حال نشانی  
 اینکه بی سبب باینده الفت بسیار میکند و هر چند الفت واقعی کجا و اگر نبوده ملاقات  
 تقیه نمیکردم رطب بسیار میشد و بگوید او اگر غنی تری از اسلافش میکردم بجز  
 جواب نمیداد و این کس صوفی مذہب بوده است بافتاد و دولت کسیت با جناب  
 و کعبه مجتهد العصر محبت ما بود جناب مدوح بحر و قمر بر کلاش آوردند و بانا ص  
 معاندت شدید دارد و پیشه کفش دوزی پدرش را با علان میگوید آنچه سابق تالیف کرد  
 بالفعل جواب ساله که بالاخره جناب سید محمد باقر صاحب بزرگ مجتهد الزیاده  
 تالیف کرده بودند از مدتی مینوشت قریب نهم است بالفعل که اخباری بر کفیه بیشتر  
 خواهد شد اگر اجازت فرستادش بخط مستقیم بعد ارشاد نشان میکان میشد بوجه اول  
 دشت و الاتابع امر حرف معروضه را بازاعاده میسازم که گفتن عزیز دلموی که س  
 ذکر شخص ذکر است دلیل بر اینکه در کتاب یا مضایح آنهاست پس کتاب  
 بهم رسیده بود کتابی دیگر یا مختصر از معارف باشد و قول عزیز یکبار ضعیف دیگر  
 و مثل ثعلبی را بی حقیقت و نسبت سالت مثل مولف کتاب یا ض النضره که از هر چه  
 عمر برآمده است و در مختصر بر غیر معتد میگوید حجت قاطع است که آن کتاب از این قبیله  
 مطالب منافی مذہب نیست اردو احتمال اینکه کتاب است و سیاست را  
 معارف نوشته باشند خیلی متبعه ملا دانیده را هم خطا ظکالت معنوی را  
 از دست داده عنان گشته رقم و حالیا از وادی طناب اسباب برگردیدیم

ایام دوست کا بسا کجام با تفصیل کتب که جامع بیاض ابراهیمی از آن سنانا ذکر فرمود  
و بنده را بهم رسیده تفسیر کبیر رازی و تفسیر کشاف و تفسیر مضی و تفسیر معالم تفسیر در مشهور  
تفسیر مدارک تفسیر تعلیمی شش بابی و تفسیر نیشابوری و تفسیر مجمع البیان و صحیح بخاری و صحیح  
و سنن ابی و فتح الباری و کتیر العمل مرآة الجنان بافعی و واقعی و تاریخ حکامان  
العیون مشهور سیر علی و سکا و بعض شرح آن لکن اتفاق تطبیق نشد و ترغیب و ترهیب  
و مودة القربی و جذر القلوب و فتوح الانس و تاریخ خمیس فی احوال النفس النفس تهید و بوسکو  
جامع الاصول لسان المیزان و فقه الاحیاء ارج النسبة و معارج النسبة و مقصد اقصی  
و امانت و سیاست و نهایت این اشیر و مجمع البحار و فانی مخشیر و ریح الاربار و استیعاب  
و شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید اتفاق تطبیق نشد و تاریخ الخلفاء و ریاض النضره و حوزة  
الاحیوان ملاذ انبرر کی که در خدمت شان تعارف دهم شهابی اصل در آن فایده  
خطی متضمن چند اعتراض غرض شده اند و از مستعبرین شده نقل آن اعضالات معلوف  
ضیق فرصت خدام کرام معلوم آثم مکرر مینمائی شده فرمانیده تا جواب خط شان بوسیله  
عدل که اهل بقضا و قدرت غرض این سکه بحج ادا مان و می غایت ظهور مخصوص  
سلامت و سنیا که عدلیه نباشند مگر خدای جلجل الظالم که نمیتوانند گفت عباد  
اعتراض اول اینکه تفسیر خلاصة النهج زیر آیت و اتقوا فتنه الانفس الذین یطعنونکم  
مقوم است که هنگام ترک امر معروف و نهی منکر و بال و وزدنب خاص بر ملک مینمایند  
بلکه عام و شامل غیر مرتکب هم میشود حتی اطفال صغیر و مجانین و حیوانات را بر مرتکب

تنی خلاصه مخدوم این قول باصل اصیل امامیه اثنا عشریه اید هم الله بالطافه الغفیه  
 و البخلیه که عدل است نمیسازد مغذوب کردن این بکینا بان بکناه دیگران یعنی چه عبا  
 اعتراض و مخفی آیت کریمه فلما تغشها حملت حملا خفيا فمرت به فلما اثبات دعوانها  
 لن اثبتنا صلحنا لکنون من الشکرین فلما اثبتا صالحا لهما حلاله شکر ایما اثبتا نعالی الله  
 عما یشرکون ارقام که بظاهر موسوم صد و شرک از جناب ابولشیر علی نبینا وعلیه السلام  
 لغو ذباله نه چون بنا بر مذنب فرقه حقه صد و رضا بر از انبیا بلکه تجویز صد و شرک از جناب  
 ایشان علیهم السلام جایز نیست چه جای شرک پس آیت مذکور تا دلیل طلب است و نماید  
 صحیح قریب القیاس باید علاوه بر آن در تفسیر مذکور مرقوم است که حضرت حوا علیها السلام  
 سوای یکبار در هر حمل یکبار که خرقه وام میزدند و بیک حمل با دختر حمل دیگر که غذا  
 و همین است منشی قتل ایل و جناب مجتهد العصر حضرت محسین صاحب دام افشاء المومنین  
 متعه جای ارقام میفرمایند که نکاح برادر با خواهر کاهنی اولاد حضرت ابولشیر علی  
 وعلیه السلام بوقوع نیامده حوریه بنکاح حضرت شیت علیها السلام و بنسب بنکاح ولد  
 حضرت آدم علیه السلام آمده و همین روایت نکاح حوریه و بنسب در کتاب مستطاب  
 لا یخفوه القیقه مذکور است در بنیاد و کتب فستار اولاد اینکه صاحب خلاصه النبیج روایتی را  
 که موافق روایت عامه است جوابی مکرر فرموده و ثانی اینکه در این صورت که بنکاح  
 حضرت شیت علی نبینا وعلیه السلام با حوریه و نکاح ولد دیگر با بنسب صورت  
 پس حضرت آدم علیه السلام اولاد دیگر از ذکر و اناث داشته باشند یا نه اگر داشته

از دواج شان چگونه سوامی آن در این صورت منشی قبل باین صفت عبارت است  
 سوم در تفسیر مذکور از ابتدای سوره ممتحنه در مطاویح این حال حاطب بن ابی بلتعنه  
 که جناب سالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم سجدی او فرمودند که او را بسجاش کند از او  
 اهل بدست و بدر باینرا حق تعالی عده مغفرت فرموده است که بانه عصیان و ارباب  
 مغفرت بشوید انتهی خلاصه حال اعراض من است که اصحاب ثلثه هم از بدر باین استند  
 میباشد که ایشانرا هم بحال شان کشته شود و لعن و طعن سجدی ایشان کرده شود از  
 نتایج و ثمرات این مکتوب هم خبری بایشانید و صد  
 مکتوب اعتراف بلفظ خود نموده اند لیکن بهنای نفس مطمئنه عبارتی نوشته اند که  
 ظاهرش نسبت مخطئه بر سالت عبارت است یعنی مرزا محمد خباز و صلا الله علیه  
 العالیه و نور قلبه بانوار الائمة الطاهرة و حال آنکه گناه شان بحکم انما الما سحره  
 همین است که عبارت انوار بدریه از مقام مطلوب پستاده بودند جناب المعنی و  
 لفظ قدری بی بدان نبردند و آن کتاب که این عبارت در آن واقع است از کتب اهل حق  
 فهمیدند و چندان شان شدند که سرور عید یا شجاع الدین ایشان از یاد رفت و آخر  
 میرزا صاحب در مجتهد الزمانی که در فن کلام کمای شیعه ما است اندر آنکه اعتراف  
 مرید اعلی ذلک بیدار گشتند و بحال ناسف مقارن گردید و بگوشت بدینجا رسید  
 بعد از یافتن عبارتی برای الزام اهل حق اعتماد بر آن نمیکند چنانچه عبارت ایشان  
 جائیکه دعوی ثبوت ماست یزید بعد از یافتن بعضی از عبارات کتب اهل سنت  
 کرده اند

ولایت بران میکند بی رست گفته اند مارگزیده از ریسمان سده و آنچه نقل از بسا فرمود  
 که ابن حجر تاریخ الخلفای سیوطی را الخ و بعد ازین مکتوبیکه هم کتابش از دست  
 تفصیل این احوال عمل آوردند گفتند که ابن حجر عسقلانی در مختصر تاریخ الخلفاء سیوطی  
 انہی مختصر باعث سبب پس از نبی آدم است و سببی تفصیل انشاء اللہ تعالی و یصح انہ کتب  
 واقفرا و حال جامعین باض ہدیرین دکی معلوم شدہ کہ مکاید را در انتخابات خوش  
 دادند تا آنکہ جناب اسوہ النجیرین غلط افتادند و دانستند کہ کتاب از کتب اہانت است  
 عبارتش از مرزا محمد صاحب طلبند و بطور اشارت نزد ہم مذہبان خج و فرستادند  
 حاشا کہ کسی از علمای سنت کتاب سیاست و امامت را از کتب خویش قرار داد با  
 و انہا کہ ترجمہ ابن قتیبہ فی شئہ از بشیر از کتب او را یاد کردند مگر کسی از حمد تصانیف او  
 کتاب امامت و سیاست نام نہ برده و حکم جناب مستطاب اسرار مکتوبہ باض چکہ ملا فور  
 میداند و دیگر کسی از ان کاہ نسبت صراحتہ دلیل بر نیست کہ او معاتب جامعین باض و انتخابات  
 شانرا بر شمرده و بہر حال خج و اعتقاد بدان دارند کہ جامع باض طے با حسن  
 و تمیزی میان ابن ہر دو پیونددہ از دہن فطانت پیرہ نہ شدہ پس کتابت را کہ ہنوز  
 اصلاح آن تمام نمیشود و محو و اثبات نہایت نمی انجامد مبرویات و انتخابات او مملو کرد  
 از عجایب خیانات است کہ گاہی مثل آن بکوش کسی چنان جہرت را منحور دہ باشد خود  
 اعتراف دارند کہ مرحلہ دشوار کہ است کہ انچہ برای الزام خصام بدست آریم مانند آن  
 در کتب نویسندہ ہم و این امر بدون محاربت فن و حصول تجربہ و کمال فطانت و سلاست

این چگونه متصور است و هرگاه این امور از جامعین یا بعضی منسوب به سبب پس بر کسول و  
 انسانیتان تشبیه کردن شبهه برپای می دزدن است و از اینجا است که چون بعضی از متجربان  
 خود را که از بیاض برچیدند و نص قطعی در ابطال خلافت راشدین فهمیدند نزد مولود  
 نورالدین مستاندا و تقرر رنبد را بچویش در وقتیکه از اکبر آباد بکلبه آمد چه خبر کرد  
 بلباس نقشبندی آمدند و دستور و حضور و الا هم لب اعتراف نشود و اندانیم به  
 ایشانست و رنه حال محلات بیاض مگر که همه اش بدکم گفتی نیست در هیچ مقام  
 باید نمی آید که چسبیده و ن دخل مکیدت خوش نوشته باشند و بعد غور و معاینه  
 شیعیه آید و آنکه کار تواند آید جای مطابقت باخذ دارد و از اینجا است که صاحب  
 صاحب این بیاض را که بدوش علمای امامیه فراسم کشند از راه سار محضرین دعا میکنند  
 کما لایخنی و از کلام این بحر مقام که علمای شیعیه کمتر سوادی ازین بیاض گرفته اند چنان  
 معلوم شد که این معنی را عنایت وقت دانسته اند و باعث نام وری تصور کرده اند که  
 سابقین مگر که نسبت بدست آمده و این خیال صدق سببی است که کشنده را زد و در  
 آب صافی مینماید حتی اذا جاره لم یجد رتبا مرزا محمد مولف نزهة محلات بیاض  
 نزد خود داشته و فاضل حایسی یعنی مجتهد فانی نیز بمطالعه آن فرارسید و آخر را  
 معظم جناب سقراط قدوه اخبارین اکثر را از مجلدش میداند بعضی از شایگان  
 برادر همین سامی که شیخ مهران و دندیز منتخبات از التماس کردند و جای بمقتضی  
 پس بیاض جز به سخنان بی مغرجه باقی ماند لیکن کار سامی آمد که برای کتاب است

توده نوده از بیاض فرا گرفته اند و آنها دست بر آن نیندختند و با وصف ضرورت  
 اغماض نمودند ازین حال هم صریح توان یافت که جناب ستاب بجهت بعضی از  
 که تصریح آنرا مقتضای دلبالغ است مروبات بیاض را غنیمت دهنده و از آنجا  
 که مجتهد و برادرشان که هر چند بقول سامی درین میدان نباشند لیکن چون اندک بی  
 بیاض دهنده و یا بیاض در تحریر سامی یافته اند سخنی خبر مرسوم نگفته اند که بران  
 اعتمادی انکار پس تشویشی که در اظهار این فادات دارند که مبادا مثل سائل  
 اولین اشکو که هر دیار کرد و نجات نمیتواند یافت طرفه آنکه جناب میفرمایند که در ابتدا  
 باین بیاض هشتم باین خیال که تسبیح نقل از کی بهم خواهد رسید تهی و حال آنکه بعد از  
 مطالعه سائل حضرت جامع فضایل و دیدن مجلدات بیاض عیان میشود که بسیار  
 از مطالب آن ماخوذ از بیاض است که با وصف بی اعتنائی بدون تطبیق نمودن  
 باصل بکار رفته اکنون که در فکر تصحیح و تطبیق افتاده سیر آن نیست که در منتهی الکلام  
 ایشانرا که از نتایج انکار خود قرار داده بودند چنان بهم زدیم که باقر از خویش  
 بوده اند اکنون میخواهند که ماخوذ را با ماخوذ منته تطابق دهند بار دیگر در حلقه  
 و بهائیت ایزدی لایل عقلی نقلی که شمرنا الیه آنجا چنان بلم را نسخ است که بعد  
 ظهور آن فادات که هنوز در غیبت کبری افتاده و هر چند جوشش بدنه فقیر نباشد  
 بسبب آنکه آن فادات کنایی جدا کننده است و بر بعضی کنایه فیه مثل نیست ادبی  
 فیه کشف تمیعات آن کافی خواهد بود زیرا که قبل ازین که جناب رئیس المتبحرین باقیال

روایات که در بیاض است در آئینه و سوره آن مشغول شوند شیب و فرار از انبساط  
نور دیده و سبب و بلند از انبساط بدو ام و مثل مشهور است که زده را میتوان در دست  
که حضرت خان را فرای مخلصان بهم رسانیدن آن و است که در حق حسن بی  
چرا انقدر رجب و جهاد افتاده اند پیش آنکه بر تقدیر این و است طعن مشهور که در بار  
انزال عن سبب برای سبب بخوبین جوهر در باب صدق اکتبر تقریر خواهند کرد و بیخ  
که اگر بالفرض سیاب هم شود سودی بر آن برای شیعه سرت نیست و این امر  
با حادش شیعه که هم در علل الشریع و دیگر کتب معتبره مرویست در کتاب اللفظ  
عن بصاره العین فی اثبات شهادت الحسین لغوئی ثابت کرده ام که مزیدی برای  
متصور نخواهد بود و آنکه در حق قاضی نور الله شوشنگی که برادر محط جناب الشیخ  
مفتی میدانند و لقب دخر اش یعنی شیعه ترش لقب میکنند جناب مجتهد  
جناب کبر زبان نیارند مگر از تحریرات سامی آغا و این مضامین دیدست لفظ  
شبهه رابع از قلم تحقیق حکیده باعث حیرت است که شهید اول نزد ایشان لقب محمد علی  
و شهید ثانی لقب زین الدین علی و شهید ثالث شهین فرزند مفتی و بعد از زنجیه  
شیعه کبر کذاب شهر حال شهید امی میگردیم عیان میگردد که در مدارس و موشام  
اعتبار نمی پیدا کرد و در لباس ملی را بفصلالت انجمنه غرض که هر یکی از این سکان  
در اضلال و تبیس علی پرکار و یکانه روزگار بود بار خدا یا مگر شیخ مهین که  
ساکن مبان بودند و تصنیف رسائل دستگیری مینمودند و احزاب باعث ندانست

چنانچه دریافتی شهید ثالث باخیر قرار داده باشند و تقدم این بناخر که بر قتل ایشان  
 بسبب محبت عجزه دینیه واقع شد البقیه بیست سال گذشته باشد باعتبار سرف  
 خواهد بود فلیتدبر فانه مطابقت لطیفه هندیه و آنچه در امر میزان تقریری کرده اند معتقد  
 که من و زری نزد نورالدین مکرر حال تصنیف جناب خان لمعی و ران میگویم که انقدر  
 فن خاقل اند که هنوز کتب رجال اندیده و نه سامی آن از زبان علما شنیده اند و  
 علامه دهلوی بردارد از احمد که چون آن شخص مقتضا خیر خواهی ایشان ازین قسم  
 مطلع گردا عتراف نمودند و خبر اقرار چاره نیافتند و صریح گفتند که فلانی در  
 میزان قسبی غلط گفته و از اینجا حال تبحر و غارت علومیکه تعلق نفس کلام دارد میزان  
 عقل توان سنجید و البته نه که هنوز تردد است این امور که قبل از تعرضات فقیر  
 یقینات و قطعات نزد ایشان بوده موقوف نمیشود حتی که بمولوی نورالدین بن  
 سیرود که از جناب سؤل است که اگر معلوم باشد که مخفی کتاب کسیت اشعار شده  
 و در بنیام شعر شهو رچه قدر بسیار است شعر چه خوش گفت است سعید در  
 الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها و آنچه درباره رفع تحیر خود استفاده از جناب  
 سر دفتر متوکلین رسیده است مصوفین نمودند و بالفاظ معلوم که لفظ ریشا بیل در  
 شعر است ادا کردند و بران مکتفی نشده لفظ تسجیر شد و جوابی نیارست داد بدو  
 ضمیمه کردند از ان صاف صاف پدید است که اعتقاد جناب شان که حضرت خا نصا  
 مرا خبیر چنان بداند و کمال حسن ظن من از ند مطابق واقع است این است

اعتقاد ایشان بر بار حضرت مرانا و آنچه بعد ازین فرمودند بر اینقدر هم زاید است  
 که معرفت و آنکه ارشاد شده که معامی معارف که رفی بود کثرتی نیست لایق نیست  
 که دفاتر طوال در شرح میباید نوشت مگر در اینجا هم گفتار اینجا زیجیم و میگویم که  
 ازین معلوم شده که مولوی فی الدین حسن اکمال اهتمام در تبیین آن کتاب موقوف کرده بود  
 تا رافضی بود چند کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن آید و فداست  
 از آن اثبات رسد و اینقدر بر سر کس عیان کرد که در آنوقت هم رافضی بود و اندو که  
 این مذهب اصلی نمیداشت اصحاب چگونه بآن سبک و بیدالی غیر ذلک و اوسان  
 و نیافتند چنانچه عبارات و تاویلات شریف که شاید آن نسخه مختصر معارف باشد  
 الی غیر ذلک بر آن دل دلیل است و از بنیقام هم قول صاحب فخر است که  
 فی الواقع که لک کی از معارف تصنیف نمی است و دیگری تصنیف این شیعیه است  
 و آنچه اکابر امانی شل سید قاضی در تبصره العوام بنادکلاش فخر است مذهب و ب  
 مهمل و مفید گردید و تمامی افادات شیعیه که تعلق باین دشته نیست و نابود است  
 جناب افادت مآب که بالفعل ریاست تشیع بذات و الا صفات شان نیست  
 و در حقیقت رواج و زمینت این مذهب بواسطه ایشان در مبداء لکن بود و فی الدین  
 منع نمودند که راز سر بسته را بنیاد کشادن میانه مردمان فاش نمیدادند  
 که بعد از کشف این تبلیغات عوام دست از مذهب تشیع خواهند برداشت و مثل  
 خواص یقین خواهند داشت که بنیاد این مذهب بکمیت افتاده و این خطا است

که اگر مولوی مدکور از مقاصد و عبارات مطلوب نشانی مییافت چه علم و تهار که برای  
مزید سرور نمی پندارد و الحمد لله که تشیع ابو الطیف هم بان مضمونیست که بکار معتقدین  
آید و برای قدمت این مذهب قوی فزاید و آنکه در باب فاضل دینانی یعنی ابن ابی حمزه  
اطهار حسن عقیدت گردند هم از غایت وین نار و پود عجبوت مینماید زیرا که از کتاب  
قدما شیعیه مخلص یافتن سخت مشکل است این بچاره دران گرفتار آمده و خود هم این مشقه  
خستیار کرده باشد چنانچه مکیدت او را ملامه می استر با دینی فساد گردند و  
مؤیدش در بحار مجلسی ان باقیم همچنین در کتب دیگر کما لا یخفی علی المتصفین و آنکه فاده نمود  
که چون ابراهیم الی قوله از زمان سید باشد از شواهد و بر این قطعیه بر کمال تحیر و جا  
جاست زیرا که هنوز در نیافتند که سید مرقضی در گروه شیعه دو کس اند یکی از  
رازی است که تبصره العوام تصنیف کرده الی غیر ذلک و در آن کتاب مضمون بر این است  
قدیم بودن مذهب دار این قسیده و این نموده که معاذ الله در اصحاب حضرت سالت  
صلی الله علیه و اله و سلم مجده کس اول ایشان امیر المومنین است راضی بوده اند و  
بطیبت خاطر با ابو بکر محبت نکردند چون ببت لضر و شلاق رسید و عفت و خشوع  
اگر اه انجا سید با ابو بکر رو آوردند انتهی محموله و این سید مرقضی صد سال  
از ابراهیم بن قسیده است چنانچه بعد از ادنی غور و تبصیر کلماتش در تبصره معلوم میشود  
و باعث بصیرت ناظرین میگردد پس را معاصر ابراهیم با چندی متاخر از زمان  
قرار دادن عجب به روزگار است که مثلش را ناظرین سامعین در هیچ کتابی و گفتاری

نخواهند یافت دوم سید مرتضی ثنائینی که افادش در مائت راجعه به مرجع قاضی نورالله  
 در مجالس المؤمنین باعث افتخار شیعه گردیده جناب که خود در ویریه فقیر که سرچشمه  
 عبادت حاضر شده بودم افاده نمودند که من تصنیفات او را هرگز ندیده ام و چیزی  
 از تالیفات او نزد خود دارم و بنده عرض کردم که شافی او مستعار نزد منست بعد از  
 حصول توانائی باید دید که چه در تصنیفاتش یزد که او پستاد بقول صاحب معارف مینماید  
 و قدم حادث را ثابت میکند و حال غلبه طنز ایشان معصرت این هر دو نیز از عرایض  
 کمالا نفعی علی من طالع کسب الرجال المنته به تعالی که خود بعد عجز از نا و ملامت که در  
 معارف نمودند با و از بلند فرمودند که عدم تطابق نقل با وجود تنصیب علامت جانکرا  
 می افتد آنچه در بار این قتیبه تخته نقل نمودند و فهمید قطعا یا معنی مما کست که هر دو  
 امر بجای خوش نیست چنانچه بر پیونده عبارت آن که قبل ازین ارد کردم پدید است  
 مقصود حضرت علامه دهلوی نیست که این قتیبه قریب است کتاب معارف سوی خود  
 یا بهنام خود نموده فاعتر و یا اولی البصار و از اینجا قیاس باید کرد که حال شخصی که  
 در فهم عبارت مجلس حضرت علامه دهلوی که در صفا ضرب المثل است چنین باشد  
 کتاب سبتهی الکلام را چگونه تواند فهمید چه جای آنکه جوشن قصه فرماید و لاتی  
 باشد آدم بر اینکه در نسخه دیگر از معارف که این قتیبه شیعی است چنانچه تعداد  
 بران دلیل است اموری که گویست که منافق مذمب است باشد پس از قبیل انصاف  
 و اضمات است کتاب عالمی از شیعه که در حال اصحاب و امور دیگر که لغش به بنیاد

چگونه متعلمین صفات مذہب سنت بخوابد بود کفایت که آن عالم هم مکیدت و اتفاق  
 لصب العین فرماید و از تصنیف آن همین مقصد ملحوظ دارد و آنکه اهل بیاض نامیه اعمال  
 بسواد گرفتند و ضعف ایمانرا نسبت بفاروق اعظم نمودند و صاحب صوارم هم  
 بدان فرمود و علمای سنت تعرض بفزای ایشان کرده از ملاحظه مجتهد فانی  
 علمای امامیه که زانیدند و کسی مقتدرتی بر اثبات آن نیافت چنانچه رسائل و کتب  
 رشید المکملین نور الهدی مرقده شاید عادل است و مستغرقه انشاء الله تعالی حکم مینماید که  
 جامعین بیاض بهمان اقصاء رسیده اند چنانچه معمول اهل مکیدت است و در تنقیص نام  
 ذکر کردم که اکابر حضرات امامیه مثل مجلسی نسبت ضعف ایمان بصدد نقی مذہب یعنی بود  
 غفاری انوقت نموده اند که از حیات سرور کائنات خبر چند سال باقی نبود و انهمه خود  
 در بحار و حیات القلوب موجود است چه مجال دارند که انکارش نمایند حالیا آن عبادت که  
 وعده به بیانش نعلنی گرفته و دال نیست که رشید المکملین کذب صاحب صوارم فرمودند  
 ان مقام را بنظر سامی هم در آورده و صدائی از هر دو طرف برخاست باید شنید که  
 جنابان را ورافیکه از بلده بنارس نزد مجتهد فانی فرستادند در ان مقام بفرمایند  
 قوله عینی در شرح صحیح بخاری میگوید که حاصل اینست که اگر کسی سوال کند که وقوع این  
 سنوکی و شبهات از عمر دلالت میکند بر عدم ایمان عمر جواب گوئیم بحمل که عمر در انوقت  
 جمله موافقه القلوب باشد الخ مخالفین بکذب این نقل میکنند و میگویند که اگر آنجناب  
 اند نقل عبارت آن کتاب مع سباق و سباق کرده بفرستند و نشان دهند که این

و جواب در آن در کدام مقام واقع است الی آخر العبارة و عبارت کتاب ایضاح که  
 خطایش بالذات بحجاب است بعد عبارت مجتهد فانی که آنرا منقول شد باین الفاظ  
 ترتیب یافته که اگر حجاب الا شرح عینی را بخیم خود مطالعه فرموده اذان عبارتی را که حاصل  
 مضمون نقل کرده حجاب مجتهد باشد بقید مقام فقهی فسر کنید و نقل را تصحیح رسانند  
 اکثر کتابکاران را از قید حدیث و سوطین نسبت مجتهد مؤمنان را رسانند آتی بلفظ و جواب  
 مقدس ثانی بر تقدیر یکم هم در کتاب مذکور بعنوان الزام بدانسان نوشته ام که اما  
 دیده خود را از نسبت پایی بخلت نتواند بردشت و حکایت و مینه خلافت بلا فصل قطع  
 از آنکه اقتراح جمیع ساینست بر اصول امامیه هم در سناطه پیش میرود زیرا که اگر اصل  
 مبدیست حضرت امیر را حاجت بادله دیگر که اهل اقترا وضع کرد و بسیار انکار کردند  
 نمودند فی فناء و کلیف اصول محمد اهل حق قد تقرران الله را به خبر من الروایة و آنکه  
 که از حضور کرامت ظهور صدای شنیدم حوائش آنکه سابق اشارتی بدان کردم که  
 قبله و کعبه ایشان حج پدید آمد که در سال امامت غیر از کاسه حبشی جمیع ساینست  
 چنانکه دیگر نیست آن چارگان مهر سکوت بر لب دند و بانگی نه برداشته و بظاہر  
 که اگر مضامینش لایستایش میبود چگونه خاموشی خستبار میکردند و خاموشی ایشان در عدم  
 مقبولست رساله مذکوره برابر هزار دلیل است افسوس که حجاب مستطاب بنویسند یعنی بر او  
 المعیت و لو غیت دینی بایند و آنچه تحقیق نوری را در باره مجتهدین یعنی کردند و بایند  
 تمام ادا نمودند نص صریح است در آنکه حجاب تقدس استماع و اعتقاد و بایند و بایند

در فن کلام لایق پیغمبری نیستند و تمامی لبافت و استعداد را بیک ذات کتوب السبحه  
 منحصر می پندارند و افسوس میکنند که چرا کتابی در برای اصلاح پیش مجتهدین فرستاده  
 و از ابتدا چار زانوی دب پیش مولوی نورالدین نگردند و سنده را اعتقاد آید  
 سرت که اگر شخص طبع عده خود نزد خانقاه ایشان حاضر میشد چون چند ماه بکمال قریب  
 بکمال در صحبت فقیر بر محاسبه شیعیه مطلع گشته بود و بر یکایده جاحین بسیار  
 وضع ادله شان یعنی جازم دشت هیچ خشک تر ایشان مطلق جرح باقی نمیکند  
 و از اینجا است که چون از تعرضات اندیشیده دهند اندک تحریرات و تقررات  
 امامت را پسند نخواهد کرد و زیر نقص منع و معارضه خواهد گرفت فرموده اند که  
 زلات آگهی نمیشد و لیکن انهم بخیال دارند که سباحت دینی علی از فسانیت نیل شده  
 و رطب یا بلبل گفته میشود و از اینجا صاف معلوم شد که او را از اصلاح محمود  
 منع میکنند و بنحواهند که فقط سده اعتراضیکه ظاهر الورد باشد و در خاطر عوام نمود  
 قصد نماید و اگر هیچ بنحواهند که کلام را بی غبار سازند که این از طاق ایشان  
 خارج است الغرض کول عوام و فریب از اول ناس مطمح نظر است تا بدانند که فغانی  
 فرستاده بود و خالصا هم جواب نوشته بود و نامه من بسیار انار علی  
 و از اختلاج قلب شتعال با نره غبط و غضب بدین اخباری بیهوشی الکلام نیز سیر  
 و روشن است که جناب ستطاب بکمال خبرانی ضعیف اعتقاد معارف گشته اند و الا معول  
 نسبت که شخصی فن کلام را مامور است کند و عمر غرضش درین شغل صرف کرد و و بدین

حصص منج القلوب شود مکر و قسید بصیرتی نهشته باشد بخدای کریم که من هرگاه برسان  
 و تصانیف ایشان بهم قدم و ساخرن ایشان مطلع بشوم بموجب طهور خطا با  
 ایشان مطاوعی عبارت کرد و سر او بهنج میگردم و نفس تا نوقت منخواه که قلم بد  
 کبرم و بر لغزشات شان اعلام نمایم و البته نه که اکنون حساب ستانده انا عشره را  
 و آنهم بنظر اجمالی دیدند سجان الله سائل در فن کلام و بحث شعبه فی شستن و تنجیه از  
 چنانچه باید بدین کتاب جواب اولیا حی است نه کسی از مردم دیگر غلط گفتیم زیرا که  
 دیگر احریف و هم پیش ایشان هم بافته ام قریب است چهار سال بگذرد که در فضا  
 غلغل برخواست که بزرگی از تکلمین امامیه از ملا دشمنی روق افزوده اند که نام  
 کتب حسن و جواب تبصره حکیم سلامت علیخان سمر و مخفور که به بسط و تفصیل نوشته  
 همراه دارند چنانکه از بزرگان باعث شدند که ملاقات باید کرد و اگر آن شخص  
 بناظره نماید قبل قال هم باید نمود باری بستی چند رفتم و شتبا خود را در راه  
 مسطور طاهر کردم خدمه خود را و از داد که با آن زد و بسیار یکس را کشود و در  
 شروع نمود قضا را بعد از خواندن تهید اللفظ برآمد تبصره والا مینویسد گفت  
 چه معنی داشته باشد زیر لب هم کرد و گفت حقیقت حال چنین بیناید که جناب لفظ  
 دایم مقام استعمال کرده اند چنانچه بندگان محاورات خود برای ه فروشی مثلا  
 بگویند ترکاری الا الی غیر ذلک گفت البته من کنایه از ذالت نموده ام و این لفظ  
 برای همین مصلحت ایراد نموده چون بگوید و ورق از مباحث خوشنویس اندیشین

که مطلقاً فن کلام خصوص بحث شیعہ و سنی شناسائی ندارد برای تمام محبت و مجمل کردن  
 معتقدین اولی گفتیم که شاکل فی الفقار دیده است گفت نه اندک نه بسیار گفتیم صوارم و حساب  
 بمطالعه آوردید گفت زینهار باز فرمود که موضوع این کتاب چیست گفتیم بحث فریقین و از  
 افادات مجتهد جابسی باز گفتیم تحفه اثنا عشریه بطرسامی رسید گفت هر کفرتم پس  
 اتحقق مانند آن گما دیده باشید گفت احقاق انکسیت گفتیم چون حال علم و فضل شما بدین  
 رسید که هیچ کتاب فن پنجم هم ندیده است پس یقین معلوم شد که آنچه نوشته اید و عوسه بطرسامی  
 بیش نیست باری همه معتقدین و حقیقت حال دانستند و انکس و بر و ایشان مجمل گشت اتحقق  
 الکتابیه الغریبه بخمال بدشتم که این قسم حکایات را بر زبان آورم و این بکاتب کمال استند  
 احجاب مانند امانت نگاه میداشتم و منی خود شتم که فاش کرد و لیکن آخر کار حبارت با  
 جناب الحاج اجاب باعث بر تخریر این اوراق شد انصاف باید نمود که کسی برای عجز  
 معاضل خود دانیهمه سند داشته باشد از وی اخفا و پستار ممکن نیست و حصد بند  
 باید کرد که انیمه نزد خود داشتم و گاهی در صحبت های ساطره هم اظهار این بکاتب لفظاً و  
 کلاماً باز هم عذر حسرت میخواهم که برای خدای اسرار کریم نفع رسانید و انکه ارشاد نمودند که  
 بالفعل بنده را حاجت همین رسبت که آنچه تخریر کرد و امروا آن کتاب است بنده نظر بآن  
 مرزا محمد صاحب موصوف بانبوده و در بده که هنوز نقل میکردند لانی بیش نیست و آن قصید  
 که جناب صاحب بجز آنچه در باب حدیثیکه نقلی است کریمه و آن در عشرتک الامیرین  
 نوشته اند و بنده بخوانند اتفاقاً شخصی گفت که من کتاب منشی کلام دیده ام که موزون است

هم چنانچه بعنوان جدید قلمی کرده فرمودند که بیارید تا ببینیم باری ان مقام را بر آورده  
 و بر ملا خواندند و چنان نمود که تا ان مقام را از نستی و کشند تقریر ایشان رساله است  
 تا تمام است فرمودند که اکنون فکر جواب میباشد کردن کفتم مباحث را باید خواند و فکر  
 بعد ازین باید کرد باری سخن در مباحث دیگر افتادگی گفت که جواب این سبب نیز درین  
 موجود است آن بحث را با تمام از کتاب نستی الکلام شنیدید و تا سف خوردند و از ان روز  
 حکم کردند که کتاب نستی انور تمام از آغاز تا انجام باید دید و از تعرضات نشان باید  
 و الا این راق که نوشته ام بدون تعرض بکلام صاحب نستی الکلام را یکا نیست بقصد  
 چنان بعد چند روز بدین شان حالی شد که و راق رساله امامت را که تحریر نموده اند خود  
 است و این امر بعد از ان بوده که اول حسب کتاب امامت بدونیدن تحفه انشا عشر  
 نوشته بودند که گفت که جواب این مقدمات در تحفه با بسط و وجه مذکور است پس بخت تمام  
 تحفه را از باب امامت یزد و مشقت تمام خود را از تعرضات صاحب تحفه نجات بخشید  
 الغرض این طالع کلال پیش از حد بعد نمودن کتاب نستی الکلام بحصول انجامید روزی کفتم  
 که اگر جناب بفرمود جواب مباحث نستی الکلام بقدریکه تسلی بجناب می آید افاضه نماید  
 این کتاب هم نام تمام خواهد ماند بهتر آنکه کلیه از مباحث کتاب مذکور تغافل نمایند و مقید  
 در دیباچه کتاب خود بگویند که آنچه صاحب نستی الکلام باین طالع تعرض کرده در  
 و معارضه پرداخته اگر اجل مهلت میدهد و زمانه مساعدت میکند جوابش خواهم نوشت  
 با کسی دیگر این امر عظیم قیام خواهند نمود پس معلوم شد که آنچه درین مکتوب افاده کرده اند

و دلالت بر آن دارد که مستحبی الکلام بعد از ضرورت و لطراجمالی می‌سیم الی آخره که بر  
 پیش بینی نماید و خیال خام است هرگز بر بردن بحث هم معذرت نیافته اند و آنکه فرموده اند که  
 هرگاه مشغول بچوای کتاب بشوم چنانکه مثل مطالعه بعضی ادکبا یا مطالعه زواید باشد که اغیای  
 حرفا باخرف خواهیم دید آنجاکم است باینکه عیاد و ابالسه نورالدین حسین ایشانرا با  
 مجانبین است بهجت آنکه اول ارتباط کتار با ماست بر دهنده بی آنکه نسخه را در دست  
 باز نمون از سر نو و شفقت مجدد بهم رسید نامی که انبیا ال بر این است که کتاب مستحبی  
 را تمام نکرده اند و مشغول بتعریف کتاب ماست کرده پس ایشانرا بار بار تذکره کرده  
 برای خدا شیار شود و بنحوا غفلت نرود و کتاب مخالف را با لغز و تیر بسین  
 هر لفظ و معنی آن غور و تامل بکار برید و سر سر گیر مگذرید و الا همان است که گاه خواهد شد  
 و حرف باز غالب اید شد و بر شیعیان شکست بر شکست خواهد رسید و الحمد لله که خدای  
 ایشان در چرخ از اوراق نرزد فقیر در وسط ماه ذی الحجه فرستاده اند و لولش همین  
 که چنانچه اغیای بطلعه زواید مشغول میشوند و محبت غمی غوی دین پی می‌باشند  
 و خضر خدا و خود بخورند و خلق خود میدهند همچنان حساب می‌یاب و صف آنها که بطلعه ان  
 و عده حتمی نموده اند مطلب کتاب فقیر را ندر بافته قلم بردیکه و در قش است برداشته  
 لا حول و لا قوة الا بالله و آنچه بعد از تنبیهات نورالدین حسین میر نصاحب کتار  
 گفته اند و لیکن بنده اکنون بعد از تخریج حدیثی مفید بجان میلزرم که مبادا در کتب حدیث  
 ما هم باشد آنرا بر اندک شمار می‌نویسم طمانت ایشان قرینه تواند شد و اینهمه مسامحت

که درباره خلافت بر یکدیگر طعن و برپوست در سببهای تکلام و کتاب کبیر از آل العین  
 بصار العین اثبات شهادت الحسین که در کینه و پنجاه خبر و کلام منقول است که در محملات  
 بر هم زده ام و اینهمه امور را از کتب معتده شیعه بر جناب مخاطب و محمد بن الشان  
 ساخته ام پس لرزیدن ایشان بر جان مذنب و بجای خوش است و چنان میباشد  
 که بعد از مطالعه کتابی علی رؤس الشهاد هم اقرار زبانی بر بطلان مذنب شیعیان  
 نمود ان شاء الله تعالی و آنکه میفرمایند که هرگاه سند حدیث اصحابی کالنجوم در کتب  
 میشود اکنون سر را بکدام سنک باید زد و جوابش آنکه حضرت و سادگان ارجحیت خود  
 تحریر اکبرای الهی قسم میدهم که بوث حرام نمیزند بلکه مذنب حق را نجات بگیرند و  
 سنک نشکنند بلکه از مذنب شیعی که خود را از برض تعمیر میکنند رجوع کنند برای خدا  
 عزوجل رسول و خیر الرسل سر خود را زینهار نباید شکست بلکه رخنه و سواشطان که  
 آدمی از اختیار حق باز میدارد باید بست و توبه و تضرع از شیعیان حدیث باید نمود و مذنب  
 اختیار باید کرد و آیت کریمه و اتبع مله آباء می برابیم و اسحاق یعقوب باید خواند  
 و اگر بعضی از شیعیان و اتباع باتباع نفس بکش بخت اختیار کنند شاه راه هدایت را  
 نشوند بعضی دیگر سخنان نامربوط پیش کنند بآنها باید فرمود و صلاهی عام باید داد که  
 اصول عقاید الهیات تا امانت در فرع از طهارت تا وصیت هر اعتراضی که بخاطر  
 دارند نزد شخصی تفسیر کنند که من است او رجوع می کرده تا او اعتراض نماید و تغییر  
 قطعی بر کسب نماید مثل باغش و جوهرش را منقلب سازد و بار دیگر در گلوله

انبان نگاها را پس مذنب قدیم را که اصحاب نبوی اقرار با آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم بران مذنب بوده اند و تمامی علماء و باب اشراق الاشدی لایعبار به نیست  
 خلفا عن سلف خستبار نموده چهره دوست دهم و بیکایه اینها که با تابع ابن سبا در خود  
 در خستند چهره را آئیم الفقه عقیل و رکار ازین کتاب عموماً و قول جناب خصوصاً  
 که عوام و ادنی در مادی النظر محترف میشوند که سنیان که مذنب باطل اند و غلطه کتب  
 مستهزی الکلام می شود و بالیقین یافته اند که جناب فقط قریب عوام منظور نظر و طفا  
 نوزخی در سرفا ده که مولوی فی الدین از اصلاح رساله خویش پنجه باید باز می دارند  
 و در این مقام نیز ایشاد میفرمایند که ادنی و متوسطین محترف باطلان مذنب سنیان خواهند  
 و خواهند دانست که کتاب فلان بی حقیقت است سبحان الله ساله در امانت شستن  
 هیچ مقامی از کتاب مستهزی الکلام بسبب عجز و عدم استطاعت تعرض نمی نمایند و  
 این معنی داشتن که مردم معتقد خواهند شد که مذنب سنیان باطل است و کتاب مستهزی الکلام  
 سبب حقیقت خبر کسانیکه هیچ ندیده باشند و مصداق انهم الاکالا لغام بل انکم  
 اصل سبباً بودند و دیگر گیت که چنین جواب گفت افسوس که در نفس گرفتار گردیدند و  
 از حق و راستی هنوز بدست نیاروند و آنکه در کتاب اسمی مردم باید کرده و بگویند  
 بودند که عمر درین آرزو میگذرد که با علمای اهل سنت یکجا نشینیم و اولی است با کبر و  
 یکدیگر اندازیم و زار زار کریم و بار کویم که این چرخ خلاف است که سببه ما و شما با و  
 سخا و دینی و کلمه کوئی پیش آمده و عصبیت مذنب را بر طاق بنید و از سنیان و

دست برداشته طلب حق متوجه شویدی غیر ذلک برخلاف واقع برآمد و الحمد لله  
 که حق تعالی جناب امی را مهلت بخشید و من دعا میکنم که تا قیام ساعت و ساعت قیام  
 زندگی بماند که دو فایده عظیم بر این مهلت هفت ساله مرتب گشت یکی آنکه کمترین از اوقات  
 و ادائیج خوب ترین و جود داشته باشد که زینهار بر رد این کتاب رتی نداشتند هر چند عرق  
 و جانفشانیها باقی الغایت رسانیدند و در نه خیال مردم میگذاشت که عیب عدم  
 جواب نیستی الکنام در پرده عدم سترماند دوم آنکه بسیاری از بزرگان را که صدیق  
 و صلی یعنی مرزا مطهر علی صاحب که در فن مل و نجوم هم بسیارند از دست کلامیه فاسد  
 می بینند از جمله آنها هستند که آنرا نمی بیند که کوچه جواب نیستی را خبر شدند و بال فکند  
 و لیکن موجب فصاحت و طلاق لسانی در مناظره از عهد بهرون آیند و جا  
 نباید سماوی در هر صحبت مناظره طلاق لسانی بکلفت زبانی و سر و شادمانی  
 با نقیض و مکرانی مبدل گشته و آخر خود در فارغ خطی که بدست خویش نوشتند الزام خود  
 یاد نمودند و فرمودند که من کتب خود را بخوبی ندیدم و روایات را یاد ندارم و شما  
 همه را بدین کار دارید پس الزام بخورم و طلاق لسانی باقی نماند نفس این را قبول  
 نمیکند پس مناظره نمیتوانم کرد و الحمد لله لاجری الحق علی لسانه حیث جمع الحق الی مکان و  
 عبارتیکه فارغ خطی عبارت از نیست بعینها باید شنید که مکالمه لسانی با جناب پیر  
 بدو وجه یکی آنکه آن شیفتن از دهنهای از همین شغل تنوع و تصفح دارند و بنده هر اشغال  
 ام و دستنهادی بطریق معارضه میسازند و ما را حضور احداث مذمت خود نیست

پس تا مل جواب بیداد و نفس مسکرتن این عار را که از اندر دو م مثل هولانا میزکام  
 علی صاحب مخفوز هنوز الف عادت بصبت کرامی چنان نشد هبت که تو شینان  
 کرد بلکه تند کر طول لسان سامی اندک غیظ در سبکیر و باز روانی کلام کجا و این دگر آه  
 یتمثل که کار بسا در لسان افتد و آن مکر و طبع و الاحباب لطف کلام می یافتند  
 شغف مکالمه باقی نمی ماند تهی مقام الضروره من کلامه و آنچه سیر مانده که حقیقت بدست  
 قیاس بعد مرک زیاد تر متکشف میشود شاید که مراد از حقیقت نفی آن باشد و الاحکام  
 تصور کرده شود که ادبی را بقین جازم بحقیقت مذہب خود باشد و کاهی بدین روایات  
 خود مانند سید بر خود لرزد و زمانی بدین تفاسیر خویش که مخصوص مذہب تشیع است  
 ارتقا دقت جگر و دبد و زمانی از ملاحظه افادات قدمای خویش بنجوم و طول  
 که غم بایمال شدن وجه معاش از یادش رود و وقتی آنقدر بگرداب تشویش افتد  
 که امید حصول بسا حل نیست باشد و سر خود در سبک خا از دوزمانی برد و اراش کند  
 بر علای دطن نماید که آب بی لجام خوردند و عاقبت اندیشی نکردند و بحال شد  
 که حریف چه خواهد گفت و اینهم در افادات خود ضبط کند که علای امانیه از جواب  
 ام کثوم با فاروق بیکرانی و عجز گرفتار اند و چگونه عقل سیم قبول کند که فیض صحبت  
 للعالمین همین قدر باشد که خواص ملازمین او خبر شادی و معدودی مہندی بنایند  
 و ارب ظاہر قرآن بزرگی و صلاح مهاجرین لالت دارد و بدترین این درجه  
 که کنایه ایشان! توبه هم مغفور و هرگاه حاطب بن ابی بلتعان کند که فساد

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم بغیظ و غضب در آید و بعد از آن فرماید که از بدین  
 سبب او را بگذارد خلفای ثلثه چه گناه رود اندک با وصف اینهمه مناقب قابل سب و تبرا  
 باشند الی غیر ذلک و البته نه که حقیقت مذنب اهل حق از سیرت کتابی است نقد  
 ضمیمه یافته و ششعه با لحنی رانیت و ضمایر قضای قلب اربط طالب علوم دینی آنقدر  
 انداخته که گوشت افراط را اودت بقینا و سید احمد رحمه الله علیه را که از دست  
 کفار شرست شهادت چسبیدند و بکلکونه ثواب اخروی سخر و کردیدند و از  
 سادات عظام بودند بلفظ تو بعیل و مشخص تعبیر کردن لالت بر کمال مراعات  
 ادب نسبت با جنندان عبد و اعتقاد و دو دمان صطفی و ارتضا دارد و طریقه  
 سلف تا خلف همین است نکاح کنی که اینها در برادران احفاد و اکبا و اهل بیت علیهم السلام  
 چه اعتقاد دارند بعضی را بقمار بازی برخی را بطنبور بازی و جمعی را بعبودیت  
 ولادت و معدود را بحال شقاوت یا دمی نمایند بخود با الله من اعتقاد بهم و اعمالهم  
 و با اینهمه که شنیدیم در حسن اهل حق افتادند و اولی و ثانی و ثالث و رابع و خامس  
 آفریدگار را که درین مکتوب کلمه حق بر زبان ایشان رفت که تصریح تمام گفتند که کسی  
 سید احمد رحمت الله علیه شعبه سی و دوا نیم از غرائب و زکاء و اعجاز آفریدگار  
 است که این عبارت هم سید است که رسوخ و اعتقاد کما شیخی بر مذنب شیخ ندارند  
 و تر زلز عظیم دارند و حق همین است که مرجع خلایق در بلبل و گله و شوح ابواب  
 از هر طرف و اکنون انتهای باست کلامی بحجاب ایشان عار و ننگ نفس عیان

اختیار از دست رбуд و با صراحت و استمرار ظاهری هدایت نمود و آنکه در باب حضرت  
 سید صوفیه و کمال اجاب افصح فضی و ابلغ بلغا سطرپی چند بر صفحه قرطاس نختند  
 و فرمودند که حال ریشا بیل آنکه الخ بمنزله برهان سلم است و نزد هر عاقل بکلیه هر  
 و جاهل مسلم که اگر در او ان بنی حسان کمی را باستان کفنی هم ضمیمه مینمودند بجهت اینها  
 و طلب خارف که باعث ترک و تخریک شده تعقیب را که سنت متقین امامیه است نیز  
 اختیار میکردند و در سبجان احوال قوت اسلامی این تمام منت بجای رسید که  
 سب و تبراهم گوش میکنند کرده برابر و نمیی نند بلکه بر اده و رو بهیج میر و ند و  
 بعد زمانی و سوابق صحبت و خلوت نوبت بدان انجامید که نمونه بعضی از اعتراضات  
 بر کتاب فقیر در چپ از ورق مینوشتند و بجناب مستطاب مینمودند که باین عنوان  
 سیباید نوشت و در رد گناش این طریق میباشد پس چنانچه در کلمه از مکاتبات و طهارت  
 فاضل اخباری بگوئیم خورد و از اینجا حال پر اختلال این بکنند بال قیاس باید نمود که  
 عناد شدید که باین بیچاره دارند خبرین علمی بابر فقیر سر اسعوب غریق بحر ذوق  
 نظر بعد از نبوشتی چشم پوشی که از ذاتیات اهل جذب سلوکست نیافه اند و بالضر  
 اگر احدی از اقارب کمترین هم این پیشه میدشت جای آن نبود که مدعیان تصوف  
 طریقت و مزینان مندر شجنت که اکل حلال و صدق متعالی تیر و شانت بر زبان  
 آرنند چه جای آنکه نقش و زری بجناب الد ماجد نور الله ضریح نسبت کنند که از روی  
 ولادت نام نامی ایشان دفتر دیوان وزارت وزیر اعظم هندوستان بر مخصوص

داخل شد و در شاه جهان آباد تحصیل علوم فارسی چه کمال و علم عربی بقدر ضرورت  
و شغل حفظ قرآن مجید و خوشنویسی شکست ممتاز بوده اند و همراه والد بزرگوار  
خود که از اجداد رفقای وزیر اعظم بودند و جدا از سایر اسرار وزارت و کارخانه  
سلطنت مستاجری مصنافات بلده مذکور بنام شان بنحوض بود با انواع ترفه  
تعمیم برکردند و بعد از حلت شان قریباً ربعین بلده فیض آباد نزد برادر بزرگ خود  
تشریف آوردند و حساب کتاب تجارت شان و انتظام امور خانه و تفقد حال و تعلیم  
منی از اولاد و اطفال ایشان تلقی داشت تا آنکه بعد از عمر شصت سال بحوار حرم  
همسایگی حق آرمیدند و فقیر برای فروختن املاک که از آنجمله محل سیرای نجفی فوج  
بادشاهی لاله کیرت سنگه و دیوانخانه او بدست شان بود قصد دہلی کردم و مقصود  
بالذات ملازمت حضرت خاتمه المحدثین المفسرین علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز بود  
که بدین توسل و نمود الغرض نسبت پیشه مذکور بحجاب الد مغفور از جهان قبیل است  
که دروغ گویم بر روی تو ولیکن این نوع دروغ بیفروغ از شخصی بعید نیست که در  
مارہرہ یعنی حرم شریف بر طریقت خویش مکتب امری دکه باعث طرد و ابعاد  
خواجه مرشد زاد کائناتش مفصل و ابست مینماید و بسیاری از اہل علم و فضل اطلا  
کلی بر آن دارند و در بلکہ لکھنؤ اقدام بر آن چیز بنمایند کہ بطوائف فارص مغنیان  
ریشک ندکما بوشہور بعضی از اہل قاربا و در لکھنؤ بکوچہ ہاکر دش کنند و مصداق  
کلام شیخ شہر از قدس باشند کہ آنانکہ یوسف را فروشنند تا چہ خزند محل فضائل

وکلاش تحصیل امور دنیوی بسر شود و افسوس نگر می‌لبلا بی حضار جنبان بطور تحسین  
 بازی جبهه حاشی معاد او بوده باشد چنانچه بعضی از حکایات راجع به او است  
 و اما مثل سهوه فضلا کامل مولوی حفیظ علی علوی دام الله فیهم نیز در قصه دمعانه  
 فرموده اند و حسد و حرص و بجای رسد که گاهی محسبی حسبه نه حاضر نشود کسی  
 بهر خدا درس نه بد و آنکه از تلامذه او بگذریدن این امور نا لایق بجای گیر و نه  
 و بخدمت دیگر علمای برای تحصیل بقیه کتب در سیه رجوع نمایند و بجز می آینه دقیقه  
 نگذارد و عبادا به علانیه آنها را تغییر نماید و انواع افتراآت بر ایشان بنهد و بر  
 بیعانه حاشی لاجول که بدو بر روی او خند دملای نامی مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره  
 در باره ره زمان طریقت مدعیان موزعیت بر نقل بعضی از فضلا در حق این نقاد  
 چنین فرموده است منوی میرند شیخ مار شور و شعب به صیحه صبحگاه و بی بی شب  
 سر برانگیز و دل پر از اعجاب روی در خلق و پشت بر محراب به صف زد و کرد  
 از خزان کله در بخت و بشهر و ولایت جنگی چند کرده خود را کرم نه ز خالق نه از خلق  
 به یکس ابد قبولی نه بجای کوبان فی اصولی نه نه زانوار ذکر شان شیرین  
 حال سماع شان خیره حاصل نکرد در کردن و سر اثر رقص ضعف پشت و کمر  
 داد بدست شان خنجر زد هر چه آمد ز دست شان کردند کار شان غیر خوا  
 کردن به هیچ شان فکر روز مردن نه ذکر شان صرف بهر سفره شش فکر شان صرف  
 در وجه معاش به بهر شست آشنای شان ترش لب و شنای شان داد از

که بان بده داد منحرف از طریق عدل و سداد الی غیر ذلک من اشعار المشیخ المکرم  
 المعتمد علیه الرحمة من بعد تحقیق نماند که آنچه بوالد ماجد رحمة الله علیه نسبت کردند کما  
 آن احسانات است که هنوز خطوط نشان دهنده خواهد بود و در حقیقت از آن رساله و <sup>حاطمه</sup>  
 علی من شرح من اهل البیت فاطمه یاد کردیم پس هر چه بفقیر کنیز من اسلاف صاحبین  
 دهنده بجای خوش خواهد بود و لیکن اینقدر حقیقت الامر است که بعد ویرانی مملکت بجای  
 حفظها الله عن الفساد اعمام فقیر همراه نواب شجاع الدوله در فیض آباد آمدند و ساری  
 مذہب و هم باقی نبودن رسم قدیم نوکری اشارتی بدان فت مازیت نواب <sup>نفت</sup>  
 خستبار نکردند و پیشه تجارت گرفتند و دکان کن تعمیر ساختند و کما شکران برآید  
 سفر و حضر که هستند و حق تعالی درین وجه حلال آنقدر برکات عنایت فرمود که نوبت  
 بلکه در ارم رسید و این بزرگان بعنوانی سیر نمودند که کم کسی از علما و مشایخ و ادا  
 از پنجاب تا کلکته باقی مانده باشند که در آن شهر رسیده و محتاج اعانت گردید و باشند  
 ایشان حق بخشش بجا نیامده باشند و در اجران و قعی و عسباری ای ایشان  
 آنقدر بود که در فیض آباد ضرب المثل بود و اندین است حال امر که نسبت بفقیر کردند  
 و آنچه حرفی بایشان نسبت نموده ام اکثری از اهل این مملکت خود ندانند و احباب  
 ایشان اکثرش را قطعاً و یقیناً میدانند و از دعاوی ایشان بشهادت قلوب انجمن  
 حتی که بعضی از اهل وضع و مروت از همسایگی و جوار ایشان خج و دربار داشتند و  
 اهل عدالت عادات نشان از که تعلق مخصوصت دارد چنان بیان سفر مانی که اگر طرف <sup>دارند</sup>

مدتی ظاهر امر می شود بامدعا علیه معامله باطنی میسرود و این بقول شیخ علیه السلام  
 مصرع منت پیش گفتم همه خلق پس و از عجایب امورات که مرزا محمد صاحب  
 المحدثین الاخبارین بعد از آنکه از سفر کانپور عاودت نمودند در کهنه من می گفتند که فلان  
 و همان قصه ای مصمم داشتند که پیشه تجارت در حساب اعمام شما ذکر کنند من منع کردم  
 و گفتم که حال اصحاب ائمه و مجتهدین و فقهای و اهل غیبت صفری کبریا نصب العین  
 آخر انکس کتب قدیم و جدید شمارا دیده گفتم انحرافها و تحویرها و در نهان و سیر در از انچه  
 بزرگان پستانی شان یاد دارم که بروایت بسیاری از ثقات شیعه که مرزا ابو جعفر  
 فیض آبادی از انچه هستند از راه دور و دراز در فیض آباد فیض آباد ماه ربیع  
 می افزودند و با چه شکر و کرم کرده در ماه مبارک رمضان عمل بدن می میکردند  
 تارض تحمل لک الطیبات و بعض التاراض عین الشفاء فان کان بدن صوم کفر  
 الصوم بعد العشاء و در آخر ماه مذکور رخت سفر می بستند و درین پیشه نجوی شهرت  
 که بعضی درباره فرزندان ایشان قصاید برخاستند که مبنی از ان این بیت است  
 کجا و کشف رموز سخن کجا کورا بهر شناختن بنیان ملل است و ناظم قصیده که لفظ  
 کورا درین بیت بلجه اهل هند آورده و همچنین عجب است که لطف در میزان بیان نبی سجد  
 با لسان شمر در انفسا و من سیار تا اعمالنا و آنکه جناب افاضه الامام از راه  
 تاویل بلکه سبیل فرمودند که کتابیکه انجناب ابریم رسید بود کتابی دیگر مختصر عارف  
 از عجایب توهمات است تحفه یوفور الدین که کاکت این مقولات برهان صریح است و حاجی

بدان نسبت زیرا که خود بجای در باره مکتوب الیه عقد بود که نشان در علمان بود باشد  
 و مجتهدین و فقها و مکتوبین به او زیاده را تو می رسیده باز او را چنین قرار دادن با خرد  
 رزین بسیار و کسیکه حرف شناس باشد در چنین مخطئه گرفتار نتواند شد که کتابی دیگر باشد  
 و او را معارف داند و مختصر معارف را بیان شود و معارف نامدنی به صورت خیالیه است  
 است رخا بالغبیه هر چه میخواهند بر زبان می آرند و حیرانم که شمول نسخه دیگر از معارف  
 بر منافات مذبح الهیت بچه کار جناب می آید و فزاد آن جرئت که این یکدام چه  
 تواند شد کفایت که آنرا بادل دلیل تعبیر فرماید علی غریقی البحر مشیت بکل حشیش اما اعتراض  
 اول پس بحسب هیچ وجه از علمای امامیه نتواند شد و لو کان بعضهم لبعض ظهیر لکم که  
 روشن اهل سنت اختیار فرماید فجدد الاتفاق و نعم الوفاق حال اعتراضات دیگر  
 بعد تقریرات مطاعن خلفاء راشدین نیز چنین است که لا یخفی و از نسبت که جناب  
 خیلی دست پا کم کرده و از هر طرف یاس کلی بهرسانیده و مجتهدین در لایق  
 این کار زنده اند التجابه نور الدین بده میخواهند که رهنمای ایشان شود این بیدی است  
 الحق اخوانی این بیدی را این بیدی فاما لکم کیف تحکمون مسوده مکتوب  
 نور الدین حسین اکبر آبادی چون کند اندیشه فلک پای از کجاست  
 کوتاه است و ایما و اشاره عقلی هم که بحر محیط را بکوزه تواند گنجاند عذر خواه بسلط  
 شوق ملازمت را بر ضمیر نیز که صور نفس لامریه در آن منطبق است و اگر نشسته  
 بعضی از مهمات امور که انتظام دارین آن منوطست میگرداید که و او می رسد

فراق و غدا بی پند ان مخصوصه شتیاق یعنی نامه می وقتی ساحت ورود و نورانی کرد  
 که دامن صبر و شکیبایی از دست قه بود و در اظهار شش و فی الام بر خاطر فائز است که گفته  
 الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن مضمون برت بیاض که جناب باره کنایه است و است  
 قتیله مختصر تاریخ خلفای شیخو نگاشته اند و صحت آن اندک غده دارم زیرا که اسحق در بعض  
 از اوراق در فقیر هم رسیده از نام عالیت و تمام العبارة بنی اقل ابن الحکم صلی الله علیه و آله  
 المحرق فی مختصر تاریخ الخلفاء للشیخ فی ترجمه وفاته علی بن ابطیاء است اسلام و اهل و فای  
 مسبوطة فی کتب التواریخ بل افراد ما این قتیله بالتالیف و اطال فیها ما کان شرکه و  
 اختصار الکلام فیها اولی فان الامساک عما شجر من الصحابة تعین له صلی الله علیه و آله  
 اذا ذکر اصحابی فامسکوا اللهم للتعریف لما لا بد منه مما یرت علیه فائدة و لا یجوز  
 لا سیما مع بیان منحتاج الی البیان انتهى قول فی هذه العبارة شهادة و توشیح کل ما و  
 این قتیله فی کتاب الامامة و بیان دلائل علی ابن ابی طالب غیر بعض فی خوف الفضايلة انتهى لفظ  
 صاحب البیاض در بیان برت از نام کتاب است و ذکر تنقیف و بیعت حضرت امیر علیه  
 که جناب بنویسند عینی اثری نیست و نسخه که از ناصب عدوت ستعار گرفته بود هم بر این  
 امور عار بود و از اینجا است که در تخریرات سابقه پیرایه که اثرش بر کرد که ناصب دلائل  
 این کلام خدشه تواند کرد و کما لا یخفی به خوش باشد که نام کتاب تنقیف و بیعت در میان  
 مذکور که را باشد از نموده جان بخش غمزد اما بالضرورت اطلاع بخشد بلکه عبارت از خود  
 که متعلق باین تمام و مرست لطف فرمایند و بیکر که بر کمال اختیار جناب باره افاض

مرویات ابن ابی الحدید بنا بر شهرت شیعه بودنش صدق است و افرین بی خستیا از زبان  
 فقیر برآمد در سفر زیارت عتبات المات و بعضی از رسائل مجتهدین این من عباد بدو ام که او را  
 نوشته اند و عجیب آنست که دلیل تشریع او مطابق عجم شان نیست که هر چند بعضی از مقامات  
 خلفا استنباط از قبیل کور لغات علیا رسانیده و لیکن مقصودش این بود که درین عباد  
 مطاع خلفا العجوان خبر خواشی شان ثابت کند و داد بلاغت و دلاستاده خوش من  
 و مانند او در ضیاع نوم چنان کجایات و قصص ارد که شیعه هم بعضی از وجوه از آن  
 و این مجرب در دین ویر مکن نیست فقیر بعد از دیدن این افادات دست ناسف مالیدم و مل  
 که چون در ایران من سببان یافته نشود اینحضرات فکر امور که در صرفه میفرمایند بهر حال  
 خوشیاد و تحیرش از پیش دست داد و متفصلا اضیاط همین است که از افادات او دست  
 فله در کم مادی نظر کم و از مدتی خیال بن عبا مطلوب می فرستادیم و ششم ماجری  
 که جانچ جناب قی کردانی کردند و نیافتند فقیر در خیال بابا بواسطه موکول الهی  
 قطعه فتح البک از مقام معلوم بهم رسانید و بعد از متع و منتظران باوس که در اینجا  
 دادند همان من اقل الخلیفه راسخ شد من بعد التماس که چون از پیشگاه عنایت عطا  
 بار با تجویز شده است که در باره حق کوئی زیهار و ذبولی و فتور و مسالمتی نرود و لهذا  
 زبانی ناصب عدوت آنچه بکوش خود را بگویم و کاست بخدشت می رسانیدم  
 فائده هم بران تب یافت اکنون بالیقین معلوم شد که کتاب بی شبهه بیانی در منشی  
 حالها مناسب همین است که در تحریرات خویش نام این کتاب را بعنوان زیر قلم نظر نمایند

در کمین شده و آنچه بعد از قرابن بغیر الامر مکر نشده که مولف مخفی غسقلاتی است بند  
در غیاب نال است انشاء الله تعالی آنچه اول کتب معلوم که امید بود دارم بر آوردن  
ایمغنی شواربی نماید و عجلت یسائل در حکم اول باز تحیر او به سماع افاد سامی چنانکه سطا  
واقعست بر کوز خاطر فقیر نیز منطبق زیرا که او بحال فقیر مرد این نیست و هرگاه  
باره معارف خود تا کید بلخ یا دکنم که این امر لغتی نیست خلاف عقل و نقل است که نزد  
این از سر بسته ابر کشیم جناب فقط از این اطلاعی دارم که کوشش و اثری دارد و هنگام  
تالیفات بکار آید مع ذلک احتیاط بنده را ملاحظه فرمائید که با وصف عدم فرصت  
کاهی تجویز نکردم که کاتب دیگری باشد از نجای قیاس مانید که احتیاط فقیر در ترجمه  
و صحت آن می بینیم که جناب نیز نهما اکن کلف کتابت حباب هم بنده خود دهند که خبر  
کاتب عیب دار باشد لیکن مصرع یا ریا یا بود از بار بار اندیشه کن و آنچه بحال  
حضرت گذشته که کتابیکه فقیر آنرا بعد از الحاح سامی بدو معارف نباشد این احوال  
در آن کتابت قی می شود زیرا که نسخه قدیم و از نظر علما و طلبه بلکه ما برین فن گذشته  
ترجمه کاتب دیور بر اول و قش ثبت بود و آغازش همین نام و کفایت یعنی ابو محمد  
بن مسلم بن سید الخافوسکه مالک اجازت ندا و الا بعد از این ایام سیف است و ام  
آرزو در دل کرده شد و قول چنانکه در تحفه از کتاب امانت سیاست عینی اثری  
نسبت موجب حیرت کثیرین خلایق است زیرا که فاضل عزیز در طعن دوم از سلطان  
نویس خوش عبارت امانت و سیاست اذکر کرده و نسخ عبارتش نیست طعن دوم آنکه

سفر کرد برای طلبی عثمان جان لاکوالی ان قال چنانچه ابن قتیبه کن عجب ذکر کرد و ان عجب  
 انا با خبری علی کانت خارجة من المدينة فقبل لها قتل عثمان و بايع الناس عليا فالت با  
 ان تقع السمرة على الارض قتل الله مطلوما و انا طالبة بدمه فقال عبيد اول من حمل عليه و طمع  
 الناس في قتله انت له قلت اقبلوا لعلنا نقتله فخرجت عاتبة و له قلت و قال الناس  
 فقال عبيد فمسك النذار و مسك الغبر و مسك الرياح و مسك المطر و انت امرت  
 الامام و قلت لنا آفة فخر و در جوش بسیار از کلمات درشت گفته که از انجمله است و  
 سخن راضی و دن عاتبة بر قتل عثمان و اورا قتل گفتن همه از منقرات ابن قتیبه است و چنان  
 سخفه که مفتاح نام دارد و کمتر نسخه صحیح آن کسی دست یابد و تصحیح بر بود و ان است  
 از مالکات ابن قتیبه میگوید غالباً این عاتبة بر کنایه نوشته ام عبارتش بنوقت  
 نرسیده و در بار کتب مطلوبه خدمت شریف مناجاد گردانیده ام و قریب بقین است که  
 بهر سه و شخصی از اجاب بر گشته ام که هرگاه از طعام قریب شب فارغ شوم تا بقعه  
 آخر روایات کتب هر جنس سماع قبر رسانیده باشد اگر این طور بحاله باقی ماند برام کار  
 است و روایت دوم که انتسابش بعضی شرح بخاری فرموده و در بحالم چنان است  
 که ناصب عدوت و ابیات ما را در معارضة بالنسب در حق ابو ذر غفاری رضی الله عنه  
 چون کتاب همیشه و جزو میرد بنوقت یادند ام که در مسکات اول نوشته ثانی که ملازم  
 خود چنین ثابت کرده که اما بعد آن ترک را تا فلان سال که دایمیه فات سرور انبیا و  
 نسخ الايمان همیشه ماند و غالباً انهم گفته که در کتب شیعه در بعضی که او مذکور ختمی

صلی الله علیه و آله وسلم بارانموده روایات موجود است و چنان باید فقیر است که بخیر  
 روایات ملا باقر مجلسی ابراد کرده بعد از آن غایت تفتشیده و او نیز زبانی داده ازین  
 غفلت نباید نمود شخصی از متوطنین که نامبر را تحصیل است و خبر خرافاتش بپرسد و کند بد  
 بفقیر خبر رسانیده که کتابی در خانه است که بر آن لفظ تفسیر سوره الی مرقومست چنانکه  
 زین الفتی باشد که جناب از بجان دل طالب اندیش که کرد و احمر بشمارند و کمال الحاح در  
 رسانیدنش بمنانند عنقریب کمال وجهه طلبیم و حالش منسوبیم بهتر آنکه از مطلق نشانی  
 سرخ آن دستاویز دو کبر امر که ضرر و بر الا التماس است آنکه از افادات سابقه خدام چنان  
 بدست که درباره کتاب ناصب تعانت از دو مان عالی جناب محمد العصر و اکنون با  
 کلی از تحریر سامعی بدست و برادر صغیرشان یعنی مسجد نصاب فرضی بلکه دینی با من  
 نداشتند بحال فقیر چنان می آید که چون است از تعانت کونا نمیشوند ذکر و بر که بدن  
 و تشارک رقی و قری و ابیات جناب اسکانی ندارد بهتر آنکه با من روز خدمت این بزرگان  
 التماس د که نزد حضرات درباره جواب کتاب ناصب تحقیق فیه یا سهل است یا کالیست  
 و روایات متناقضه که در بر امش از پیش جمع کرده و مناسط برکت کتاب و مدار  
 خوانی گشته درباره جواب آن چسباید که در چه بخش باشد که شق اول تصریح فرمایند  
 بعضی از اشکانات کتاب را خود جناب با فقره القاط کرده شش ناکم و لا محاله برود  
 سخن گشتن ایشان آید و بکوش فقیر رسید که بزرگ مولوی احمد علی نام در کهنه است معلوم  
 نیست که نصاب ای از علم و استعدادشان بزرگ است چنان نموده اند باینه شنبه میشود که

استعداد دارند و کتاب ناصب عدوت را دیده اند در کتاب ناصب ایشان هم  
 استفسار رود و طریق مذکور سلوک که در دنیا اگر مرد میدان باشد با عانت بردن  
 والا ایساحی الراحین و این بزرگ فضل اخباری که عبارت افوار بدیده نزد سیاح  
 بلفظ فرستادند حال استعدادشان چنینست درین فن هم سواد دارند و بیانه و در بیان اخبار  
 مستحب اند یا بطور انصاف هر چه بدو باد و دمان چنانچه به تصریح ساخته اند مثل ذکر  
 اخباریه که سر غنشان سیر قد علی میباشدند راه بعضی عناد می سپارند و اگر کتب  
 بهره بدست آورده اند بی خبر از این طایفه از خبر اتیکه درباره فرستادن عبارت افوار  
 که مفید مدعیان می انگاشتند و خلاف آن برآمد نمودند حالشان معلوم میگردد  
 تفصیل ام آفوس که حال مجتهدین مان نیست دیگران کنند و روی برکنند  
 دل و فقیر بی بصاعت در طبع فان بی تمیز افتاده لیکن نخبه ایشان را  
 که ازین تلاطم امواج عنقریب ساحل نجات رسد و نزد سامی بر آید مدعیان  
 مصومین وی شود و فراوان سجدات دارند و زبده سنان بخت را با افوار  
 رساند و مطلب بر از بیم رسانیدن ابرام بصاره العین این بود که تصانیف  
 تمام و کمال نزد ناصب موجود و تصنیف او خبرین کتاب نزد سامی نیست چون  
 در ابرام بصاره العین تفصیل و بسط بار کرده و اجودش غالب از شهادت  
 نو گذشته عجب است که مخالف و مناقض در آن راه یافته باشد بمعنی ارجح  
 صفت بزرگتر است و طریق شکستن که فتح و فیر و از اوزم تقریر و تخریر

شان بودیم که اول در جواب کلام خصام استغفار نام میگردند باز بفر جواب  
 افتادند با اینهمه سختی بود که بنا بر خبر خواهی و غم و آری صد و یافت اگر مصلحت باشد ضرر  
 بدان متعلق نیست مصرع صلاح ما همه آنست که صلاح شماست بعد از رسیدن افاد  
 ملازمان و همچنان حال خبر خواهی انشاء الله تعالی زیاد تر و بوضوح خواهد پیوست در مقام  
 که احتمال معارضه بالمثل برای تلف خواهد بود و با ضرورت از آن اطلاع خواهیم نمود و اکمال  
 تقریر بدون آن نمیتواند شد و خبرانی و شولیس سامی از بهر رسانیدن حدیث نجوم که نامه  
 اتفاق افتاد و بجای خود است ملاذ افقیر در بعضی از مجلدات بحار دیده بودم که بعضی از  
 طاهرین جواب بعضی از سرشناسین نوشته اند که حقیقت نیست که این حدیث از حدیث مجرب  
 و منقول است و تحریف لفظی در آن آه یافته اری نواصب تحریف محتوی مبارک است کرده اند  
 که این حدیث را بر اهل دین فرو داده و در تریب ضلالت حیران سکر گردان نماند و در  
 که حضرت خاتم المرسلین کسانی را نجوم هدایت فرموده اند و اقداسی را موجب استقامت و اود  
 که حال شان در زمان حیات توانان انتخاب بعد از وفات شریف بر پنج واحد و یک  
 صد و اقامت نمودم کفر دادم از او و کفر کردیدند و در کتاب ناصب ان بدو ارم که شاید  
 اول این حدیث را در اثبات امامت اول خلفای خویش یا رفع نسبت احداث از خویش  
 تصانیف ابو جعفر قمری صرف کرده و این حدیث در تصانیف فضل بن جریر و نیز با تقریری  
 و بنده را خبر بیکه در خصوص این امر است نه از این جهت که امر با قدایی فلان فلان از ان  
 بلکه حیرت از نیست که بعد از احاطه است و خبر عظیم القدر یعنی قرآن و عزت ارشاد نمایی که

من مثل ابوذر و سلمان و خذیفه و مقداد و ابن مسعود و نجوم هدایت اندر هر که افتد کند  
 دین نجات خواهد یافت و مهتدی است که چهل هشت باشد و مرید حیرت انگیز  
 از علمای سنی که مراد اهل بیت اند و در بعضی از اخبار و آثار که خلاف از شیخ  
 بابویه غالباً در پاره یم نقل کرده است دارند در صورت قطع نظر از این تخالف مذکور  
 حدیث اول هم معارض میشود و الا باید که این بزرگان قائل شوند باینکه معاذ الله  
 اهل بیت هم مانند اصحاب که جمعی براه احادیث و ردت فرستند و بعضی بر حال نجس  
 راسخ مانند و لم یقل احد و جناب تصانیف جدید فقیر نورانی شرحی مثل احتقار  
 و مصائب النوصب ملاحظه فرموده باشند که در معنی حدیث ردت اصحاب که مراد  
 مخدوم شریف نبیا دین رزانی بر آن هشت هجده نفر بود برای همین مرافزوده اند و  
 مانند اجلائی بهیات گردانیده بندارم که انفسلم بحاث را ناصب در ساله حدیث  
 نقیض کمال بسط و تفصیل آورده در خطی و نوشته بودم که باین سال که کمال اشتباک  
 حاصل است برای چپکه باید فرستاد بسیاری از امور را جواب قلمی کرده که زبان خود را  
 در جناب متحرک نه نموده شاید از تهیدیش فایده نکشته باشد اکثر طلبش ملازم را  
 باشد اصل را و الحاح را بغایت قصوی سام و الا او را مصداق اذ خلقی و طبعه کرد  
 درین ساله مناقب خلفا خود که در صحیح مصطفا نشانش پیش است از کتب ما نشان  
 رسانیده و همراهمن هیچ احتمالی را از طرف ما پیش نیافته و او و توریه الله به و معلوم  
 و شاید غیر معتبر بودن آن احادیث را بانی نمیکند و لهذا حیرت بنده در جناب

بحیرت جناب مضاعف خواهد بود و تحت جبرتها دارم و کفهای است را بر من سیم  
 ارتقا و لقب جگر خدام بر جای خود است بمقتضا بشیرت نمیتوان گفت عین در دینی است  
 و چنان دانم که شاید تقدیر الهی بتدبیر جناب مساعد افتد که مضطرب را بیشتر بشکری  
 و تائید لم زلی را قرین حال مال شان بیکردانند و دلیلی که از فتح الکبیر در بار خلافت و  
 بزرید اصول اهل تسنن بهم رسانیده اند بالضرورت بنده را از ان اعلام رود چون نا  
 همه کتب نظر دارد شاید دلش بملاحظه شش سوخته برعم خود تدارک آن مسکات فی محله  
 در ابرام مفصلانوده و بجا خوش ثابت کرده که محمد بن جعفر که بر علوم مراتب شان استغنی شده  
 اند بجهت بزرگ بجان دل نموده و تحلف بر سج در باره اعانت کوشواره عرش کجا در جزو بزرگ  
 تا دشمن فرستد صبح و شام بر سفره طعاش حاضر شده و بعد از کاسبی آن شفی سخ و  
 برآمده و خبر امیر المومنین لفظی دیگر در باره و تکفیه باقی ماند احتمال تقیه و آن خج و بعد از حط  
 تفصیل این قصه که در فلان فلان کتاب مبطل میشود زیرا که محمد مذکور دایم او را مل  
 خمر نیز ذکر کرده فابن النقیه غرض که ناصب امکان تقریر بر طلب با شیع تمام ذکر میکند  
 رطب و یابس افرو نمیکند ارد و جناب از ان دلیل بنده را اطلاعی نیست شاید که آلی بر  
 کار آرد و قصیر از این فتن و اضطراب باز دارد و از جواب نوار بدیده عقد کتاب  
 و سیاست بعنوانی میکند که منتهی آرزوی نواصب از بود قبل ازین مکه اندر داده  
 سنجیده جویش خواجه غلام حلیم دهلویست صراحتا انکار کتاب مذکور در جواب معده بعضی  
 از ادله هم بحیال خویش برین انکار ذکر کرده که غالباً بعد از امعان و غور خالی از

علی المطوب باشد و از اصطلاح تالیفات غلام حلیم مذکور چنان دریافته ام که در کتاب  
 خواجه خوشی اسم ششم بصیرتیه و آنمضا من تعقوب تقریرات خواهد در اصل کتاب  
 در حاشیه افزوده بادی این معر خود خواجه است نه غلام حلیم و آنرا زبک شومخی و ز  
 عبارت خوشی مضمینا اما بنعمه رکعت شش نموده اند حکما که آنچه من سید انم و لطف کلام  
 عبارت سامی را دریافته ام هیچ عبارت تغییرش ممکن نیست با چینی و طراف بلکه نظم  
 این مطالب شکله غامضه را کسی دانستنی تواند کرد خود و تصنیف علما ایران موجود است این  
 نکات غیبی اثری از این بدست اگر ایرانیان کمال چند خوانند برین بلاغتها مستعد نباشند  
 و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا غالباً در رساله اخیر آنچه در بعضی از شبیه لطیفه ارشاد نموده  
 هر وقت که یاد می آید دل از دست ربابید و از افکار و مبهم فارغ میسازد و  
 که از الف لام عهد خارج در جواب صاحب آفریده اند که کسر از وقایع امتحان عالی است  
 اگر اوفقیهات میبود و ادلطیفه کوئی بدیده قریبی ملازمان سید اید و در بر مطلق در باب  
 فرستادن فادات اجداد و وصف شجاشی از شریع معلوم که در بخاری و زور شمس  
 چگونه که چند رحلا و تها کلام و زبان فقیر رسیده از انصاف نباید که شت خوشیا  
 و رنگینی و محاوره دیا و آنش عبارت بتم طرفی در مباحث کلامیه و آنهم بعنوانیکه  
 از دست نرود و خالی از غموض نباشد بر چنان ختم شده و معلوم است که نامی لغات  
 صراح و قاموس سینه می که نمونه لوح محفوظ است محفوظ گشته که بی تکلف در هر طرف  
 شایسته و مقام خود سرسبزند و درین باب هم جبار بر اید طولی و سابقه اولی ستم

شریف سپهرم تواند شد ریشا بیل هر چند میخواید که محاورات فارسی را بشنود  
 محاورات خود صرف کند مگر زبانی که آنجا که جناب اصنبت دارد که ناظر خوشنود  
 چه خوش گفت هر که گفت بخت کلاغی بخت گنبد گوش کرد و بخت خوشنود  
 فراموش کرد و مثل مشهور که در خرابی سواد خط خود که موجود آن الوافضل بن  
 نوشته بود دم جناب بقید در آن فرو دند که لطفش و بالاشد بخاک داد بخت  
 دادند وقت مطالعه صحایف عنایت از عنایت سرت و تهباج در پیرین نمک  
 خود نمیشام و مصائب کبیر از دست میرود و لطافت دیگر که فوجی جمع الطاب  
 تواند بود آنکه هر قدر که غور و فکر در تحریرات سامی میرود مضمونی از بخشش از هم  
 بستر التماس نیست که غالباً در عرضده های بقی از نام والد میرود و غفور را شایسته  
 مجد و اینکه در سفر زیارت عتبات عالیات وقت مراجعت در بغداد داعی اعلی  
 مکرر الحمد که بنسبتها آرزوی خوشی سپیدند و بجای آید ند که بنسبتها سنگین علی  
 الاراکم مقام و رود جو و قدس به ملایک است فرادان جسر است آنکه فقیر ازین دعا  
 جاودانی محروم گشت اشعار مشهور جعفر بر جرمان بی نصیبی این باند علاقی لا یغنی  
 انطباق دارد سه مرا این نفس سگش بود کرد و آنکه فکند اندر زارهای بسیار کون  
 زین بادیه تا کاروانم بود مگر کرسر مانند خونم نام نامی آن مسافر عالم بقا ظهور الدین  
 او رنگ باد شطری از عمر کرانایه کمال ترفه و افادات بسر کرده است روح شان در  
 بخت شاد باد به قصر دین از علم شان آباد باد و در آخر حصی که اکنون جمعیت طاهری

لشکری کران بهرسانیده و عالمی کشف و کراتها و گرد آمده همین رزبانی قوم معلوم  
 شنیده ام مکرر دعوی نیت حضرت صاحب الزمان با قوا و عوام افتاده آنچه زیاده  
 برین باشد شتاق ام و مطلب فقیر از ذکر لفظ هیچ از طرف جناب سید الاوصیاد  
 جواب سوال عزیز می که در خواب اتفاق افتاد این پنج ده که لفظ هیچ فرموده باشند بلکه  
 مقصود اینجا در عبارت بود عبارت خویش شتاق ترم و زیاده در شتاق  
 او دارم که چون اعتراضات ال حتی بلکه آوازه مبارکباد و نعم الاتفاق گوش او را بر  
 ساخت شنیده که منج آن پر خسته رسال این هر دو عبارت بر ضرورت که پس  
 و فقیر زبانی بعضی از بزرگان با جری عجب غریب شنیده که کتاب المعداد <sup>عشره</sup>  
 محرم المحرم از شخصی طلب کرده بود اتفاقا مالک از روز عاشورا حاجت کتاب <sup>مذکور</sup>  
 برای تلاوت بعضی از ادعیه شدید تر شد حال ناقل را برای طلبش نزد او فرستاد گفت  
 بیرون آمد و گفت که مولو بصاحب بام شرف دارند و کتابی همراه برده اند و گفته اند  
 که کسی بر بام نیاید پرسید که صورت کتاب چیست تمامی تشخصات بر همان <sup>مستطیل</sup> المعداد  
 قصار بعد از یکده ساعت راوی عجبت کرد و او را منمونه تعجب معلوم شد بختی  
 که مولوی این کتاب بدست گرفته از دروازه که بدین تعلق داشت برآمد و در <sup>فت</sup>  
 که حال چیست و بر چهره او آثار اندوه معان <sup>د</sup> بلکه شکها ایشین جاری بلکه کسرت  
 برایش او جای نداشت و العبد علیه و حسد و حیرتی از جناب از عقد که کشای <sup>شکا</sup>  
 مذکور یعنی سستی اعتقاد ال حتی چو نی ال باطل را فاعب بیا از خطیهاست و اینجا

بعضی از اشکالات دیگر حل میشود و آن اینکه سنبل زیاد تر نسبت بشعبان عبادت  
 الهی قیام دارند بریکه در جوشش فرموده که چنانچس اصول صلبه بل حق خیر نموده  
 کرد و شروع بتقصیر عبادت ایشان گشته بخلاف سنبل که هرگاه کارخانه اصول  
 ایشان خراب کرده اوست حاجتی نیست که بالذات بخیرانی عبادت شایسته شود  
 که فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد ولیکن این وجه ظاهر اندک خلائی توجیه  
 دارد کما لا یخفی لهذا نزد اقل الخلقه وحی دیگر قرار یافته و آن اینکه از احادیث کافیه  
 و غیره چنان استفاد میشود که الله معصومین که با اتباع شان حکم و کونوا مع الصادقین  
 مثل جناب امام صادق در باره نماز نوبت معراج شان زن که افحش محاصی است  
 نداشتند اند پس هر قدر که زیاده تر عبادت نمایند قربت العین پس و غایت آرزو  
 اوست بخلاف امامیه و آنکه از حال علاقه و مناقض آرای حکام که مدعی الوداد  
 و کردن میکنند نوشته اند قلوب بعد از آن حقیقه گماشته و عسرت و سنگینی  
 ایام کمتر از بدیهاتست و تقیل مصارف خصوصاً مصارف ضروری پس کما یستلزم  
 پہلو بہ حال میزند و در باره ستایش فقیر چندین اطراء و مبالغه نفرموده باشند که چون  
 کما انجلیت و دل تنگی میشود زیرا که فقیر ننگ خاندان خود دست ملاحظه فرمایند که چند  
 فقیر باوصف اعتبار رضا باعتراف سنبلان چند راز لوث دنیا پاک بوده اند و در  
 اشاعت حق چند کوشش کرده اند حال ایشان را هر چند از تحریر رسامی قبل از این  
 شده بود لیکن اکنون از افادات جدید مفصل تر بنویسم که چنان بدیهی است که

مطلق با حیاتی پردار و بجنور مرشد خودش آنچه از وی سبزه حکایات عجیب است  
 که تفصیلش را کنانی بر نمی یابیم بر احوال جناب که تا فی فیض حالش در ضمن آن است  
 وجه محاذت با ناصب معلوم نشده که چیست که خود را از لوازم و عوارض آن لطیف  
 معذور نمی دارد و غالباً که چون آن محبت میزند بجناب هم اجزای اخراجات خود  
 باشد بعد از آنست که اکنون بعد می رسیدن اسطه بهتر از اول که باران صحبت فخر  
 بآن نیست که جلال صفی از بر خط استقیم ابلاغ دارند زیرا که اقل الانام مانند سیم  
 درین روزها و همچنین که از مضامین این شهرت بواسطه بعضی از ضرورت سرکار  
 پس محتمل که مانند زمان اول نواز شناسایی می سرود شود و خاطر فایده بسلامت  
 و تحمل که بدست بعضی از احباب افتد که پیشتر در جوابی شان بگویند دارم خیر خواه بلکه  
 تلازمه ناصب و هنوز نسبت ناصب ده دارم با بعضی می آید که درین بسیار  
 از امور که سوال جناب و فخر بآن متعلق می باشد حسب آنچه خواهی می تواند شد بعد  
 در مطایف کلمات مفید معلوم شد که این اختلاجات قبل از تعیین اسطه بود با جمله  
 اجزای افادات را همراه جلال صحایف نشان جدید بنام مولو سید علی  
 سمت ارسال یافته باشد و هرگز هیچ دغدغه پیرامون خاطر صفا مطایف  
 هر جا که خواهم بود نزد دنده خواهد رسید می اگر ایشان بعد پنج شش ماه از مکان  
 حرکت کردند و خدا نخواهد صورت معاش ایشان در گهنگو اظهور بویست انگاه محبت  
 مکاتب بر خط استقیم بهتر از منتهی است و آنکه درباره معارف شباهت بکبر بطور احتیاط

نقل فرمودند و ما این احتمال را مستحیال است که سبب منافی بودن مطالب آن  
معارف که فاضل مدانی از یک روایات می آید و حضرت علم الهدی هم تشبیه  
دارند برای مذهب شیعه و شتر از خیمه خاوریست مگر حیرانم که جناب از کدام لفظ فقیر  
فهمیده اند که نمی پذیرم که در تحفه سجای معارف امامت و سیاست بایستی نوشت  
سند آنچه در تحفه غریزی نبوت میرسد آنکه اصل معارف را که فقیر مطالعه آن کرده ام  
و بنوری پیدا اند و بدان اصل البیهیات و معارف و دیگران برت ابراهیم بن قیس  
میکنند و امامت و سیاست را هم تصنیف ابراهیم میداند که شیعه بود و عبارتش که درین است  
سابق ازین مبروض شده حاجت با عاده نیست و جناب که میفرمایند که در کلام فاضل  
از کتاب امامت و سیاست ذکر بی نیست ظاهر خلاف کتاب او معلوم میشود و جناب هم  
درینا خض میمانند که ایضا فیصل کلشن بهمان طبع روانه شده که فقیر ذکر کرده و چنانکه درین  
که جنابش بسیار آن دارند از اول است و مطا و آخر و شرح الباری که از شرح مستطاب  
است تمام است با ناقص و جوده البخوان که در کتب کبری با صغر نیست هرگاه اینهمه مرا حل  
ولو بالا اجمال و الا بجزای شده اکنون که مقدمه دیگر که هم مطالب دینی است و قصی را  
یعنی میرسیم پس اول بالا و الاشاره نیست که استعانت همجوسامی این بندای که در کتاب  
لاسماء و اشغال این مقامات که فکر صواب دارد از آن حقایق آن کوتاهی که خدو درین  
جزو زمان که فرصت سرخاریدن هم بجز در یوزه کرمی استعاره و آنهم بطایف حل  
دستیاب نمود و انگاه درین طبع خراب اما که قبول عوام نه توقع شفاعت و ایضا

در اهل نیست و نام کتاب هم در آن مسموع نشود چگونه بر جای خویش خواهد بود که  
 چون صاحب ظننی نظر بمقتضای صفای نیست باین احقر دارند و هیچ نوع از آن امکان  
 ندارد لهذا با وصف فقدان استعداد و ادراک چسبیدن عجلت باید گفت نزد احقر  
 الانام جواب سوالات معلوم موقوف بر تمهید مقدمه است لهذا اولاً بالا بحال این  
 حالی ذهن سائل میکنم و آن اینکه اختلاف احادیث در مذہب فریقین است که پیش  
 پدید نیست بلکه بر این تتبع مخفی نیست که این اختلاف در مذہب اهل حق بعنوانی و  
 که در روایات سنیان هرگز نباشد و هر چند این امر باعث اختلاف قلوب هم  
 بود ولیکن اهل استقرای نام و خواص علم بمقتضای قول اولی و ثانی نظیر القلوب اطمینان  
 دارند زیرا که خلافت و ریاست پائی نام اهل خلاف در اکثر اوقات مانده و او  
 اصحاب شراحتی بتقیه پیاده بخلاف حضرات معصومین اصحاب این اختلاف البته  
 در احادیث زیاد تر خواهد بود مع ذلک محدثین عامه حدیث را مخصوص سنیان  
 صلی الله علیه و آله و سلم نموده اند خلافاً للاما می که اینها در باره و از ده نام سنیان  
 پس احادیث مخالفین نسبت با حدیث نسبت قطره بر بای محیط و در پس پاید  
 اختلاف خود عقلی است اختلاف در امری میباشد که خلاف قیاس و خلاف عقل باشد  
 اگر غور و امعان نموده آید مرجه اختلاف در احادیث سنیان است که در کتب مصطلحه قومی  
 شده عیان نمیشود و اگر بعد تأمل تدبر بدین می آید با اختلاف کلامی که هرگز در  
 احادیث مذہبشان مختلف نباشد و انی نمیشود هرگاه معلوم شد که اختلاف در احادیث

آمده زیاده تر منقولست اکنون بنحی دیگر میگویم که خود حضرت آمده این اصل العنونی  
 طی فرموده اند که سخن سبوت شدن جناب خاتم النبیین بشریعت سیده سحیضی مثل افتاب  
 نیمروز روشن میگردد و آن اینکه اصول خمس ابد لال عقلیه چنان بود فرموده اند که یا  
 جایی که گفتگو بر تقدیر انصاف باقی مانده و انهم در اکثری از احادیث متواتر و مخفی  
 بالقرآن ازین برکان منقولست و از امام ثامن ضامن تفاسیر قد باخصوص و  
 که چنانچه در ابیات قرآن مجید محکم و متشابهست همبرین است احادیث تا و انهم طرق  
 مستکاثره مرویست از ان امام عالم مقام که من و متشابه القرآن الی محکمیه بی الی صرا  
 مستقیم و من و متشابه الحدیث الی محکم فافزور اعطیما و من سلسله کتبنا لفظ فو  
 ثورا و اصلی سیرا بعد از تمهید این اصل و ملاحظه این قاعده اختلافی باقی نمی ماند که برابر مزید  
 توضیح میگویم که آنچه در خلاصه المنهج فاضل کاشانی آورده هستند بنده نیست فلحا  
 و و هم آنکه مخالف هزاران از احادیث آمده است سو هم آنکه از احادیث  
 متشابهات که ما با شاع آن نامور شده ایم بلکه ملاک الامر در باره متشابهات است  
 که از اتاویل و توجیه بسوی محکات گردانیم و طرق آن بسیارست از آنجمله آنکه  
 آنچه با طفال و مجانبین و حیوانات و غیره مکتبین سید بطاهر بود و آنچه بنا بر کین سید  
 هم بطاهر و هم بحسب باطن و ظلم در صورتی لازم آید که حالشان درین هر دو عندا  
 تا کین باشند و این در خیر منعست و در خصوص حدیثی دیده ام که نام کتاب نبوت از  
 فکر افاده و پوشش نیست که فاضل مجلسی از اصول سابقه در بیان نقل میکند که آمده

که متوهم نشود که شخص نامی در سکر است و حضار گرفتار شده و با انواع آلام جسمانی و روحانی مبتلا گردیده زیرا که اینهمه بر آوازه گریز و غنائیت بلکه در کمال خست و آرام است پس میتوان گفت که آنچه بغیر مرتکبین سیده از همین قسم خواهد بود و فایده عبرت هم بر آن ترتیب یافت همچنانکه در بنیاب از صد قین و سبت که مراد غیر مرتکبین آنانند که دلها بی شان آن اضنی بوده فاندفع المحذور و قطعاً واجباً بعدیم حقیقت ثابت که لا تخفی اینها که مذکور شد بر وایت خلاصه المصنوع و دشت و در مقام حقیقه الامر چه دیگر است که قدما می در تفاسیر خود ضبط کرده اند تا آخرین بسط هم مہارت فن حدیث حقیقت امر را در اراک کرده بکامیابی عامه پرداخته اند و منشی این امر غیر از قوت استعداد در فن نهیست حدیث شریف چیست دیگر ملحوظ نیست و آن امر که متاخرین از آن غافل شدند نیست که در مقام قرات مختلف است عامه اتفاق بر آن دارند که در بیاض عثمانی ضبط شد و حضرت البیت ملام قسم خوانده اند و بر جمعی از تفاسیر جماع این کلام منقول است پس هیچ غمناک باقی نماند زیرا که اشکال و اعتراض سلب خواهد بود متعجب است نیست که حدیثی که از آن مدعی که البته سیر سه عقوبت آن جمعی از شما که مرتکب ظلم شدند دیگر انرا فیکون الا لا الکرمه دل دلیلی فی بال العدل فموت نیست آنچه از عبد الرحمن بن سالم بن جاز نام باقر مر و سبت که مراد از فیه قریه نصیب و عزل مورد نفس میرست باقیماند آنکه شاید قلب کسی اختلاف پیدا شود که

جناب ائمه تا ظهور قائم اهل بیت بقدرات همین قرآن کف عثمان با مور ساخته اند و آنچه  
 تو کفنی بنا فصل نسبت و الایجاب است لاجتماع این احوال و احوالش بعنوانهای شتی  
 میتوان داد و لیکن برای خصار برد و سه حرف قصه حکیم که صورت تطبیق درین هر دو  
 قرائت عامه و خاصه ممکن است چنانچه از شرح شفا که فاضل شهید فی ششم آن  
 بدست و آن اینکه لا در کرمه لایقین بر ارباب مثبت بلکه انفع شایع بداند  
 مثال کلو احد امر واحد لا اختلاف فیه آدم بر قصه حاطب و در مقام خبر جواب اول که  
 تمهید مقدمه است جاری که این حادثه نشانیهاست ما امرنا بنا عما فی الفهم  
 ایضا فضلا عن الاصول علا و قصه حاطب ای خلفای شش بر اصول امامیه قیاس  
 الفارق است زیرا که روایات جاحین اصول لالت بر آن ارد که اینها هرگز با اعتقاد  
 قلی حجتی ختمی نماند بود و تمامی امور ایشان از صلاح و تقوی هم حیات است  
 و هم بعد وفات منبئی بر سعه و ریا و اینها کلمه عقده کاین سخن و بددالات احادیث  
 بخلاف حاطب که مثل آنها نبود و باید و قرآن حدیث بجای و قرار یافته که بعد  
 ایمان شخص هزار تا اول برای اصلاح اقوال و افعال او در دنیا میتوان گفت و در آخر  
 میل الله به اتم حسنات بخلاف اهل شقاق که حظت اعمالهم جابجا در محکات نزل  
 برای آن زیاده و در برقه پس از حاطب تسلیم عفو از شایخ سنیان نیست  
 مع ذلک نافل قصه حاطب حاطب اللیل که در حدیث مہارتی ندارد و در طرب  
 با بس استیلا نمیند علا و ه کناه حاطب را ملاحظه فرمائید که فقط افشای مز

بی آنکه فرموده باشند که این از راه کفر فاش ناید کرد و هرگاه دختران اولی  
ثانی بعد منع سر حضرت را فاش کردند و توبه نشان بقبول افتاد چنانچه از مجمع  
غیره ظاهر است پس عفو حاطب بطریق اولی و آنهم برای آنکه کفار قریش سر برستی  
اهل عیالش نمایند بخلاف حال کسانی که جناب ختمی ماست را بر سر کشند و چند معصوم  
را شهید کردند و هزاران نسخ قرآن مجید را با تشنه اند و آنچه باقی گذشته  
در انهم داد و خرب دادند حتی که اکثر روایات اصول زیادت حمل برهم دلالت نام  
دارد چنانچه بر اهل استقراء و ناظرین تفسیر مسعود عیاشی و قومی مخفی تواند بود و چگونه  
کسی را از تبصرین این هم در گیرد که این جماعه محدثین مفسرین هر چه خوا  
در باره خلفای سنیان ساختند و بافتند ذلک ظن الدین الفوا هر چند انیمقدسات  
نزد اهل خلاف سیریه پیش نیست مگر چون دلالت کلام سامی سائل از تبصرین  
پس همان مثل مشهور که یار اهلست و کار سهل است علاوه و انهم در احادیث ساجده  
می آید که محدثین با معضن از ائمه هدی و ائمه میکنند که خود حضرت فرموده اند  
امثال این امور که آنچه بذات من تعلی دارد مختار آنم خواهم بکل کنم و خواهم بخوا  
شوم و لیکن هر که با اهل بیت من بی کند هرگز شفاعت او نخواهم پذیرفت بلکه  
روز قیامت دشمن او خواهم بود و از نجاست که جناب احادیث معصومین آمده  
که در حدیث مشهور که بطاهر در باب سخن جدی مثل آن خطری یعنی بها امامان عادیان  
فاصلان کانا علی النبی و اما علیه فرجته الله علیه ما و بلات وارد شده کمالا

اما تطبیق است فلما تغشها الاله و تطهیر ذل حضرت آدم ۱۲ از شرک و غیره پس مخصوص  
 کلام حضرت علم الهدی تصانیف شان افی و کافی است مگر انوقت آنچه در دین  
 فقیر است و مستند بخواب نموده معصومین این گفتا میگویم تقریرشین طو ز سناطره انکه محتر  
 مدعی صد و شرک از حضرت آدم و حواست و البته احتمالی برای او کفایت نواند کرد  
 پس منحل است که شرک از اولاد آدم که لاحاله دو صنف بود یعنی کور و اناث و صد  
 یافته باشند پس صیغه تشبیه باعتبار آن دو صنف است پس شرک حضرت آدم و حوا را نام  
 نمی آید بل شرک اولاد و آنهم فی الجمله و هو عین التحقيق و اینهمه بعد از تسلیم است و الا کلام  
 متبیه مقدمه اینهم بادی غور از هم میباشد آنچه در بناب کفتم از حضرت امام رضا در  
 مخاطبات مامون شبید در البفات شیخ ابو جعفر قمی مروست و ازین منبر جوابی  
 تحریر این سطور را بدی آید و بسیار صیغه جمع در آخر این کلام نیز اشعار بصحت این  
 توجیه دارد یعنی صیغه تشبیه باعتبار دو صنف است و صیغه جمع باعتبار تعدد و شرک  
 آنها و رنه در اینجا هم صیغه تشبیه باینجه باز گذارش است که آنچه جناب محمد  
 ارشاد فرموده اند غایت تحقیق و تدقیق و سلوک سلمات الهی است که شایسته ریب و یرو  
 آن نمیکرد و دوا این احادیث است که بلا ریب مذہب امامیه عقاید بان نیست و محققین  
 در بناب آنچه فرموده اند از ان صاف واضح میشود که کسانیکه بخلاف آن رفته اند  
 حق تحقیق و نصیبشان نبوده آدم بردفع اعتراض پس مخفی نماند که عیسی  
 جناب اعتراض اول را بدین عبارت ذکر کرده اند که صاحب خلاصه المسیح روایتی را

که موافق عامه است جوابی مگر فرموده و ضمیرش معلوم نشد و کتاب نزد فقیر نیست  
والا بعد رجوع به اصل مطلب این اعضاء حل میشود مع ذلک ظاهر امر این  
ازین عبارت نیست که نزد کاشانی صاحب خلاصه المنهج روایتی مطابق روایات  
عامه منطاط اعتبار بوده باشد و این از فاضل مذکور که مهارتی در فن حدیث  
نشدت بعید نمینماید لکن الحق مع مولانا فاضل اندک کرده اما دفع اعتراض نماید  
پس تقریرش آنکه سق اول چنانکه در احادیث آمده موجود و دلالت بر آن دارد  
که اولاد آدم چند صد بوده اند تعیین است و صورت از دواج بهمان منوالست که  
در احادیث معصومین رو یافته و بعد استقرای احادیث چنان واضح میشود  
که حوریه و جنیه در کسایم همه کس داده اند و کذا الحال فی الاناث و این را در بعضی  
از مجلدات بحار میتوان یافت و منشای قتل بلین اعتبار این احادیث است  
لا علینا زیرا که از آن واضح میشود که جنیه را با قاتل عقد بستند و برای باطل  
مفرگشته بود که بغایت حسن جمال تصاف داشت و منشای قتل همین بود  
و در غیره اذن عوام که عادت بسماع روایات عامه گرفته اند ازین امور سخن  
میشود و اهل استقرای نام را بر کون نفس همین روایات است که از اهل بیت تأویز  
آیا از نظر معترض نگذشته که در اولاد آدم کسانی که حسن جمال دارند و نیک  
از نسل حوریه میباشد و طرف مقابل از اولاد جنیه و غالباً انقسم احادیث در  
الشراعی و بحار شریف پیش مرویست اقتضای این روایات نیز نهانست که

در احادیث ما مروی گشته که اشتر الیه انفا یا بر اخی مخفی است اگر نشان  
 نزول آیات کریمه که در سوره نوره واقع است همان باشد که در تفسیر سنان  
 و امامیه هم صحبت شان می خورد اندلس فضل شیخ اول و دختر او آیات قرآن  
 حدیث به ثبوت میرسد حتی که لفظ اولوا الفضل منکم و وعده بهشت و برای کسی که سبب  
 دخترش از کتابی از کتب بان کسیره میکنند عدم ایمان ایشان صاف بر می آید پس  
 حق بجانب قاضی مجلسی غیر اوست که روایات معصومین ثابت کرده اند که بر  
 ماریه قطیه این آیات فرود آمده و دختر اول بر او نهی بسته و امامیه را ناگزیر است  
 که همین قول را معتبر دانند و اول از خرافات شمارند قل هذا ضیق وقت کذا  
 که بزرگوار امور ضروری بر داند انشاء الله تعالی بعد از این بدو اوقات عمل بکار  
 اہم یاد آید که اگر چه ازین کلمات بخاطر جناب بسند آید اشاره ان بالضرورت  
 فرماید و تشریف زالف هم برداختن ضرورت است افسوس که در کمال ضیق انفا  
 خدا شاهد حال است که بضروریات جابر شیخ عنصری هم خبر غلبت نمی بردارم  
 بعضی امور در تحریر جناب می یعنی رسائل مقدسه بخاطر خطور کرد و بنحو اہم که بلا  
 واسطه از جناب تحقیق کنم تا انبر حد با و غایت ملی شود و بعد از حضور و شفقت  
 حصول ملازمت جز تا بعد حق و تشریف باطل چیزی باقی نماند زیاد ازین  
 گذارش بد از مطالب احادیث مکتوب هم سلب چه اس مخاطب خصوص  
 نوری بر طاهر است و آنچه در سابق مجمل گشته این و راق در فصل آن لفظ

تواند کرد و برای اذکیلا از قطره بدریای بزند و قبای اطلس بی ستران نیم جو  
 نهند و حاجتی بدان نمانده که برای شرح و بسط هر عبارت ملای الکبریاوی انس بج  
 جنیم مکر و تضحیح بعضی از مقامات بنا بر تفسیر غافلین و نیز کیر الدین نسبت بمیسم پس آنکه  
 از آغاز این مکتوب غایت سلوب مانند شمع در آئین منجلی و روشن است که  
 و لیکه برای انتساب است و سیاست سوا قن قسید سنی یعنی کاتب نور  
 بعد از تلاش بسیار تجویز کردند و دست نشست بدان در آن مؤلف هیچ نوعی لالت ندارد  
 زیرا که غایت مدلولش نیست که این قسیده کنایه نهاده درین قانع تصنیف کرد  
 و دعوی می کند که کتاب امامت و سیاست که دلالت بر نصب عدنان جوهر  
 خلفای شدن مهاجرین و بنی انصار را بقین دانسته دارد از قن قسیده  
 نه از کسی دیگر پس کجا دلیل و کجا دعوی طرفه آنکه در ایامات خود جاسجا وقت ظهور  
 تا تمامی تقریب بهمین سبک و در مقام حاصل فرید اعتساف طریقی خلفای  
 سنجید آری مرض چهل مرکب و اعصیت و خیار مار علی العار را علاجی نغنون کرد  
 چه جای آنکه صراحت بطور وصیت فرماید که در سطره نصابت ناکزیرت و چون  
 وزشت و طب و یا بنی میباید گفتن نورالدین حسین از اصلاح مفسدات محمد  
 خود باز دارند و لقد صدق الله تعالی کلامه ان علی قلوبهم ما كانوا یکسبون  
 سبحان الله ازین عبارت ظلم و جفای خلفای نشسته و ماجرای تفسیر فرعون  
 و اخذ بیت لعنف و خشونت از امیر المومنین ثابت کردن از لفظ مذکور است

کتاب بطور سبوی ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه یقین نمودن خبر جامعین حاضر  
 و مقلدین بی سواد از کسی بر نمی آید و راجحاً که ایهم بخیل این عجم النظیر و فیه التل  
 نکته شست که معنی لفظ افراد تنها کردن جدا نمودن است پس معلوم شد که این  
 رساله جدا گانه در واقعاً آنکه بخلاف جناب امیر روداد و تصنیف کرده امور دیگر  
 و واقعات آخر از خلفه های دیگران آن یا زینب و ده چنانچه گویند که فرد فلان رساله  
 فی النحو و افراد الکلمه و الکلام بالتصنیف و مستعروف عبارت الکتب فی ذلک بخلاف  
 کتاب ما است سیاست که از ابتدای خلافت ابو بکر صدیق تا خلافت یاران  
 الرشید احوال خلفه های خلفا بتبرقیست و بعدت زمانی در آن کورست  
 شمول و عموم هم باقی نماند و موضوع هر یکی ازین هر دو کتاب بخلاف دیگری حقیقت  
 که فهم عبارات علاما استعداید قوی سلاست و این کار است و حال  
 المتکلمین روزگار و امثال این امور باید کار بلکه اصح که بر شهر و دیار است یا بعد  
 این کتاب که خود محققین و متقدمین که در فن کلام جناب مخاطب علام را کاتب  
 میگردند و انتهای سیاست کلامیه را فقط بذات عالی صفاتش گمان میبردند و خبر  
 انسانی فارسی امر را با این نسبت نمیکنند و از سیاست معلوم با اتفاق محل  
 بلکه اکثری از سائکین بده بدر می نمایند و اگر هنوز در باره موضوع کتاب ما  
 و سیاست بتقلید سوفطائیه تردد میروند و اینک خانه انرا باختصاص مد نظر علام  
 ایشان میدهم و ترجمه آن هم میگویم عبارتش نیست ختم محمد الله ذکره

وصفت مقصود من ایام خلفا و فتن زمانهم و حروب با یامهم و قسطنطین  
ایام الرشید بیرون و قضا و خیر القضا و دوله اذ لم یکن فی اقصا من  
سبعه و نقل حدیث ما و ائیم که منفعه و لا عظیم فایده یعنی شکر خدا و حل که  
کتابیکه در ذکر خلفا و فتنه با و حروب نشان نشان شروع کرده بود تمام شد و انتها ذکر  
خلفا و بیرون الرشید رسید و بذكر القضا و لیس خستام انجامید که قصید  
خلفای دیگر منفعه عظیم بود انتهى محصله کاش جمع کتب تاریخ الخلفا که  
را نام عسقلانی نسبت نموده اند میگرداند تا معلوم میشد که بر تقدیر صحت عسقلانی  
آن گفته اند مراد از لفظ هذه الوقایع در عبارتش حکایت و صفت و حکم  
ست که در زمان خلافت مرتضوی واقع شدند و اوقات دیگر را که در تاریخ الخلفا  
ترجمه و فایده کتب و است میگوید بذا کلام ابن سعد و قد حسن فی تلخیص الوقایع  
و لم یوسع فیها الکلام كما صنع غیره لان فیها هو اللایق بهذا المقام فالصلی علیه  
و سلم اذا ذکر اصحابی فامسکوا و ما کثر حیرت که شارح لفظ هذه الوقایع با قبل باز کرد  
در آن خبر امور مذکور است مروی نیست فقین المقصود ثبت آن حمل الوقایع  
غیر ملک السواخ من تحریفات مقدی الیه و الغرض لفظ سطوره که در ترجمه فایده  
جناب واقع است با امور که مختص بان صحت باشد و روافض را مستر گردانند  
کردن کمالات حکایت آن نیست که بعد از شنیدن مناقب فاروق و مراتب محمد  
در دو مان ابلست ظاهر بن خمر در سکوت و سکوت که با و م نمی آید و بن

این بنا قبالتجونیسی نماید زیرا که عمر در محله که بلا آب فرات را بر دریا سرور کا ساس  
 توری کرده و بر بارهای حکمران قبول حضرت بول انواع ظلم و جوار واد  
 یکی از یاران فقیر گفت که ای پسر من ناقص العقل آن عمر که فوج کشی بر بهمانان کرد نمود  
 و ابواب ظلم بر روی ایشان کشود و عمر بن سعد بود و مورد این مدایح عمر بن خطاب است که در  
 ملازمین رسالت نبی صلی الله علیه و سلم کالشمس فی وسط السماء و معتد اهل صد  
 و صفات قبل از شهادت شیر خدا بسا که در روز نماز شهادت شده زینهار این  
 در واقعه که بلا حاضر بود زن فریاد میکرد و زار زار میکرد و میست که هرگز ندلم در نمی  
 زیرا که من از علای معتبرین شنیده ام که این همه جور و جوار این خلفا صدر یافته  
 و از نجاست که در امام محرم و غیر ایشان شب و تبر می کشانید القصه محاکمه  
 پیش دیکران دند و بدون علام بر حقیقت حال از آنهاستفسار کردند که سبب  
 که ابو بکر و عمر و عثمان که ام وقت بوده اند هرگاه کلمات حق از زبان ایشان  
 تقریب بر آمد بر سبب که واقعه که بلا در که ام زمانه از حلت ایشان اتفاق افتاد  
 از زبان تاریخ و آنکه خلفا در آن زمان بودند بلکه قبل از شهادت مرتضی از دنیا  
 البقا حلت نمودن زن آواز داد و گفت الان حصص الحق و ان المن الصاوقین اکنون  
 نویها سبکه درین امور کتب قدیم و جدید ذکر کرده عوام را با متاب واقعه که بلا سوس  
 خلفا از راه برده اند باید شنید محصلش در چند حرف آنکه سبب قتل و کشته شدن  
 اجماع سقیفه و امثوری است که بانی سبانی آن عمر است و سحر ایشان و متاب بعد

و فارسی صد ها اشعار نظم کرده اند و قاضی نورالدین شوشتری اشعارش در مصباح  
خوش آورده اند ایرادش خالی از اطناب نیست مصرعی از ان اینست مصرع  
ان گشته سقیفه و شوری گریه و شده سیکوم که برین برقرار نیست که  
گر بار ابطرف حسن محبتی باز کرد اند که خلعت فاخره خلافت بری سجا بخشید  
ایشانست پس سباب بعیده راضی العین دشتن و سببیت از نظر انداختن  
سخت بمعنی سخت قلیف که حضرت امام حسن <sup>ع</sup> دینا با اعتراف صاحب کشف الغممه  
کران شوند و لو خبر انفی کان احسن کافله اخبر فرماید و آنچه در نظم و شعر بر اصول مایه  
کنند دل دلیل بر انتساب این افعیه بجناب محبتی است و هر چند حکایت آن  
و قصه حضرت مخاطب کامل فن بیک هیچ است مگر از کیمای عالم در هر دو قصه تفرقه  
هم میکنند که زن چاره بعد وضع حقیقت اعتراف بصدق و سداد اهل حق  
و ایشان هنوز با وصف تنبیهات اکبر آباد از چهل مرکب بر نمی آیند و ظاهر اینست  
خود اصرار تمام دارند و صمد و انقسم امور از جناب فیض کنجو ر بعد بنامند  
که از کلام علمای ایشان بلکه کلا ترین طایفه بدانند ایشان مثل صاحب منج المقال و غیره  
از علمای جاهل ثابت میشود که خلیفه ثانی در لشکر امیر شام وقت جنگ صفین <sup>مجا</sup>  
امیر المومنین بود پس هر خرافتی که از ذکر روانا طایفه پیدا شود دور باشد و  
از المقام فی المسکات اول متن استهی الکلام و مخفی نماید که مراد از تبقیه عبارت  
صواعق بر تقدیر نسیم است که در ذکر این قایل باین امور یک دامن المبتدیان

لوث و ساکن حراج و نواصب پاک نماید و شبهات رافضیه را قطع کند تا اگر است  
 و در تراجم اصحاب همانقدر اکتفا میباید کرد که محقق بود و فائده دینی بر آن  
 باید و مضرتی بر آن وارد نشود که متاخرین در باره صدر اول تکلیف حسن ظن  
 تمام نموده اند و ایمان نشان از قطعیات و این امور از خلافیات و ظلمات و آن تصریح  
 نسبت بقبر بر یک سبب قضی بر نقل کا بر شیعه مثل صاحب نهج المقال در باره <sup>خضیره</sup>  
 سلمان ابو ذر نموده کمتر سبب نماید زیرا که از آن واضح میشود که روایات آمده که  
 شائب این رکان باشد رد باید کرد پس مقام تفصیل که لایحی علی لفظ این  
 و آنچه نورالدین بعد ازین گفت که چه خوش باشد از قسم بیت الشب ابودو <sup>سلبه</sup>  
 سقله جاجین باض آن مقصود و از بیان فخری کمال ظهور است که او احتیاج را  
 بحکامات و منقولات ابن ابی الحدید مدنی مهمل می شمارد و بر تشیع و کشیدن دی از  
 هندوستان تا بایران میگرداند و در مجلدات بحار خاصه مجله السما و العالم هم  
 تشیع مدنی قرین نگاشته دلائل میتوان یافت پس بیا و تصنیفات متکلمین ایشان خصوصاً  
 انتحابات جاجین باض و کسانیکه تا این زمان با جد و سراق متعالاتی داشته اند  
 و بنیاد مولفات خود را بر ترهانش گذاشته اند مثل شوشری صاحب احقاقی و صاحب  
 سبب و محبه رجایی و فرزندان شمس کاسه لیسان ایشان بنده گشت و لاف کردند  
 ایشان بخرافات سبیل کذاب در پوست فاحشه اولاد و اخرا و طاهر  
 و باطن و از تردد اکبر آبادی در نسبت بعضی از کتب سوحی فظ غلطانی

مشهور که هر چند از حداد و وفاده بغایت چسبان شد کما لا یخفی علی الاذن کبار  
 و آنچه در باره معارف بیکه و مظهر نوشته بودم که نهی شدید و قدغن مبلغ که را از  
 معارف بناید نشود برای نیست که رموز یکدست شیعه فاش نکرد و انچه علی  
 ایشان این موراندیشید و پست و بلند این بادیه نور دیدند ستور ماند و غفایم  
 عوام منزلزل نشود بر جای خود بوز و نوب احتیاط فاضل اکبر آبادی بجای رسید  
 که هر چند نفس کشیدن بدون بوز و فرصت صورت نمی بندد ولیکن در کتب  
 این طوایف که هر یکی از آن ساله براسهاست کسی از یاران صحبت هم شریک  
 و رئیس المتقدمین باوصف کثرت اولاد و احفاد و اصداقا و احباب گذشته  
 کثیر بر کمر سردار مذکور را کسی القای فیض نمایند و عیب هر خود مقتضا نکاید بود  
 آن شخص اقرار دادند که از فرقه هندوست مکریدیم یاد دارد و بسجافت رای  
 ایشان بار بار تصحیح بنماید و از تحریر خرافات علای امامیه و اظهار سخافت آنها  
 تخذیر میکند چنانچه بسیار از بزرگان که برخی از انجمله برای خرافات نیوی  
 لاف محبت میفرستد پیش اجابتش بیان کردند الغرض هر کسی از زمین محبت  
 بدون آرایش همچنان باید فهمید و بر لباس کس معذور نباشد که حکمای  
 سلامی گفته اند اسباب دوست شما که در تحت زنده لاف یاری  
 برادر خواندگی دوست آن باشد که گیرد دست دوست و در پریشان حال  
 در ماندگی القصه با اینهمه ظهور نکاید هنوز تا آخرین شیعه نخواهند که اسباب

مشکور قدما و پرده تفسیر تورماند و احدی از عوام انرا نداند و اگر کسی اندک عقل  
 و فرست دارد تواند فهمید که حجت الاسلام غزالی و هزاران کس ازین ناداران و  
 پیشوایان و بزرگواران گشتان بسوی شیخ آوردن و همچو ضلالتی این  
 و کلبی و قطبی که بفران بسیار بلکه دلائل بشمار شیخ آنها به ثبوت میرسد مستصحب  
 و از اعظم اهل حق شمردن و از جهان محققه بنیادین فرار دادن برای نیست که نظر  
 بامراول قدم مذهب محدث را ثابت کنند و نظر ثانی در مناظره چیره و  
 تفصیل این اجمال مفصلی طاعت است که بعضی از کتب فن نمودارم و الحمد لله که خود  
 خالص صاحب در باره معارف از مختصر نویش التماس کتاب بکرملا اکبر آبادی  
 بشد و مذمت و نابود کرد و عجز از بیان نسخه معارف در لکهنو جایجا موجود  
 از اول تا آخر استقرار کنند هرگز نخواهند یافت که دو کس از صحابه را رضی باشد  
 چه جای پیچیده لغو ذیالمنه من ملک و سنده بجا موجه حیرت گرفتارم که هرگاه  
 مذهب نیست نزد حجتیه از حقا با وصف اتفاق اصحاب حضرت رسالت با  
 هیچ مبتدع و محدث باشد بر تقدیر محال از رض چند کس حکونه قدم این مذمت بخود  
 ادراک مافی القلوب ثابت شود که خان جدید الايمان از اختصار کرد و بدو کسی  
 رخصه محمد و اختصار نموده چنانکه بعد از تحقیق به ثبوت می یونند که اگر شرف و محبت  
 تلاش کنند که رضی بر کائنات بمحمد صد سال سده بخوابد غفا خواهد بود بلکه حرف در  
 که سده نشیخ تا با جد او کشد و حال استغفار تحفه با غمزه انجا سید که هنوز با وجود

کردانی بی‌سیرند که علامه دهلوی قدس سره العزیز است و سیاست را از  
 نالیفات ابن قتیبه رافضی میدانند چنانچه مفصلاً قبل ازین گذارش یافته و درین  
 مکتوب بر دست نورالدین اکبر آبادی گماشته بظهور پیوسته و کفی للمؤمنین  
 القتال آنچه در باب ضعف ایمان فاروق بخمال مخاطب بتقلید کسی از بی‌سواد  
 گذشته بود در محاضراتش نورالدین شیب فراز نور دیده و دانشمند  
 و برین قدر متعصوم و محصور بنا بدینمید بلکه استی کلام را باید کشاد و ظهور قدرت  
 لیل بهار و مناسبات این اشکالات را باید دریافت و اینهمه بعد از تسلیم عمر مسلم  
 تقدیر محال است و الا سبب دینی که خود این رک و برکناس که او در مغلطه  
 تبصیح این نقل در کل بماند و شکا لیکه نورالدین حسن بعد ثبوت و صحت حدیث  
 نجوم که بنص ائمه دینی از کتاب صراط مستقیم هم پدیدت مجملاتقریرش کرد  
 پنج دنیا و قوم را استیصال میکند و دلیل بر همان ثابت مینماید که چنانچه رجوع  
 بابل مبتدئ تحقیق علوم شرعی حدیث ثقلین مانده آن باید رجوع باصحاب کرام  
 میشاید ثبت مذهب الیه اهل استی و اهل اعتقاد اهل البدع عن انیه بحج الرجوع  
 الی الائمة الاثنی عشر و لا يجوز الی احد من اصحاب خبر البشر و بر عارف سلوب کلام  
 و ما بر حادث حضرت سید الانام نکالی در حقیقت بنظر منی آید اگر چه متعصبین قوم  
 هوسها پنجه یا واکفته باشند پس مهمات ایشان مجرد نظر از هم میباشد  
 اگر باورت نیاید باری بتقریر روشنتری که جامع بهفوات تو مست مخرج

و آنچه بقدر ضرورت زیر و زبر بشن کم بوشن دل بستن و حاصل تقریر بشن عبارت  
 مطنبه اند که آثار وضع و زور و بسیاری از حدیث معانی ظهور دارد و خطاب اقتدا  
 و ابتدا بخصوص اصحاب باشد یا بالعموم لازم می آید خلاف فصاحت که اصحاب  
 خویش را فرموده باشند که اصحابی کالنجوم اه و اگر مراد غیر صحابه باشند باید  
 برای تخصیص کاست و اسحقان و قیاس پس نمبر و در و بیان این خبر خود صحابه  
 بلکه خبر مذکور در روایت عمر محصور و چون و این در بناب یا نه نمیشود تخصیص  
 شد و کشف مدعا شرح شغای مانگی میتوان یافت که بعضی رساند آنچه  
 بعضی از مجاہل و برخی تبهم بکذب واقع اند و بعد تسلیم صحت التبعه مطلق صحابه را  
 نتوانند شد زیرا که بعضی ناکث و قاسط جمعی قاتل عثمان بوده اند و این مستلزم  
 است که مقتدی بالیشان قهتک بود پس معلوم شد که فاضل اصحاب را ندو  
 بدون تخصیص سستی لازم می آید پس این است مهت مخصوص بذات شخصی است که  
 لوح محفوظ را بشهادت عقلانی در شرح بخاری مطالبه نماید و سلونی عماد  
 العرش فرماید که کسیکه لفظ کلام را از قرآن مجید نداند و محدث را از  
 بهتر شمارند و تعلیم و تلقین مرصو می حکم رانند انتهی خلاصه کلامه ادا الله خیریه  
 و جواب این کلام شها ف بعد ریکه تعلق با سناد حدیث دارد الزام و تحقیقا  
 بالا جمال گذشته رد این افت بعد تسلیم صحت از ان می آید تکلیف که سر  
 مذندین در کاتب اول انیم کاتب چنانچه دانی اعتراف کردند که صدر الدین

اصفهانی کتب شیعہ را دیده جاسیکہ فرمودند و نیز ان سلف اہل سنت کتب  
 امامیہ را کمتر میدیدند و حربہ برای از جانب شیعہ بود و آنها مجیب و منصف  
 و معتمد نسبت بمبتدل قوی میباشد فضل بن وزیر بہان فی الجملہ اہل  
 الباطل با دی انطریقہ شدہ انتہی پس عجب نیست کہ قاضی شیعہ زہر  
 سبک بر باطنی کتب و درایا دندارد و فضل اصفہانی شمول فضل  
 بہت بالزام رخصہ کما رد و محتمل است کہ مفتی نیشابوری شجاع  
 برای عوام راہ تبیین موعودہ باشد و ازینجا بمشام اہل فرست بوی انشی  
 کہ رئیس المنتحیلین از بہین مقام قبل و قال در بارہ سند حدیث نجوم  
 و بعضی از عبارات را در کشکول بیاض انداختند و در منہی جا  
 بحث حدیث نجوم اقارہ بنیادش بر الزام شیعہ ہنادرہ امایا  
 و قال قاضی در فحوائج حدیث و دعوی بطلان پس حوالہش بمقدار  
 لایق این وراق باشد انکہ مراد از اصحاب ملازمین صحبت از اہل ہجرت و  
 انصار حضرت رسالت و حواریین خاتم نبوت بودہ اند و خطاب ستطاب  
 اقدیم و اہدیم یکسا نیست کہ گاہ گاہ شرف حضور میافتند و بکار  
 ملازمین کات و نویر رسیدہ بودند و آخر قاضی بعد از کات و تازی را کہ  
 نیافتہ حدیث مذکور را بر کا طین اصحاب محمول دہشتہ بلکہ مذات مستر  
 مرصنوی محصور ساختہ و از تقریرات مخاطب سرہ شغفین بعد اتفاق اصوی

و اخبارین در رساله حدیث المحض واضح است که متبادر از لفظ اصحاب همان  
 ملازمین و خاص خاص اند که در صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و  
 نسخ سیم هلالی بعد از استقرار آمد که شخص و امثال ایشان در اصحاب  
 مابین منزلی بس عظیم و مکانی بس غنیم بودند پس در حدیث که باریت در حدیث  
 منقبت پیرایه و رود پوشیده متبادر از اصحاب همین خلفای اشیدین و مهابین  
 اولین انصار سابقین خصوصاً صدیق و فاروق بهترین است بعد از پیغمبر  
 بروایت حضرت امیر المؤمنین خواهند بود که اندامانیه خصوصاً امام اعظم اولی  
 شیخ طوسی و ابی نموده اند و لفظش اینست هذا الکذب الذی تقولون الان خلا  
 بعد سیم ابوبکر و عمر یعنی و قهنگه مردم جناب امیر افضل است اعتقاد کردند  
 و بر شخص ترجیح دادند حضرت شیخ خدا کرم الله وجهه بهم برآمدند و مردم را جمع کردند  
 علی کمال الناس فرمودند که ازین کذب دروغ باز آئید و افضل است ابوبکر و عمر  
 دانید و صاحب اطاعتیم که در تعصبین هم یکانه روزگار است در تاویل است  
 بعد از اقرار روایت شیخ الطایفه پیش پا خورده و هر چند دست باز داده و  
 رجحانی نبرده چنانچه در کتاب کبیر تفصیل آن بعنوانی نموده ام که مزید شرح  
 و خیال هم کند رد الغرض مصداق حدیث اصحابی بالاتفاق حواریین هم اینست  
 و خطاب اقتدا خواهند نمود و دیگر است که به رجحان اولین و سابقین انصار  
 و مهابین نرسیده بودند اما آنچه قاضی و افضل است ابوبکر و عمر و خدیجه

این حدیث افشاند پس لایب دارد که هنوز ایحد فن هم نخوانده و در کرد و ب  
 اعتراض خود در مانده چه حدیث بذات مقدس مرتضو و حمل این افاضل اصحاب  
 نبوی هم باظهارش خلاف فصاحت است که اصحاب خود را فرما نند اصحابی  
 کالنجوم و هم خلاف تباد که فقط ذات مرتضو را مراد گیرند اما دعوی اینست که  
 ام المؤمنین بقیه عشره مبشره ناکشید و داند و ذی النورین اقل نموده پس محتاج  
 دلیل و مصداق بذا بهتان علمیم و باجماع علماء دلیل قوی تسمیع میشود که سالک علم این  
 باشد و از احتمال مکیدت اهل نفاق پاک بود و کفیف که خلاف روایات مستفیض  
 و اجماع افتد و کتاب اسمانی که بنصوص آمده که فی المجدول من البحار محکم است  
 و شمل بر منافق اصحاب سیدانش جان نگیرد بگوید و انتساب قبل خلفه ثالث  
 بسوی طلحه و زبیر چنانچه کتب کلامیه شیعه بآن محسوس است از بکنایه و افترا و تحریف  
 از نسج عناک است بلا منرا آدم بر حکایت کلام و مانند آن که ششجین را تمام  
 عمر بعد از آن روایت و عدم مکیدت و قبول طعن اهل حرافت بحجرات اتفاق افتاد  
 و بهضم نفس منظور بوده بخلاف مقبولین شیعه که معاذ الله که بر حل و وارم این  
 داشتند که مستغفر پس تعرض بآن حرکات اطفال و مجانبین بنمایند زیرا که بر غیر  
 قاضی محال است که کسی از صحابه مصداق حدیث نجوم شود و لازم می آید که خبر  
 مخبر صادق خلاف نفس الامر کرد و زیرا که سلمان فارسی ناکت عهد ختمی کرد  
 و از ابوذر غفاری می پرسید و در پرده بقیه متواری بود و بود اگر بر کنوت

قلبی و اطلاع بمبایق بلا مهلت اورا می گشت چنانچه در هیچ المقال است و چنانچه  
 بضعت ایمانش مجلسی در سبب و حیات القلوب قرار کرده چنانچه گشت حال  
 خود معلوم که ردش ثابت و نه سال تقریباً کشید و این بزرگواران با دیگر حرفیان  
 خود در جهاد راه فراری نمودند و حضرت سیدالابرار را بدست کفاری سپرد  
 و بار بار حیدر کرار را بقتل خلفا تحریص کردند و چون وقت موعود رسید سید شهادت  
 ور و بفرار نهادند و بنص معصومین بطرد و کشته شدند و حضرت عباس که بر اصول طایفه  
 ناکه مثل کلینی بهره اطلب و لادت نمیداشتند و هر چه ایشان در غضب ام کلثوم صدق  
 دور بود و عبدالله فرزندشان سلطان المفسرین که معانی بسیار از آیات قرآنی  
 نمیداشتند و نصره بن ترانی نیز در حدیثی الزامات شدید دادند بر وایان  
 معتدین امامیه و اعتقاد مجتهد جایی در مواعظ حسنیه بر زبان مرصعوی طبع  
 بودند و اگر این سلسله را حرکت دهم و این جمیع اسات را بر شمارم کتاب صبر  
 و فائزاند کرد در تنهائی الکلام و داهییه حاطه علی حسن شیخ من اهل بیت طایفه  
 این امور را اندک تصحیح کرده ام باقی مانند حصر حدیث بذات و الاصفاء  
 و در اینجا بمقتضا مزید ادب و اجمال هم بر اصول این خواص نمیتوان رفت و  
 بنحو ای نقل کفر کفر نباشد اشارتی می نمایم و از زبان قاضی منتسب به حرانی  
 میگویم که صدق این حدیث بر کسیکه بضر و زیات دین گاه نباشد و مواعید و  
 را که رو بر سید المرسلین و هفتاد هزار ملائکه مقربین اطاعت خلفا نموده که

فی الکلینی و شریعه برهم زند و صوبه دار فک را که از طرف صدیق بود بسبب  
 نظم عیت اینجا قتل کند که مبنای از ازاله الضیق شد مافی الدامه از عجب است  
 و حقوق اولاد و زوجه خود که باره حکمرانید المرسلین شدند خصوصاً بضاعتی که  
 دست مبارکش وقت رحلت بدست او حواله فرماید که مافی الصراط المستقیم و غیر  
 اینجا بجای آید که از شنیدنش قلوب اهل اسلام میلرزد و بنص فاطمی باشند  
 رحم بر دوشین و دوش خائنان در خانه گیرند و آنچه در حق خود بخلوت و خلوت  
 اقرار فرماید اشار بدان مافی نباشد و از اینجا بر زبان هر کسی از مومنین و  
 با طین ابدی قاضی طلق جاری میشود و ملت جزای الله ذاک النبی فیما  
 قد فعل خیر الکتاب العادیات و قد فعل و بعد از اطلاع بر نفقات صحیح  
 که از احقاق الحق محسوس افضل نمودم مغلطه دیگر از مغلطه باریس المهرین  
 حل شد که مطالعه لوح محفوظ در شرح بخاری که حافظ عسقلانی نموده بر احباب  
 مرتضوی مرصیت و مخاطب باب حسن مجتبی که از کرامات غلامش انکار  
 نمیتوان کرد گمان برد و در هر مقام راه اطناب سپردند بر حال حاضر آنکه  
 باریس الله بدین سر خود در رسنک نند و قاضی مفسر راست و ملامت کنند  
 بنظر منی آید ثم الله الله که نور الدین قاضی مخاطب کو اهی آده که آنچه در رد  
 رساله دیگر موادیر جمع کرده بودم هیچ غدری از عاذیر امامیه باقی نمیکند  
 و دلیکه در باره امامت نیز مخلصین و معتقدین راز و شیطان الطافین

و اول داد پای کوی بران دادند نورالدین بقضای شریعت کترین انام و طاعت  
 منتهی الکلام قابل التقاط بلکه لائق التفات هم نمیداند و بالیقین می فهمد که  
 که بر تقدیرند کور محمد بن جفیه در اهل دت را خلع میشود و از دست مطعن امان  
 دلیل میگردد اما عذر کنگ یعنی احتمال تقیه در باره بن جفیه پس با عذر الکلام  
 بلکه بدست عقلی متشنی میشود کما لا یخفی و از جواب نوار بدریه که مولانا نصر الله  
 انار الله بر بانه و نقل با محکمت میزانه نوشته نیز با فرار نورالدین بدست که کنگ  
 امانت و سیاست ابراهیم بن قتیبه اصفهانیست از ابو محمد بن قتیبه دیوبند  
 و اطباء نورالدین باب لغت دانی و ارث بلاغت سجانی و محکم است  
 زیرا که حال جنابان قبل ازین طایفه کشته سیما از تقلید است که در لفظ منوب  
 و منیب و متخلف نمودند و از پهلویه به پهلوی برگزیدند و بالاخره راه اعدا را براه  
 مسدود یافتند و بعد از نکاح و عرق ریزی بستود آمده عنان غمت بر  
 تافتند و سپرد معرکه انداختند و سنان ایشان هم وصیت نمود که در خطبه لفظی  
 حفر بناید زد و سکوت تا خم شمار باید کرد پس جز شوخی و رنگینی که بشبه طریقیان  
 و فارسی نویسان باشد چه بدست خان و الامکان باقی نماند و انهم با اعتقاد  
 نورالدین امثال او و الا بعضی از هواخواهانش که بایوسی رئیس المتشبعین اشعار  
 خود سامانته اند در خلوت بلکه جلوت هم بکزار تمام گفتند که خالص صاحب فن  
 انشا سر بر بکانه اند و خبر حذف روابط و ایراد الفاظ غیر سلیس و استعمال الفاظ

متکبر از غریب لغات و ایجاب بعضی از محاورات که گه گری استعمال نگردد  
 مثل لفظ لعن شی کاری ندارند و سنده وقت تقریر نمیدم که نفاق مشکلی است  
 رسوا کرده بارها جواب بعضی از بنامور داده ام که دعوی اجمال لفظ مذکور تجاوز  
 از اوصاف و سلوک طریقی اعتساف است در محاورات بلغا لفظ لعن سی  
 است و لیکن تصور استغراق باعث انکار شده چنانچه در سابق بعضی از محاورات را  
 غلط میگفتند بعد از مطالعه ابواب الحجاب تحریر خوشی هم آوردندالی غیر ذلک  
 لایقایی که ملا نورالدین امر بر این لفظ مطلب مصدر کرد و صحیح است و تحطیه فهم  
 که مطلب عبارت فارسی را فهمیدند و سبب بجا زد و مقصود کردند و لیکن سبب لغت  
 عهد و فقدان بعضی از افادات کاتب و مکتوب البه عقد فانی ماند که اصل این  
 و مخاطب در ادراک آن چه خطا و نمود و توجیه که بطور مکتومین باره سی خود  
 ندیدن آغاز کردند نورالدین جهانگیر او سناد مخاطب تحریر از اهرام پسندید  
 چنانکه گفت که توجیهی عامی و توجیهی شرک از امامیه منافات هم ندارد و  
 مانند که مراد او ظاهر از بن برک بعضی از غیران شهید رابع مخاطب یعنی قاضی  
 نورالدین مفسر است که در مجالس المؤمنین از افاده کرده و اگر اختلاف فلسفی دارد  
 باید که با الفاظ او رجوع آید و بحث قال و رد یکی از مدعیان باطل غرض  
 از ازل حق گفت که سبب چیست که طایفه شیعه با آنکه خود را زایل حق  
 در طریق عبادات کمتر میسوزند و اهل سنت را که باطل می شمارند توفیق عبادت

بیشتر دارند و در ادای سن و سجدات به التماس می آرند آن عزیز در جواب گفت  
 که چون این سنت اصل اعتقاد خود را که نباید کارست ساخته اند شیطان را از  
 تعرض خود خاطر جمع ساخته اند لاجرم شیطان اجابت بحاصل ایشان کاری ندارد  
 و بهمت بر وسوسه ایشان نمی کارد و چون عقیده شیعه خلل نمیتواند انداخت  
 و در انجام کاری نمیتواند ساخت البتة در تریخته در عبادت ایشان انداخت  
 و بجز در افتاد شیطنت خود را بسبب بسیار دانهی بلفظ و سوره در جواب  
 مطالبه میگویم که وقتی شیطان جمیع حکونه در معتقدات امامیه که خود از عهد  
 بن سبا یهودی و مسند الحسین است خلل اندازد که پیشه برای خود در دست  
 و بنیاد اعتقادات خود کند پس اصول و شرح شیعه نزد اهل بیت استوار است  
 سه ذنب الحمار است فیه قرناق و مال و اذنان و از بمقام انهم جاب  
 مدر که ساحین و ناظرین باشد که در امثال این امور هم حضرت خاتم  
 مورد مخالف و مناقض میشوند و چون ساجت فریقین و کتب این فن از نظر ایشان  
 نگذشته یا بسبب حافظه یا بهیسانه نتوانند که حرفی را سرانجام دهند که  
 مخالف اولین و آخرین ایشان نباشد پس لازم همین است که در سفر و حضر کاغذ برد  
 و قلم بکشند و دل بر سکوت برند و روزیگاه ایندلت را ببینند اگر چه  
 مدعیان محبت ایشان که دل بنامشای این فصیح بسته اند محکم این سلسله شوند  
 که بنده توفیق الهی در کشف تبلیغات ایشان و قدامت و تاخرین این مذمت نامقدور

کرد قصور و فتنه نخواهم کرد و از میدان آری و فوج کشی عنان غربت نخواهم  
 تافت و ازین شغل باشغال دیگر نخواهم بردخت و نعم ما قال الله <sup>صلی</sup> علیه و آله  
 خواهی نخواهی هم حجت و کبر حجت جوئی ندارم درکن و کز خیر کام من آید  
 جواب من و کز و میدان افرسیاب و حیرت نورالدین بقوش مگر خیر نم  
 فصل قطعی در منیت که تمیز او را باز غلطه در فهم عبارتش داده اند و اینکه عذر  
 هم از دل گرمی مرتب نگردد و بعد از ادراک تصور فهم خود در طایفه عبارات  
 کتاب تحفه اشاعریه در باره معارف و سیاست و امامت ماهر خموشی بر  
 لب زدند و حرفی نیارشد گفت من بعد معلوم باد که بنیاد تقریرات <sup>کتاب</sup> بر اصول  
 بر اصول رباب فصول است که رار هفتی و شیطان احوال غوی و ادراک  
 از اعمی و اعور غبی قایم گردند پس ذکرش فقط مصحح و ستم ظریفی است و محتاج  
 جواب نیست چنانچه در مثل سایر است سبحان الله برین مخرفات استین  
 افشانند و افتخار نیست مانند و در مکتوب آئیده که جواب مکتوب نورالدین است  
 بمن غلط میگویند که غایت تحقیق است و بالاتر از ان در حد امکان علمای اعلام  
 زمان نیست آری هر کس دیر بر اکنده خویش است و از کلام اکبر ابدی هم  
 به ثبوت رسیده که اعتبار و عظمت این منقولات و سهوات فقط نزد <sup>است</sup>  
 و بر مذبح اهل سنت مغاطه و سیرایش نیست استی و چون محدثات  
 پیشوایان حج و کله سامی آنها ندکور شد دل داده اند عقاید و اصول اهل حق

که بایات بیات قرانی و احادیث رسول بانی نموده و شبهه است بجوی نمی  
 گیرند و این مرض لاعلاج است که در محل در دست زراحت کلید بدلیل از هر  
 مد او شش پندل آنچه در تهیه مقدمه بوجهی عقلی اشاعت مینماید که زیادت  
 اختلاف در احادیث است بابت احادیث است قطع نظر از آنکه حضرت  
 ائمه علم کائنات بکون داشته اند و از سهو و شبان بهر بودند معقول میشود و نیز که  
 اصحاب پنجم خدا صلی الله علیه و اله و سلم بروایت امامیه چهارصد هزار پیرو  
 چنانچه مجلسی فرموده که الامه اعتراف کرده و بعد از سه قرائت مقامات شان  
 نمیرسد که اختلافات آنها قریب اختلافات احادیث ائمه هدی باشد حتی که در توحید  
 باری هم مختلفند و معاذ الله بحسب خدا تعالی معنی اعباد الله فاعل شوند  
 و از سر تاناف پر مغر قرار دهند و باین الجوف و کاواک دانند و بنفست  
 آنرا پایش نمایند و حال آنکه این چهارصد هزار همه با طهارت مجلسی شنی مرتد بودند الا بعد  
 و شاید بخلاف مقتضایان امامیه که از تمامی آنها را برگزیدند و خصایص  
 بگوای نصف ابو جعفر اول و ثانی و ثالث یعنی کلینی و قمی و طوسی همین دو و بر ملا  
 میکنند که حضرات ائمه همین اعتقاد داشته اند چنانچه کتاب حیدیم بر آن  
 بیا که اگر قولات و منقولات تابعین تبع تابعین را هم با قول روایات اصحاب  
 ضمیمه کرد اند هرگز اختلافات ایشان بپاسگ اختلافات و مناقضات  
 شیعیه نمی رسد و آنچه که کالسین کبر ابادی را اینهم یاد نمائند که در کجای مجلس

و اساس مجتهد جالبی جواب مفدمات کتاب حدائق که محسن بن حسن نوشته  
 بحکم حضرت آئمه هدی رضی الله عنهم صحیح است که روایتی که بطاهر کتاب مجتهد  
 موافق افتد از ترجیح باید داد و روایات آئمه را بلکه احادیث حضرت خیر الانام  
 علیه التحیه و سلام را که مخالف قرآن مجید مروی باشد قبول نیک کرد و حال آنکه قرآن  
 مجید بر تصریح مجلسی غنبد و مانند او از تخصیص پذیرد یا عرض عثمانی منسبت  
 طرفه آنکه قائل بدان میشوند که حیوانات و مجانبین و اطفال قومهای معذبین که ملاک  
 مفرین آنها را بر روز بر نمودند بلکه طبقه زمین که مکانات شان آن بودند با جماعه  
 کفار از خرد و بزرگ و عاقلین و مجانبین و حیوانات غیر تکلفین بالای آسمان بودند  
 از اینجا بر زمین انداختند الهی و تعجبی نرسید و مطیع و منفاد آقای خود بی تکلف  
 بدست و قرآن شریعت منی برد و آنرا مایه فحار می پندارد و احتمال اسباب  
 در لای نصیب الدین ظلموا از عجایب و بلائست که خبرین نمید خاص کسی بن بر  
 نخواهد داد که زمام خود را بدست الکبر ابادی سپرده است رشته در دست  
 افکنده دوست می برد هر جا که خاطر خواهد اوست و تا بعد از روایت این  
 سالم هم سالم از معارض منبت در بسیار از احادیث باقر از زبانی اکابر  
 در باره مقبولین لسانی ثابت است که غبط و غضب الهی با وصف اذعان ثابت  
 اهل بیت رسالت پناهی بحال سلمان فارسی بود و غفاری هم متوجه بود که انشا  
 بدست دشمنان سپردند و لکن کوب کردند و اینهمه شرفات از سجا محلی

تراجم آن اصول فایم شعبه بدو بودست مکر فاعل شوند که قلوب این  
 مقبولین بکبر و جفائی که بر اهل بیت گذشت خوش بود و آنچه بر اصول امامیه  
 تطبیق بجایست بخدا که اهل فرست را باعث مذمت است مکر مخاطب و این  
 او را مذمت کیا و هرگاه قصه حاطب در نسخه اقدم و اول از جمیع اصول  
 ثابت است که بفرمایش باب مرثویه کرم الله وجهه سلیم جمع کرده و در او  
 از مرویات کان رجه با پیرون نگذاشته و انهم بعد الاتفاق اتفاق افت  
 و هر امام سابق و لاحق تصدیقش یعنی صدق سلیم لب مبارک گشاده پس شایسته  
 و دیگر مفسرین قصه چگونه در ذکر قصه حاطب طاب اللیل خواهند بود و آنکه  
 سعاد الله از کجا بجای سیرسد کما لا یخفی علی حدیثین الاذکیاء و لیکن عجبت  
 که محدثین قوم قصه حاطب از عزم تکلمین دلموم وضع کرده باشند چنانچه قصه  
 و کلمات سلیم و نسخه او را برای صحت یعنی رواج حدیثات عبدالله بن  
 وضع کردند و نام سلیم هم از ذین غیر سلیم خود ترشیدند و الا سلیم کسی اقتضای  
 حضرت مرثویه امه الاصفین زیهار بوده چنانچه سر آمد معدلین یعنی ابن  
 ابی الحدید که تشیع او از چهارم بجای خود است و تصانیف دیگر علای این  
 اقتضای آن دارد و صوارم و حسام مجتهد جایی صدق و انصاف او  
 گواهی میدهد بر محبوبیت ذاتی سلیم شهادت داده که لا یخفی علی من تصفح  
 عماد الاسلام و بر اهل خرد و بدست که هرگاه باب مطاعن خلفا گشود

از فضائل و کمالات سمدان رسی و اخوان ایشان شده باقی نمی ماند چنانچه  
 حاطب چه نام توان کرد و هرگاه عمار را بفرستند او در ابل دت باشند و  
 ظلمت فی من البعدون من المقبولین و لیکن احسان ب العالمین است که زبان  
 ملای کبر آبادی بصریح صاحب مجمع البیان تمیذ رشید او باعتبار بیخ  
 و ناه جاری کرد بد که نوب حضرت عباسه و حصه رضی الله عنهما قبول  
 و این شرع ایمانست پس باقرار اکابر امامیه ایمان شیخین هم بدرجه ثبوت میر  
 و الاخرین مرکب لازم می آید و اگر کتاب کبر امام عظیم اول که امامیه شیخ  
 الطایفه یقین نهاده اندید است که تا رفع یقینی بوجود نیاید امری  
 زوال نمی برد و اهل کثرت و فطانت نیک میدانند که بر اصول  
 موضوعه و فقه که شیخین حضرت سید الکوثرین اسعاده زهره شهید کرد  
 الی غیر ذلک من الکفریات التي عرفتها ارتداد حقیقی لازم آمد و این مستند  
 اموری دودمان الهیت است که با اشاره هم او انباشت و دعوی باسدین  
 الحاد الروافضی کفریاتهم و بعد از دراک حال محدثین امامیه که در حل  
 تبیین نصد ظهور آورده و در باره سلیم و کتابش اندیشیدند انکار توهم  
 مذکور از عجایب غریب است که خود مستبصرین وضع و اختلاق کار می  
 شیعه گواه شده اما مقتضای اصول امامیه که دشمنان نبوی و مودیان  
 محل عطف و رحمت بر روی اند شده و معادین مخالفین الهیت یقین

و محل شفاعت نیستند تمامی اصول و مشروع شریعت را برهم میزنند و میگردانند  
 را تقریرات علمای شیعه در حدیث الموحض میکنند کما لا یجفی سبحانه انه من  
 اصول مفرخرف حضرت مخاطب اولیای وحی زنده برایشان این تقریر است  
 نقد جازا فذا می سازند و حال تا و بیات امام صادق صدق الله تعالی  
 فی الدنیا و الآخرة درباره شخین که امام است و عدالت ایشان را با فضایل دیگر  
 هم در جهان هم عالم بقا ثابت مینماید و احتمال دت را را ساقط می کند  
 در صاعقه حساسه علی عدو الهی الاسلامیه تفصیل تمام یاد کرده و بر همین قیاس  
 ثابت نموده ام که خرافات مجانبین پیش نیست اما آنچه در باب حضرت  
 آدم تا و علی بکار بردند و تمسید نور الدین از امور دین اغما ذکر و در پیش  
 مخالف روایات و تفاسیر الهیه است که دفترها در سنایش آن محدثین  
 شیعه نوشته اند پس تا و علی عن تسویل بلکه تحریف خواهد بود و در این را  
 نظر بایجاز فط بر رواست هندا و کلینی از تفسیر الهیه گفتا مینمایم تا حال  
 زنی علمای قوم در باره انبیا علیهم السلام و افتاد ان ایشان در پستی خلفاء  
 بوضوح اینجا مد الفاظ حدیث نیست حدیثی الی قال حدیثی الحسن بن محبوب عن  
 بن نعمان الاحول عن یحیی بن الجعفی عن ابی جعفر قال لما علفت حواسن آدم و حجر  
 و له با فی بطنها قالت لا آدم ان فی لطنی شیا تحرك فقال لها آدم الذی  
 بطنک لطفه منی استقرت فی رحمک تخلق الله منها خلقا لیلونا فیه فانها ایا

فقال لها كيف انتم فقالت له انا اني قد علفت وفي لطني من آدم ولد قد تحرك  
 فقال لها ابليس اما انك ان نحييت ان تسميه عبد الحارث ولدت غلاما وبقى وعاش  
 وان لم تنو ان تسميه عبد الحارث مات بعد ما تدبينه ستة ايام فوقع في نفسها مما قال  
 لها شي فاخبرت بمقالته ادم فقال لها ادم قد جارك النجث لا تقبلي منه فاني ارجو  
 ان يقي لنا ويكون خلاف ما قال لك ووقع في نفس آدم مثل ما وقع في نفس حواء من  
 النجث فلما وضعته غلاما لم يعش الا ستة ايام حتى مات فقالت لادم قد جارك الكذبة  
 قال لها الحارث فيه ودخما من قول النجث ما تشككها فسلمت ان علفت من ادم  
 حملا آخر فاشبهها ابليس فقال لها كيف انتم فقالت له قد ولدت غلاما ولكنه مات  
 الساعه فقال لها النجث اما انك لو كنت نويت ان تسميه عبد الحارث لعاش  
 وبقى واما هو في بطئك كعض في بطون هذه الالغام التي بحضركم اما ناقة واما بقرة  
 واما صان اما عزفد خلد من قول النجث ما استمالها الى صدقه والركون  
 ما اخبر بالذي كان يقدم اليها في الحبل الاول فاخبرت بمقالته ادم فوقع في قلبه  
 من قول النجث مثل ما وقع في قلب حواء فلما اثلقت دعوا الله بهما لكن امتن الله عليهما  
 لكنه من الساكرين فلما استمالها الى لم تلد ناقة او بقرة او صانا او  
 فاتها النجث وقال لها كيف انتم فقالت له قد اثلقت وقرب ولدت غلاما  
 اما انك ستدمن ترين من الذي في بطئك ما تكرهين يدخل ادم منك  
 من لذك شيئا لو قد ولدت ناقة او بقرة او صانا او عزفا استمالها الى

طاعته والقبول بقوله ثم قال لها اعلمي ان انت نوبت ان تسميه عبد الحارث جعلت  
 فيه نصيبا ولدت له غلاما سويا وعاش بقى لکم فحالت قد نوبت ان اجعل لك نصيبا  
 فقال لها انجبت لادم عين آدم حتى نوبت لثقل نوبت جعل لي فيه نصيبا وسميه  
 عبد الحارث فحالت له نعم فاقبلت على دم فاجتره بمقالة الحارث وبما قال لها  
 فوقع في قلب آدم من مقالة ابليس خافه فركن الى مقالة ابليس قالت حواء لادن استلم  
 تبو ان تسميه عبد الحارث تجعل للحارث فيه نصيبا لم ادعك لغربتي ولا لغشائي ولم  
 تكن مني ومنك مودة فلما سمع ذلك منها آدم قال لها اما انت سبب المحصنة  
 الاولى وتريد ليك بغرور قدما بعثت اجبت الى ان اجعل للحارث فيه نصيبا و  
 اسميه عبد الحارث فاستدنيه منها بذكر لك فلما وضعته سويا فرح بذلك واسماها  
 كان خاف من ان يكون نافه او ليرة او صانا او معزا او املا ان عيش لها ويطعمها لا هو  
 بوم السادس فلما كان يوم السابع سميا عبد الحارث انتهى بلفظه لغني حواء  
 باردار شد وچنين سحر کردید حضرت آدم باز گفت فرمود حق حواء فرزندی بوجود  
 خواهد آورد برای ازمایش روزی ایس گفت ای حوا در چه خیالی قصه چنين  
 اعاده کرد ایس گفت اگر عبد الحارث نامش نهی خواهد نیت ورزید بعدش روز  
 خواهد مرد پس همی درشید شد و حضرت آدم بعد استماع خبر فرمود که حکایت  
 شیطان گوش منه هر چند آدم چنين گفت وليکن استیلاي هم بر دل و ثقل حواء  
 چون فرزند مرد حضرت حواء حضرت آدم ياد و بانيد آن هم زيارت پير

که اذاکم آفرید در علوق مکر ابلیس باز آمد و گفت که اکنون در شکم تو اعرس نشرو کاو  
خواهد بود پس حوا دم قصد بی کرد و وقت کرائی حل عا نمودند که اگر فرزندان صالح  
وجود آید و از حیوانات نباشد مگر بجای آرند ابلیس باز دقایق خیر خواهی فرو نگذاشت  
و در آخر گفت که آدم را نگذاری مگر آنکه که کنیتش مثل تو کرد و بعد الحارث نام نهاد  
حوا بآدم گفت اگر عمل بدان کنی و صلتی میان من و تو باقی نماند فرمود در کن اولیم  
سید محبت تو بود و من تابع تو شدم القصه چون فرزندان صالح پیدا شدند  
کردیدند و نام او عبد الحارث گذاشتند و حضرت امام باقر فرمود در روایت دیگر  
که شرک طاعت از آدم و حوا با یقین جدا شدند ثبت حال آدم و حوا بر اصول صحیح  
ایا که شیطان الطاق را وی نیست باز دعوی شرکت جنیان اولاد آدم از اولاد  
بنی الحان بعد بنی نماید که مشکون بالاشکال متفقون متفقون بنوع المقابل  
حضرت عایشه را هم قبیل جنیان مشکو حه فاروق را هم قبیل انشان  
نمود با سده خرافات الشیاطین الحمد لله که فضایل خلفای اشدین قطعاً  
بدلالت آیات قران بین چشم محرفین پاهود و ملائین کما لا یخفی علی المؤمنین  
مکتوب و دیگر مولو صاحب منبع المنای حوا و الفضائل و حار الفوار  
عالی و دمان جامع الکملات المکنه انواع الانسان مخدوم و مکرم ذوالمجد و الکرم  
دست رفیع هم حرف تنای ملازمت کثیر الافادت نکاشتن دامن تشریف  
حسرت و حرمان کج بکانون سینه متوارست ز دست ایندازان باز ماند

بعد عرض نیازمده عاظر از درجین فورنگرانی که عرضه پستخدام و جبهه شایسته  
 صحیفه و ستاده بودم نامه رفت انما ساخت و درود در اشعاع ساخت از  
 قدیر با اینهمه شفقت ادوار بسیار سلامت و دوستانم دارم و معارف حکیم  
 که بجه مشابه باعث سرور شد اکنون ماسول و ماسول نیست که جناب مقامات  
 ریز به بنیه زار قلوب مخالفین از ان بهم رسانند و لعنات این بد پسر که  
 اختلاف را با سرور غیر محصور فرماید و تصحیح نسبت کتاب است و بسیار  
 سوئی مصنفش اگر از ان کتاب بر آید عمده امور است پس اگر جای تصحیح باشد  
 سبحان الله و الاطلاق مضامین آن با مضامین کتاب است و بسیار  
 دلیل صحت نسبت است با قیام از انچه شاه عبدالعزیز افزا کرده اند که کتاب شیعیان  
 با این اسم است از نسخ معارف علما نقل بسیار کرده اند خصوصاً این ابی الحدید لطائف  
 حکایات محلی عندها دلیل متفق خواهد بود و نند که از شاست در پیرین نسخه  
 سند مطلوب از کتاب انوار بدیهه عرض کرده بودم ان سر رسیدن کمال  
 بعضی جناب و کعبه دارین حضرت حسین طله العالی نگاشته اند که مولف  
 کتاب شیعه است و خیلی عجب که جامع باض ابراهیمی مکرر در باض خود و اشعار  
 که از کتاب شیعه نقل نمیزد و اگر بندرت از کدام کتاب شیعی نسبت نقل کرده و  
 ایرادش مکرر میکند و در بنیاب خلاف طریقه خود راه رفته که از کتاب انوار بدیهه  
 چند جا ستاده کرده و با ما شیخ مصنف نکرد بحال بنده از سینه صحت این

نسبت ما بوم چه فطرت یک سنده از روی سائض باقیست یعنی ابن حجر نایخ انخفای  
 سطر را مخصوص کرده در آن نقل صاحب سائض تصریح این نسبت است و آن کجا و آن  
 از نال و نانی در نالیف و اسالیف منجم حسب قول حکما ایام فرقه باب روشنی  
 و کلام وصی خبر الانام علیه الصلوٰه و السلام لسان العاقل و را اقبه ناظر بهین معنی  
 بنده از سابق هم سائل بودم کفیف بعد شرح عصا از جانب خدام مکرر در شب  
 دل من عجلت میخواهد که کل مضامین مندرج بیا ضل من کور مع ماله و ما علیه بکلی  
 کشیده شود که عمر نابیدار را اعتبار نیست خصوص نه که معنی مراحل عمر را  
 بسیار این سانسیم نوبت بقرب واسطه عشره اعوت و مضامین این بسیار  
 کمتر مخفی بوده است و معجزه مجرور و آیات بمنزله خمیر ما یطمس ان در سنگ  
 جنلی کار است این عد القدر و اهل الاجل بخیر تحریری آرد و هنوز کاتبی که  
 هم صحیح نویسد میسر نیامده و الا ارسال خدمت برای اصلاح اهم امور کرد  
 انیم است قریب است پنج خبر و متوسط المقدار از قلم شست این شسته نخته بجا  
 قبله و کعبه حضرت مولانا سید حسین صاحب طله العالی فرستاده ام و عرض  
 که ملاحظه فرموده بتفاریق شفقت فرماندها کرمی به جان نوشته خط ناخوانا  
 خودم ارسال خدمت میسازم و الا همین کاتبی میسر نشد هر قدر که مینویسد  
 سه خبر و مرسل خواهد شد علما در رد و فحوائی حدیث اصحابی کالنجوم کابر  
 بسط و اطناب فرموده اند و ملا رب العکس یاقی سائضها مضمون

انچه شب و ال بر بطلان نسبت کن ابطال بل ال عقلیه کمتر سکت خصم میشود و بهم  
 پیش میچاو و بخلاف انچه از روی نقل باشد پس باید اصغای عالی در سه  
 که تنقید دهمی در ماده حدیث مسلم اهل سنت است و انهم لا یفضلون احد علیه  
 هذا الباب و کتاب سمران فی سبای تقصیل حال مجاهیل و باطل موضوع است  
 در ان ترجمه حضرت عبدالواحد الباشمی القاضی حنین مینویسد قال الدارمی یضع  
 الحدیث و قال ابو زرعه روی حدیث لا اصل لها و قال ابن عدی یسرق  
 الحدیث و بانی بالناکیر من الثقات و ماروی عن محمد بن ابی النکات المنازنی ان  
 بن ابی جعفر عن ابوب عن نافع عن ابن عمر مرفوعا ما صطلحت اثنان علیه خبر بشیر الا  
 حشاه علیه ثم تلا و اذا انفوس رجت و هذا باطل ثم ذکر بن عدی حدیث کلها و  
 و بعضها قد مر قم ثم ذکر معن عن ابن عباس و النبی صلی الله علیه و سلم  
 مخوناهم و رافعه جعفر ثم ذکر الخراج المستعین بالله و فیه الی البصرة بعد  
 من القصار و مونه فی سنة ثمان و خمسين ماتین دعا القعنبی علیه و افتقنا حجة  
 و قال بعد ذلك من بلا یا معن عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و اله  
 اصحابی کالنجوم من اقمذی شیئ منها ابتدی لفظ و من بلا یا و دغیت که در  
 مرتبه دلالت بر کذب دارد و بعد ازین علمای سلف و خلف سینه را جای  
 که بجه عرق شرم غرق شوند لکن پس لهم ذلک بر خاطر فلان فرستادند  
 که تعدیص من غیر سنیان که بطریق دیگر این حدیث صحیح شده است قابل اصغای

که اگر نزد ذی‌الطریق دیگر صحیح میبود و چنانکه عادت او درین کتاب است تخصیص  
میگرد و العجب العجائب آن علما ایستة خلفا عن سلف الی الحین یا تون بنده الحید  
فی محال الاستدلال و در باب حدیث لایجتمع امتی علی الضلال ترجمه ابوب  
بن اقدرا و یا عن عبد الله گفته اند عبد الله لا یعرف و اینقدر هم برای <sup>تضعیف</sup>  
کافی و بسند و نیز حدیث ابوعبیده الحراج امیر بنی الامه و ابن عباس حبر  
بنی الامه را هم باطل گفته و حدیث اقد و ابوالدین بعدی بی بکر و عمر را عن  
عن ابن عمر میگوید که باطل علی المشهور من جن لفظه و فیہ تحریفا فیه و آنچه تا  
تبعین بنده نموده که حال تبعی تخفیف چنین است تا بد که کتب چه رسد خوش جای  
از واقعت نیست بنده را مدد العمر اتفاق بدین تخفیف بالاستیعاب باشد بلکه بنده  
و آنهم بسیار کم دیده ام وقت تالیف این سائل بعضی طلبه آنچه روایت کرد  
درج کردم پس عجب که در رویا خلل باشد و ذکر این قتیبه معارف  
که خدام نوشته بودند و در کیود نوشته است سبع خورده و ذکر کتاب  
و سیاست معلوم نیست که جای هست یا نه حالیا اگر تمیز شود برای <sup>تضعیف</sup>  
ورقا و رقاسیکوم و آنچه تازه دریافت میشود عرض میکنم و بکلام شید  
یافته باشند که ناقص صریح با کلام استادش یعنی قول شاه عبدالعزیز  
اینکه این قتیبه باشند یکی سنّی دوم شیعه و هر دو کتاب موسوم بمجا  
تالیف ساخته اند و رشید الدین خان میگوید که همان ابن قتیبه که صاحب

جامع الاصول و غیره توقیف کرده اند شیعه است و از تحریر و سرزنش از طلبای امامیه  
چنان معلوم میشود که ابراهیم بن قتیبه شخصی از زرات امامیه در مابنه ثانی  
برده اند مگر هیچ کتابی موسوم معارف ندارد و به حاشیه شریفه مملوک موقوف  
ریشا بیل البتة نوشته دیده ام که ذکر ابراهیم بن قتیبه ذہبی کرده است چون  
رجوع بذہبی کرده شد بی اصل بود باجماع سنن و ثوق ابن قتیبه ز سواد زرات  
کلام در نسبت کتاب امامت و سیاست سومی اوست لعل البتة لانا المختص  
کتابی که این فایده الادراک در صد و تالیف است اکثر از کتب بحیر فضل سید  
بر کس می بیند بادی البتة اذعان باطل است سنن می یازد و بعد تعمق ناقضا  
حسبت آنچه گوید که لکن اشکال همین است که ناصب حدیث طرفه امامیه را  
التقاط کرده بالفعل صح جز و بغلط از کتاب ابرام بصارت لعین با چنان نام دارد  
فرستاده در آن حدیثی مبسوط از تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام  
در مدح ابی کبیر نقل کرده پس اگر تالیف و تالیف بنده بدست کسی از متقدمین  
غیر سلام افته و اخیر راه و اسفا یعنی معاذ الله حکم به تعارض و نسا فطانه  
مدبر عالم حلت قدره زمان ظهور صاحب الامر و الزمان زود برساند تا این  
اختلاف از میان بر خیزد و خطا مکتب مثل آن خبیر علامی فهمای غامضه را  
کسته می برد مگر مخافه من ضاعه الاوقات الشریفه عنان گیری بعمل  
و هرگاه بر علم خدام کرام ارسال عارض از راه لکن اولویت دارد و تابع انصاف

بنده هنوز مبتلای فکرو ترو دستم درین بین باز من دار قدیم آن علامه صلح  
 قرار یافته بود و هر چند خسارت بسیار داشت مگر نظر بخیر و واعده ای حکام منم  
 انگاشته بودم لیکن حکام ملک که در حقیقت مدعا علیه ایشانند خیلی از نام  
 مصالحه منع شدند حتی که با مخلص ادکفستند که اگر تن بصلح در دادگاه  
 افضل بینا و بیک علاج رجوع مشوره اینزدی استخاره ذات الرفاع گرد  
 شد در باب صلح سه بار لا تفعله برآمدند حالیا متوکلا علی الله بزرگوار  
 زینم مقدمه بحدیث کار بصلح است در راجع است باید دید که رای شان  
 چه اقتضا میکند از اینجا که آبادی بر باد می یازد تسبیح و شکست این مقدمه است  
 البته با قضا محلت بشریت اضطراب لاحق و بموجب المضطرب طاران سخت  
 نشان که حال ناخن بسته خود در استیاض تفصیل حواله نفرمودند اتحی که این  
 کی سزای مرتبه خدام است مگر در این زمانه که جمله شرف داخل کلیه من قد علی  
 هستند اگر سر باز زده آید بوجه اقرار و چهار عیال بزرگ ناقص اقبل عصیا  
 فلذا راجحی تفصیل نباشد که سر و سر بخاطر فائز دو چار شود زیاده بخارزد  
 مندیها چه عرضه و بطل رفت مدود باد اقم انتم سبحان علی عیضه سیم  
 رکبه فطرند استیاض کتاب معارف حاصل کشته غضیب بر  
 و عنایه بدل خواهد شد چنانچه در باره انوار بدیه اول در برین بخش  
 و آخر کمال مذمت و ملالت همفرین کردیدند چنانکه دهنی و خود عیضه

جناب مدعی انصاف و نورالدین حسین قای ایشان حجت ساطع است که  
 آنچه حضرت علامه دهلوی فی سبیل العزیز در تحفه اشیا عشریه تحقیق فرموده  
 حق و صواب و خلاف آن بهوده نقشب است و حال جامعین بیاض که خود بعد  
 ذکاوت و فطانت شان قایل اند و نورالدین حسین معلم و ملقب ایشان زیاده  
 بر هزار مکتوم جامعین بیاض اقصا بود هیچ عجبی نیست که بعد دعوی مذکور  
 که از کتب اهل سنت نقل میکنیم نه از کتب شیعه از انوار در بیان و اثبات  
 برای الزام اهل حق فرا گیرند زیرا که جلالت شان بسوی بهمن مکتبت و فخر  
 مصروف است و اینهمه حسن ظن جناب است که ربط از بیاض و قیاس میکنند  
 نقد تبع بالغ و مستفرا کامل است ندارند و هنوز متباین در اساسی کتب و  
 که چنانچه دارد و مختلف آن کتب حاصل نگرفته اند و الا از آغاز تا انجام در  
 مجلدات بیاض بهمن کبود و طلبیات واقع است و صد و حکم از مونی اقا  
 ایشان بیانی و تراخی صریح است در آنکه او جناب ایشان را عبادا با بیاض و فضل  
 داشته ماندند و نصیحت بار بار تذکر میکنند و عجزت تا که باعث ندانست و  
 ایشان خج اید کرد و تذکره بیامید و حصول ذعان که مضامین بیاض  
 بوده است قبل جناب که هنوز ضروریات فن ندارند و باشند امری است  
 لیکن شکل این است که سفاقت علای مایه لازم می آید که مبطا العبد  
 بیاض پیرازند و وقت تصنیف از انصب العین سازند و بآن لایل

هنوز عند العداست اول گشته و اکابر امارا میله از اعلیٰ نفس ای شهرت و  
 نام اوری خویش می نهشتند شبت نمکند و حالانکه تمامی همت ایشان  
 مصروف بالزام سببان باشد بخلاف علما که طریقه جدل را هر وقت موط  
 نمیدشتند و انانکه این طریق خستیار کردند جز بضرورت کتب شیعیه را که  
 کمتر دست یابیدند و کما لا یخفی الغرض اگر قول سامی مطابق واقع باشد  
 و جهش همانست که قبل ازین گویند و کما یحتمل بر آن که هیچ قلی از امارا میله  
 اذعان تواند کرد که در محلات باض دل قویه غیر متداوله برای التخصیص  
 باشد و علمای شیعیان از ان غفلت ورزند و آنچه از کتاب ذنبی یا  
 بشتبا و از کتاب بکر عبارت عربی نقل کردند و بران بابات و فحاشا  
 فرمودند همه را در کتب سابق بر باد نمودند و برای کشف این تبلیغات  
 بی اختیار دل بنخواست که بگو و جز و دیگر بنویسم مگر خیال اینمندی که جناس  
 بطرف ممالک جنوبی تشریف می برند و بروی ازین شهر رخت می بندند  
 مکه شبت که این آرزو توقع آید معذک از وضع اصل این رساله هم حاج  
 پس معلوم شد که جای نیست که اهل خلاف کلمه جمعون بتقلید ریس خوش  
 عرف شرم غرق شوند و لکن ریس لهم و لیسهم ذلک و قبل ازین گذشت  
 که روایتی در یک طرف ضعیف است و در وثاقت و اعتبار آن در جهات  
 محدثین سخن نیست آری تصحیح حدیث عدم سیراث انبیاء مذکور است

بر می اندازد کما بنیاسا بقا و قبل ازین برای جناب صوفی صافی لفظ  
 ریشا ئیل مستر را یافته بود اکنون که لفظ مولوی ضمیمه نمودند معلوم نیست که  
 بر کدام دقیقه مستنی است و آنهمه که آنچه در با خطای ایشان در کلام  
 مذکور نظر برش کردم و ثابت نمودم که حال این قسبه در تحفه ندیده و در  
 رد و قبح کلام حضرت مولانا عبد العزیز دهلوی قدس سره العزیز افاده اند و  
 آنچه بنجاش نسبت کردند دانش ازین لوث منزّه است بطریق واقع بر  
 حتی که خود اعتراف نمودند و از ان انهم ثابت شد که مدار تصنیف و تالیف  
 ایشان بر روایات و التقاط دیگران بود پس غیر از رکنی و شوخی در  
 منسوب با ایشان نمیتوان کرد کما لا یخفی غرض که کتب ضروریه فن اندیدن  
 و دامن بر آنسان طره اهل حق برچیدن کاری حسرت حضرت بانی مباحث  
 و مانند ایشان نیست و آنکه حدیث تفسیر امام عسکری علیه السلام دیدند  
 و در حقیقت بر خود لرزیدند و حکم کردند آنچه کردند و جانش این است که مدافع  
 جدل که اما خسته است این کردند بر مقدمه افاده که هر چه در کلام مخالف  
 ندیش باشد آنقدر حجت است و آنچه برای او مفید بود حجت را نشاند  
 پس یاقین هر که تالیف بنده می بیند او به بطلان مذمت شیخ حکیم می  
 گویند و او جهل با وصف ارتقا و قلب و حکمیه بطلان شیخ و حقیقت  
 بر زبان قائل باشد کما قال الله تعالی و محمد و اهلها و استیقتها انهم

و سوا آن نظر کیف کان عاقبة المفسدين مکتوب و دیگر مخدوم عظیم الامت  
 بایه افتخار بنی نوع انسان بنوع عنایت و احسان مظهر السامی سینه  
 کجسته بهجوم آرزو با چنان تنگ فضا است که نفس سوخته را به تنهایی ایضا  
 بهیات قلب مجال برآمد فقود ناگزیر از زبان این فنانه مرگان جز دم کشیدن  
 بعد تقدیم مراتب نیازمند به خامه و قسط اسامی بخیر کبری عرض  
 خاطر نیاز و خایر مامور میباشد بعد سپردن مانی بنگرانی سلبه فخر  
 رفع انتظار یعنی بنیقه ایقه رفت استماره فرزده دهم ماه صیام بتاریخ شانزدهم  
 ساحت وصول را با ستاره پنجم دیده مکران ساخت و عرصه خاطر را از  
 خاشاک تردد پر دخت مسرتها افزود و لسان حال مقال را باین ترانه  
 نمود تا بنام من باین خامه ات گردیده است از کفیم سرود و بیرون  
 رسیده است منکه با شتم گزین قد را یاد آورده نامه از رشت بهر  
 نحو و حیده است چند صباح تخف تا گونه اخراج طبع از هیچ عهده است  
 و کربان هم لیا لی اخیر شهر رمضان متوزع البال از عوارض مزاجی  
 عزیزان بود لهذا در ارسال جواب تنطی روداده از انطاف کربانه  
 راجی عذر بنوشیه است از اوراق غیر معلوم المولف عبارتی که  
 بردشته شفت فرمودند ظن ناختم یقین است که عبارت بیاض  
 منقولاً عن تاریخ الخلافه المستطوعه تالیف عسقلانی است ما بعننا سطی

بان از دگری متعاقب عرضه دیگر که تقرب مذکور الذیل موسوم با رسال  
 میگرد و بالتفصیل عرضه میدهد که تصفح مهلتی میجواید و خدام کرام از وقت سب  
 بدون تصریح نام کتاب بامست و سیاست انجارت را بی سود میگرد  
 و بنده مختتم می انگارم که بشهادت قرینه احوال و تفصیل ادعای توان گرد  
 مراد کتاب مزبور است مگر چون آن مختصه کی نیست است معاند نقل یا ض  
 قبول میکند و ضعف علی بآله که حسب الارصاد را در انوار بدریه انکار نیست  
 کتاب سطور سوی این متنبه کرده که کلاش آل مبصار دره علی المطلوب است  
 که مانع را خرق احتمالی و لوسن غیر رسد و سند ضعیف کافیت اثبات نصیح  
 نسبت بر ذمه مدعی و آن کجا مکرر شد شود که آن آدم مرد و موسوم با  
 حلیم حسین و عبد الغریر اند که خود را در دیاجه تحفه باین نام و انموده اند که  
 ساخته اند یا شخصی آخر و آن کتاب بالفعل نزد طایمان است یا نه که ندهد در  
 عجله بابت اندر عشرت الاقرین است لال بر خلاف مطلقه المیز  
 علیه الصدوق و سلام نموده ام و میدانم که بان متفرد ام در انوار بدریه  
 که بعد ازین بدم دیدم که ماتن اعور ملعون است و دو وجه برعم باطل خود  
 ابطال این است لال نموده و شایع مغفور مجتهد پس اگر جواب الحوائج  
 شوم تعرض باین هم سازم و بنده بعد ایامی ملازمان بخت نشان شد  
 ازین تحفه اثنا عشره را بطور ورق گردانی دیده و مطاعن عاشره عاشره

بودم و ذکر این تسبیح خرد و جا که این اسم دو کس سنی و شیعه و کتاب  
بر دو شخص معارف موسوم یافتیم و حاشیه نظر آیم بنامده پس من کوشش مقام  
ثالث درین محل بود باشد علی سبیل منع الخلو پس اگر خدام اکثریم بیز  
دهند تا بنده درایم که بمقام ثالث این ثانی ثانی ملکه رابع ثلثه چه نوشته است  
و از مروی چون اصحابی کالنجوم کتب احادیث تسبیح بنده را رنجی عظیم  
مکرمه ازینکه جواب اعضاء از جانب امامیه اعضای داشته باشد چه هر چند  
بدون ادراک تفصیل تا ویلات حدیث جبارت جواب فضولیت مکرر باد را  
احتمالی بنده جواب کافی می بینم که هر کار بارشاد معصوم علیه الصلوه و السلام  
معلوم شد که اصحاب خلص اند بازمعنی اقدیم استبدیم آنکه انهم علی منها  
علی فمن اقدی هم بعدونه الی ذلک المنهاج فیهی بهم رنج عظیم ازین دارم  
که از سیران دینی مغشیه بودن این حدیث برآورده شیخ بسیار کرده بودم  
بسیار منشور گشت و المنته نه تم لکم که لفرع عصا خدام از خجالت عظیم محفوظ  
ماندم و همچنین معلوم نیست که تعرض جناب محمد بن حنفیه را بذکر شراب خوری  
بلید حیان دلیل عدم تبقیه در بیت ساخته بلکه لغرض مابیننی دلیل است آنکه  
بیت ببقیه بود چه جناب مدوح نزد احدی از فریقین کسی نبود تا که بنده  
خوار را لایق خلافت و بیعت شمارند پس بیعت برای حفظ نفس کردند  
و معذک متنبه هم کردند که بیعت من چگونه است و آن ملعون که نجاشی

و بروائی از نسبت حق بخود میکرد حتی که اولیاش سبب از مردم بر عهد غلام  
 میکرفتند حسب هر هم بر حکم خداوند رسول نمی گفتند تا طریقه جمع داشتند  
 که از تحریف بدینی بر دپس خلاف نفیه نباشد و آن ملعون سبب فرزند امیر  
 را کیف ماکان میختم و دهنست علاوه در میان ابن عمر و ابن حنفیه بنده است  
 تفرقه زمین و آسمانست آن مطرود از ادا طین دین سنیان است که معظم روایا  
 آنها در شریع و اصول منحصر لعباده ثلثه بخلاف شیعه که غالباً یک روایت  
 از محمد بن حنفیه نباشد اشکال اینقدر که جناب محمد فح فرزند امیر کل امیر و مور و رعیت  
 و مدوح شیعه بعد معامله شهادت حجر الاسود با ما است امام عصر شریط حبیب  
 اگر نوبت بحواب کلام ناصب رسید فهمیده خواهد شد و حسب طایفه نوبت  
 جواب کلامش رسیدن متعذر می نماید چه مراد صدیکه فقیر ترین است منتخذه دام  
 غالب که بصدد خبر و کشد پس نقد رهلت کی عبارت فتح الباری حسب الاما  
 ملفوف بر چند اصل حدیث مستنکر تعلیل این عسر که برای هر غادر لوائی و قیام  
 نصب خواهد شد و ما باین کس یعنی یزید سبب کرده ایم و هیچ عذر بکنت سبب  
 نمیرسد قابل تاویل نیست و اعتمد ارحامیاش که برای رفع فتنه کفیه کار  
 محض لکن بنص صلیح صاحب فتح الباری که این حدیث دلیل عدم خلع خلیفه است  
 آن جایز و ناسف این عمر که چرا حکایت امویه با ابن بر محاربه نکرد اگر بازیم  
 حرفی از ان قبیل بر زبان آن زند خاک بدن آنها باید ریخت و از بر بنیان

حیات و احسن علیه السلام کان لطایح اللوح المحفوظ فی سن الصبی که ملازمان هم  
 تفحص کردند و بعد عاثر شدند عجبیست که ما ندانیم که در بیاض ابراهیمی آنجا  
 مندرج و جدا مجد جناب شهید رابع اعلی الله درجانه فی فرا دیس الحجاب  
 احقاق الحق و مصاب النواصب با لکن عید آن عبارت نوشته اند و برآورد  
 نقش شده ام که عبدالحی و اسمعیل عید و بنارس مجمع عام منبر انجند خوانند  
 اند و از عقل و درستی که عبارت از کتابی این علمای اعلام نقل کنند و با تحقیق  
 مطابق نباشد و حال آنکه بمقاماتی که مظنه این مضمون بود تفحص و فتح الکتاب  
 غریب کردم و آب غریب را نمودم و ذلک عجیب و بعد انهم که معارضه برآورد  
 هم در مطابق با منقول عنه شبهه در کیر و جانیست و در بیاض مزبور انجند  
 را منقول از مؤس البحرین نام کتابی تالیف شیخ عبدالحی دهلوی نیز نوشته اگر  
 این کتاب بنهم رسد و مطلوب در آن باشد اسم با سیمی باشد مگر این نام کوشا  
 منیت تابه سیر رسد و آنچه از راه قدر فسر است بقدر آن سخن این بهجند  
 ارشاد شده هر چند سرم بود سماک لکن تفرطوشی و دست مناک فاقه الادب  
 بهره از ادراک که دارد همیشه که ادراک فندان در آن خود دارد و درین  
 موقع ابراز خلاف واقع بزرگ کرد و پایا نیردی جائز می شمارند و بنده دراز  
 این حقیقت نفس الامر را از کجا زبان و بیان نام کنم که عرضه دهم با آنکه هنوز  
 خبر مفاد و ضات استفیض با فادات ملازمان نشده ام آنچه از غارت معلوم است و با

بیان و ثاقب کلام از ترا ویده خامه افادات رقم یافته ام درین جزو زمان  
 نظیر جناب بر عزم پیدانیت و کفنی بالصدق و السداد علی ذلک شهید و بحکم  
 بدرک کلمه لایزک کلمه مدح واقعی جناب باین مجل باین بسیارم که مناسبت کلام  
 و وثاقت بیان با فحاج و تمکیت مخالفین از زمان از جد امجد خود و میراث یافته  
 و افتخار احقر از دهن خو در زیاده بر زبان می آرم که نوعیکه از رکنه زنده و از  
 انعامی مملکت میکنند شوخی و مطایبه باین بختکار بخشید اند و کوی ملک فخر  
 لی و لکم چه تقریب این تالیف بنجد بدطا لعل کتاب استطاب احقاق الحق شروع  
 کرده ام بعین یقین می بینم که با وجود طول باغ در علوم و کثرت و تعدد نصایف  
 اهدی از مهره ساقین و لاحقین پاسک سیدنا و مقتدانا ایه الله الرحمن  
 اغنی جد امجد آن و جد العظم و الاوان نمی بنجد و اگر کسی تصفح و تبیین نماید  
 تواند کرد آنچه فاضل عزیز با اینمه تاخر زمان در تحفه جاویده است جواب این  
 از احقاق الحق مستند و مستفاد است چنانچه فاضل جلیل مولوی سید محمد  
 خان بهادر در تالیف خود بکجواب تحفه شیر بهمن امر کار نبند شده اند و کوی  
 زبوده اند مصرع فلا یدرک الواصف المطری خصا بصد و ارجال جناب  
 مرزا محمد صاحب که استعلام فرموده اند بنده را چند است شأن خود  
 اتفاق نیفتاده که در کیفیت علمی شان باوصف بیعلی خود کرده ام و  
 سیفرمانند که یکدو بار در سالف زمان بدیت آمده ام بنحیف را این

از فکر افتاده مکرر فحواي مراسلات شان که ذکر لخصت رب علمیم در آن  
می یابیم که مغزی البیه از حد آن نمانده است و هر چند تھب اخبار است از تحریر  
شان می تراود مکرر آید که فی زمانه اذ رواج دارد و فرد کامل این نوع  
جناب سید قدس صاحب هستند ندارند چنانکه در جناب مولانا مجتهد العظمی  
سید حسن صاحب طه العالی نیز هم چنین کرده اند و در واد معلومات جناب  
فدا علی صاحب کبر و ایشان نمیرسند بالفعل متکفل تحریر جواب کتاب صبیح  
و بنده مختتم می نگارم که برای انطفاي لوعه قلبی شهره تحریر جواب هم بسید است  
علاوه اگر عمر بنده وفا کرد و بزعم ناقص تحریر شان مخبری معنی بنظر نیاید بعد  
و تصفیح شان بنده را سهولت بسیار خواهد شد مگر پیچیده بکم بغلیها مبتلا و انصراف  
این کار بدون ممدوحین و کاتب مصحح دشوار ویدی ایضاً فی هذا الاوان مغلوطه  
در فکرم که اعانتی باید نمود کوهنوز شنبه که اقبال سازند بانه چنان عنوان مرسلات  
وضع هندستان ایانه بر می آید و امید می افند که کلام شان غیر معقول نباشد  
و مطابق ارشاد ملازمان بنده هم توقع ندارم که حضرات مجتهدین بطلبها الله  
باصلاح بایده و رای کمتر متوجه بشوند جناب اولین ازین شان غلظت این حیدر اند  
جناب دومین سید عظیم الفرصت و بعد توجه ملازمان سامی این امر بنده بسیار  
حاصل می نگارم آری بعد انصاف ثانی ختم اگر عمر هم پیش از ان ختم نشود و یک  
البته ارسال خواهم داشت خان ناصب کبری از جواب رساله ثقلین بالیف ایم

بستم هم نه نوشته اند لم و سبب معنی مکنوم آر می پرده شتباقی دیدن تجر بحسبه  
 تقاضای جواب بگریر کرده اند و این انصاف دشمنیها ازین قوم نیست  
 چه جواب ساله مختصر بنده در عرصه چهار سال تالیف پیوست ازین جواب متفاد  
 جزو را درین کم مایه مدت خوابان سنگ مکنونات دده دوازده هزار برای سال  
 خدمت که مسوده محکوک و مخدوش است مرتب ساخته ام مکرر و دله ام که حساب  
 از راه صحت که واقعی است ارسال خط بخط استقیم نمی پسندم و گوشت خدمت  
 ام بحکم الارواح خود مجنده الحاد با اصطلاح هند در باب جنب یک کس تکلف  
 ندارم لکن اگر وسطه از ملازمان تکلف وجه احریت کبریه تکلفی است و کاتبان  
 جنسی موقوف به و متذنب بذهب اسلام نیست که فرح او قدح افشای این  
 از و متوسم باشد مکرر در اینو لا بیمار و علیل شده باین علت این ضمه بخط ما بفر خود  
 بای نافی نوشته ام و آنچه بحواب سولات مولوی فضل علی بر بلوی ارشاد  
 شده حقا که غایت تحقیق و ثابته محبت و شاکستیر با تر ازین حد امکان  
 اعلام زمان نیست و واقعی اتصال درجات انبای ابوشیر علی سلام کو حویر  
 باشند غیر نیست که تفاوت درجات حسن تحصیل نیست و جواب شتران غیر مکلفین  
 لغز آب مکلفین در کتب مصرح و نظیران تعذیب اولادش کبرین بالمال نظایر این  
 اهل اشکال قضا و قدر و آن از مشکلات جمیع ادیان و ای لا باسکال این  
 است هو الذی خلقکم من نفس واحدة الایه یایی اعتقاد می بخشد و خارجیت

می شکند عبارت تفسیر فی معطوف در ضمن تقاسیم عامه مراد از نفس واحد  
 کدام قرشی است و از محل نهناز و چهار یک سید بودن و چون اشاره اجمالی  
 این معنی در تفسیر صافی نیز و این تاویل سالم را اعتراض مکرر سابق و سابق این  
 ابایی کلی ازین توجیه دارد و هرگاه از نفس واحد و ز و چهار مراد حضرت آدم  
 و حوا باشند امرش مشکست و لو سلمنا که ضمیر چهار ارجح سو او لا دادم ام محمد  
 مصنف باشد لکن بفات شرطیه فلما اتها صالیا له جلاله الایه باین تاویل  
 غیر مستور و کاش همین منقول در حدیث می بود مشکل عظیم است که قبی موافق عامه  
 مما لا یطیق لبان الانبیاء از معصوم علیه السلام روایت کرده و اعتدال تفسیر  
 کلمات کفر بر رسول او و لو العزم منشی نیست و اگر تفسیری بضعف را بوجه شود بنا  
 مذهب متزلزل میگردد که مدار و بنیات بر همین و ات المخصوصه چون مای خانه  
 در و ابداً این امر مبلغ را بجا از حدیث نفس می یابم بر زبان نمیوانم آورد و الا  
 دل باین نقلی میشود که اشکال مخصوص مذهب شیعه نیست عموم دارد و  
 شنیده ام که در نور تهیم همین سلوب است و بنده از مدتها خلجانی دارم که  
 اثم در فرقان محمد هیچ امر مصرح ترازد و امر نیست یکی بعد و زینب از انبیاء  
 بلکه کبایر دوم علت تجمع الغام سوای شبه و دم و لحم خنزیر و ما اهل البصر  
 چنانکه مذهب مالک است اگر نفسی در سبب محمد وارد است این بی شبهه انصاف  
 است و اگر ما اول باشد که بدون آن جاریه نیست پس مصحف اقبل لغزو معما و

این عبارت در حدیث آمده است  
 و این عبارت در حدیث آمده است  
 و این عبارت در حدیث آمده است  
 و این عبارت در حدیث آمده است  
 و این عبارت در حدیث آمده است  
 و این عبارت در حدیث آمده است  
 و این عبارت در حدیث آمده است  
 و این عبارت در حدیث آمده است  
 و این عبارت در حدیث آمده است  
 و این عبارت در حدیث آمده است

اخبارین که قرآن را کسی خبر مصوم نمی فهمد صحیح و در صورت اشکالی در عظیم  
 لازم می آید که علم ربانی بغور و خوض در قرآن و اعتبار حکیمت  
 فتوح باسد من همزات اشیا طین ملاذ ذوق کلام با مثل خدام عالیه مقام  
 خاصه را عنان بسته و سخره می برد میخواهم که عنان کبری ساری سازم زمام  
 اختیار از دست می باید در امر حیر و قدر تخریری با سلوک حدیثی تکرار کرد  
 مرکوز است که بموقع انزاج را این ساله کرد انیم و چون اشاعره برسد و چون  
 لطف و صلح علی امد طعن بسیار بر اشاعریه میکنند و امثله منافی لطف  
 بسند می آرند بنده را در جواب بطور معارضه بالمثل امری بخاطر رسید که  
 شرحش اطنابی میخواهد لکن در عرض بحجاب افادت مآب که گذارش یک  
 منصفه حضور و فائز آری عند الذین الثابت میکرد و لهذا اشاره اجمالی بکار  
 که ارحم الراحمین درین باب العالمین علم جمیع یسین حتی یقال انه ابر من الالب  
 و الام پس بر اعضا لیکه برسد لطف ایراد میکنند بعینه برین سید و  
 مکر اینکه در جواب بگویند که ما قایل انیم که افعال عباد مخلوق حسن انجا القدر  
 پس جمله مطالم عباد را راجع به من بگوئیم لطلالم للعبد سید انیم مکرانرا لفظ  
 ظلم معبر نمیشود ازیم تا راه سخن بوار است معجزه انصاف اینکه آنچه بر آنها لازم  
 می آید بر ما هم لازم می آید مکر طریق ما مطابق ظاهر عقل و مقرون با دین  
 علی خلاف ذلک معمای ناکشودنی بنده را پیش آمده باشد که بناحق

عقد کتای طازمان و اشود و ایکنه کما بیکه نزد بنده است و از آن سند  
 آورده ام و کاهی نامش سبز آن همی کاهی لسان المیزان بزبان می آرم کتاب  
 گفته بخط عرب و بر طهر ورق و لحن نام مولف شمس الدین همی نام مولف سبزه  
 الاعتدال نوشته و در دیباچه مینویسد لما فرغت عن تصنیف کتابی الکبیر  
 بالمعنی شرعت فی تألیف هذا الکتاب و در بعض سائل سیوطی مصرح است که  
 معنی کتاب همی است و آنچه در بابض ابراهیمی منقولاً عن المیزان الذهبی نوشته  
 جمله درین کتاب موجود الا باشد و در و اینهمه دلیل قطعی است که این کتاب  
 همی است و مع هذا بعض محال مینویسد که کذا ذکره الذهبی و قال الذهبی فی  
 کتابه العبر که کتاب عبر هم بنده دارم و این صحیح است که این کتاب تألیف  
 نیست و همین است وجه اعتراض ناصب بنده در تسمیه این کتاب رسید  
 بر عرض حال بر اخلال متعلق با موردینه دنیوی که بنده بنظر شعر طالیبی  
 شعر دوش از خجسته لعل تو گو یا کستم آنقدر گفتم از آن لب که سیحانم  
 و از و فور فکر محرم شده ام هرگاه زتی موسرانه میشود اعتبار افتاد  
 زیاده خرابیهای بنده که کاهی در چشم طاهری نبود ام که بقصد آن  
 متأثر باشم یا تنقیص آن کفایت مصارف سازم خالق کمونات فضل  
 اولاد و احفاد زیاده خجسته و لحقه و تبعه هم از اجزای آنینند و قوانین  
 مارا گشت خبر باره منی ذکر هیچ از غارت حکام او ده باقی نبود و آنچه

مانند مال بر بعضی خود فروختن خود ابطال بیج نمودن باز بر فاضل صل  
 سود و مانند آن در حق حقیقی به ادا اهل هند رسد و خشکالی امسال که در اله  
 آباد و کانه پور زیاده از حد دوم و دویک باقی نگذاشته مگر نه احمد که در  
 از جانب رفقه است و بارشاد حضرت سجاد علیه الصلوٰه و السلام که از فضل ثقات  
 شنیدم که مردم را پنج از نیمه زیاده میشود که بدینای از الحرج طلبکار است  
 فندان آن زیاده ازی میرسد نسلی میبایم و به بر تو این بارشاد که میرسد  
 مضمونی در پنج خاطر فاطر رسید و خدمت بهر معنی بانی که عرض دادیم است  
 فرمود مگر اگر بدو و استخوان ملازمان بخدمت نشان سده مایه مایه است  
 و آن اینکه شخصی فرض کنم که برات نجاش بهر حضرت روح الامین و با  
 و او لا دگیر سعید بخشد باشند و احتیاجات و ممت خودش و آنها  
 بدش باشند و از مال دنیا اندر که آن متفاحه لتور بالعصبه اولی القوه لکن  
 اگر صاحب دل است رحمت از و بر اهل عبید چه غم و رخ نی نوع برای اتم  
 چه کم است و این حال و جد نیست که بنده در خود فی بعض الاحیان یافته ام  
 مثلاً در بگذرد و بدید شد که جابری بر غیری از قبیل کاه فروش و گمشده  
 نمود و او داد و میداد میکند تا در دل ملول باند است و مطابق این حال  
 حال شیخ محمد علی خرن سامحه الله علی تصوفه که در تذکره حال خود در سال  
 سینه سوانح الاحوال نوشته که در او اخر عهد ما در یک در ممالک ایران ظلم

غریب ازاری شیوع و شت کوشش دیوانه و از شهری شهری میگردید  
 بالاخر چون تابیدن آن همه ظلم و استیلا میآورد و وطن را لویت را خیر باد  
 و پسند آمد جداوری بنده که پیشتر مستنض از خدش شده بود و نقل میکرد  
 که پیشتر با دیدم که کسی زکری از فلاسفه و یا جمعی المی در حضور شیخ گردود و  
 از خیمهای شیخ جاری شد حرفی بی محل بود که بذات اصغای خدام که  
 مکالمه باشد از زبان خانم تخت زیاده بهاب و رازاد و باب تفحص  
 عرض بنده تحصیل حاصل و اگر کتاب عقد لاین بر به که در کمرصف لا انصف  
 مرآة البیان باقی است پیر سرخی مفید و آنچه از غم دامن چیدن انشغال  
 دنیوی رفی بود این نمی خواهم و خدا کند بلکه جناب را کامروای آید  
 نوع دارد آری سئول از بارگاه کبریا که اسلوبی بر انگیزد که حصول مقاصد  
 دارین بنده فایز نامم مقاصد یعنی ملازمت سرایا فادت شوم و هو علی  
 شئی قدیر و بالا حایه جد مخموره لبته المنتصف من شهر شوال الکاتب  
 الوارز مخلصکم الدلیل سبحان علی الله عنه از صدر این مکتوب  
 یعنی قرب لقصین است که عبارتیکه اکبر آبادی فرستاده  
 عبارتست که در بیاض ابراهیمی از تاریخ شیطانی که ابن حجر عسقلانی  
 منقول است عیانا و صراحتا هوید است که جامعین مجدات بیاض که نزد  
 سفری الیه از افادات باهره و عند العطا از ترهات فاصره خواهد بود

دعوی نسبت مختصراً کتاب تاریخ الخلفاء بسوی محدث متجرب غنی شیخ ابن حجر  
 عسقلانی دروغ گفتند و داد سفاهت دادند زیرا که حافظ عسقلانی بر شیخ صلاح  
 الدین سیوطی قطعاً و یقیناً مقدم است را بنموده نزد طلبه علوم دینی در اسلام  
 بدیهیات محبوب است و لیکن بنا بر دفع و اہمہ مکابر بر رجوع بہین کتاب کہ بہر  
 الخلفاء است مینمایم و عقدہ و ہم مجاہدین مکابرین ابن خن ابن حجر کشایم  
 کہ شیخ مذکور در دیباچہ کتاب مزبور بعد حمد و صلوة در ذکر مصنفات خود  
 کہ تمہید تصنیف کتاب مسطور توان است میفرماید فافردت کتابانی الاشیاء  
 صلوات اللہ علیہم و سلامہ و کتابانی الصحابة رضی اللہ عنہم لمخصصاً من الاشیاء  
 لشیخ الاسلام ابی الفضل بن حجر و بعد فاصدہ و در ورق مینویسد قال  
 شیخ الاسلام ابن حجر فی شرح البخاری کلام لفاضل بیاض حسن با قبل فی  
 انہی مقام الضرورة من کلامہ الی غیر ذلک پس نسبت اختصار تاریخ خلفاء  
 بسوی ابن حجر عسقلانی کہ جامعین بیاض با قرار این جامع العلوم نمودند و  
 سواد ہی ہم برداشتند کہ دلالت بر نسبت امامت و سیاست بجانب ابن  
 سنیہ دارد و در غایت و طرفی کمتر از ان کجاست نسبت کہ بر راز عرفا و  
 عاشورا از حضار پرسید کہ خبر دہید کہ ذوالقرنین با امام حسین اجتناب  
 کرد کہ مردم کریم و زاری بن و زبختند و ہم ابن نسبت و تنساب بائند  
 بعضیہ از مدعیان فضل و بلاغت است کہ رضی شارح کافیہ برادر شریف سید

است و حال آنکه آنها در مائه رابع بودند که امر و تازه اینکه صاحب ظرافت  
 میگوید آن لاده المرقضی علی بن الحسین الموسوی فی شهر ربیع سنه خمس و عشرين  
 ثلثمائه و هو اکبر فی السن بنحو اربع سنین بن اخیه محمد بن الحسین الرضی الموسوی  
 مولف پنج البلاغه تا آن تاریخ مولد محمد بن الحسین الرضی الموسوی سنه تسع و  
 ثلثمائه و تاریخ وفاته سادس محرم سنه ست و اربعه تا آنکه بلفظه بخلاف  
 ابن حاجب گفته اند بغیر آنکه در انوقت بوجدیم بنامه و کما فی و قیات الاعیان  
 و غیره تا به تصنیف کتاب مذکور چه رسد پس حنا بن شرح برتن خود مقدم  
 آن اختصار عسقلانی قبل از تالیف تاریخ الخلفاء و داده سبحان الله حامدین  
 محدثات ضخیم تالیف نمایند و مقدمین سوادش را زین سبای خود کنند یا  
 ندارند که مقدم گشت و متاخر که ام آری الکلذوب حافظه که و بعد از تسلیم محال  
 عبارتی که بطور ثبوت برای ثبوت نسبت امامت و سیاست سوی بن افسینه  
 بنی نزد تلای اکبر ابدی فرستادند و مقصود میکشاید حجتی ثابت الامر بلکه  
 در مختصر تاریخ سیوطی میگوید که این قسبه خوب نگردد که مشاجرات اصحاب  
 تطویل نمود و از عین بارت همین قسبه ثابت میشود که این قسبه در بعضی از  
 مصنفات خود مشاجرات اصحاب تطویل داده و این نوع امور در باره  
 قدیم از عیال جدید منقول است که فلانی در فلان کتاب آن امر را ذکر کرده و فلان  
 ذکرش نمودن فلان مقدمه را یاد نه فرموده نیاستی موقوف داشتن نعم الکمال

کتاب الاستیعاب لولافیه مشاجره الاصحاب کتاب استیعاب نهما  
 دلالتی بر جور و عدوان و غضب طغیان خلفای اشدین ندارد بلکه دلیل حقیت  
 ایشانست و لهذا این از کجا که کتاب امامت و سیاست که دلیل بر غضب  
 خلافت از ابن قتیبه سنی است فان التی من اللئیا و ابن التری من الثریا  
 العجوبه روزگار آنکه خاضع بپرده کشای رموز و سرار تمامی رقیق و  
 فقیق تالیفات خود را و التقاطشان منقوض فرمودند و بر صوابید آنها کذا  
 پس بالیقین نباید رساله امامت را برنج نهادند که لایحی و از اینجا است که چون  
 طوق تقلید آنها که نه بر ضروریات آگاه بودند و نه بهر از طغیان داشتند  
 زیب کلوی حق جوئی و ساختند با دغی آید که در مکتوبی از بن مکتوبات  
 افرا اصحاب رای و عصمت از خطا بنصب کرامی افتاده باشد بلکه  
 هیچ مقامی که سخن در ماب الزاع رفته با وصف تنبیه و تذکره آید که بادی که کثر  
 وقت از راه در در سیر سید هیچ حرفی را هیچ صواب ادا کرده باشند و  
 ادب مانع است ورنه حکایت مشهور را در مقام ذکر میکردم که طرفان  
 اند که شخصی بجهت آنکه قضای از سکنه قصبه قاضی قهری و ظلمی بنوده بود  
 قاضی فریاد کرد و گفت ای خاضی خضاب خصبه تو خیر کرد قاضی  
 اشتفت بگفت که ای بی خبر و هیچ جا قاف کفنی نادم شد و گفت که بسیار  
 قوب و از ایراد شل عرب یعنی ضغث علی اباله که بجای یاد من نصبت و

در رسیدن صدمه دیگر بر صدمه اول استعمال میکنند صریح توان یافت که  
 بشهادت مولوی نورالدین حسین که نظیرشان اکنون زیر سقف کردون  
 اخضر همچو آب عفا و مثل کوکر داحمر است مساعی جناب مستطاب در بهر ساین  
 سند کتاب امامت و سیاست که از این قسیده سنی هستند نامشکوک  
 بی سود است و داهیة آخر که از این مثل مذکور تعبیر کردند این است که کتابی  
 مثل فرة الخراب باین وجه مجواب مولوی محمد و سطلی نحوی که نام او را  
 مقارن سب و تبر و لفظ اعور یاد کردند یافته بودند یعنی او را بدین نظر  
 هم عای حق باقی نگذاشته و برد و نقص آن کتابی ضخیم بردخته و در آن  
 کتاب از نسبت کتاب امامت و سیاست بجا بر این قسیده  
 انکار نمودند پس شگفت شگفت افتاد مقام نسبت که این نوحه بر سر مبارک  
 و پیش اهل تشیع بآهنگ آقا محمد کتاب آن دافرمانند و ماتم دیگر زیاد  
 بر این نوحه و شیون این است که چنانچه در تالیف رساله حدیث الحوض  
 گمان تفرد و انکه مضامینش از نتایج افکار است خلاف نفس الامر است  
 این گمان در تالیف رساله امامت و هدایای بایه کرمیه اندر عرش شریک  
 هم بر باد رفت و او یلا که قضیه تقدیر و سیر تدبیر و تقریر منعکس شد و ازین  
 و الاثم مصیبت علاقه ماند هم از یاد رفت و از بیان بلاغت تبارش  
 شمس و وسط السمار روشن است که تحفه اشا عشریه بعد الحاح و اصل از وی

نوالدین حسن بدیند و آنهم بنظر سیر و ورق گردانی هر چند اهل خرد در نظر  
 تحقیق یقین و اتق و اعتقاد جازم است که جناب خان بخت نشان آنچه  
 بجواب علامه دهلوی ریح در اوراق خویش نقوه نموده اند سخن از رستم  
 است مگر از نتمقات بطور الزام اینهم عیان شد که اسباب و انظار ایشان بر این  
 کتاب مستطاب لاطایل وارد و از آغاز تا انجامش غیر وارد خواهد بود و  
 دیگر که حکمرمای مخلصان از آن کباب قلوب ایشان خوب است که تشنگان  
 ایشان که بر علامی اعلام نموده بودند همه اش باعتراف ایشان مانند عیار کنند  
 شد و اثری از آن باقی نماند و هنوز در بنی بایند که سند بخت و مال و  
 علیه آن در کتاب منتهی الکلام خود موجود است غرض که این غافل و ساجد از  
 عجب و زکار است که گاهی بدین کسی بطور تصور رسم خطور نکرده باشد که  
 بدولت جناب شان معاین و محسوس گشت و درین مقام هر که ادنی غور و تأمل  
 بکار برد بر وی عیانست که مذنب شیخ را فقط بهای نفس و تحصیل خستبار  
 بودند و محض لغو و تبذیر کفر قرار میدادند و طوق قلبه زین کردن خود نمود  
 که معتقدات ایشان با وصف رسوخ و وثوق بغیاب از دیدی باطل است  
 پس چگونه حکم توان کرد که در عالم برزخ حقیقت مذنب شیخ بر ایشان یاد شده  
 واضح خواهد شد و ضوحتا ما لا امریه فیہ و از عرایب و زکار آنکه جناب  
 داورانیکه بر اینصاح نوشته بودند تقلید اکابر خود مثل سید قاضی ثنائی

اند که هیچکسی معتقد بحسن اخلاق و لیافت نرید نمود بلکه هر چه او را فاسق و فاجر  
 میدانستند پس ابن عمر را که او پیشکار بود و هرگز قبول نمیکرد و از شهری نشین  
 هجرت ننمود معتقد خلاف نریدند اشرف قیامت و بکبر است که بر پا کرده اند  
 فرق همین است که محمد بن حنفیه برای بی بارت نرید و وسیله یافتند بخلاف  
 عبداللہ بن عمر که سر و ج بر نرید بعد از استماع واقعه کربلا با وصف  
 نموده و ابن امور را در کتاب ازالۃ الغبن عن بصائر العین بسط تمام داد  
 ساخته ام و اینهم بجا و رات عرب عربا و احادیث حضرت شریف  
 در کتب سید مرتضی مرویست واضح گردانیده ام که هرگز لفظ بالغیا  
 عبداللہ بن عمر نقل میکنند و از ادلیل سبب نرید قرار میدهند دلالت بر  
 مطلوب امامیه خصوصاً حضرت پیر متشبعین می آید و این اوراق لایق  
 ذکر این اباحت نیست و فرقی که در میان عبداللہ بن عمر و محمد بن حنفیه بر آوردند  
 باعث مزید حیرت و فراوان تعجب است حتی که از ظالمان امان از نصیب  
 های شریف مرتفع نمیشود و محبت از قلوب مخلصین خست می بندد چه کسی  
 مخفی نیست که در روایت حدیث حضرت امام حسن نسبت با امام جعفر علیهما السلام  
 با قرین کمتر اند بلکه خود جامعین و شارحین صحاح امامیه تصریح بقولت روایت  
 کربلا کرده اند و ابو هریره را در صحاح اهل سنت سابقه اولی در نیابت  
 بخلاف دیگران از اصحاب که مرتبه شان باریب زیاده بر مرتبه ابو هریره بود

فلانک من الغافلین و از عجایب اموریکه باعث حیرت عقلا و ظهور قدرت عظیم  
 حضرت کبریا باشد آنکه برین تقریر که حضرت خیر المهره ارشاد کردند نیز فضیلت  
 عبداللہ بن عمر حاصل است گفتف کہ اورا بالفاظ درشت خلاف داب علما یا  
 نمایند بیانش بر سبیل اجمال آنکہ صحابیت و جهاد و دیگر کمالاتش کہ نزد ائمه  
 بجوی نبی از رد یکسور و آیات او در کتب معتبره امامیه بسیار ارجح کہ دلیل  
 ابواب میباشد موجود و روایت محمد بن حنفیہ در کتب شیعه خود با اعتراف  
 مسفقود فالترجیح حاصل و اگر و هم در کبر و باید کہ بکتب انامیشیل محجوب و رام کہ  
 شایسته کتب قوم است رجوع فرمائید و اگر سلب است از محمد بن حنفیہ بر سبب  
 محمول شود بعد از موازنہ مرویات ہر دو در زیادت احادیث عبداللہ  
 کلامی نیست فمصل المطلوب ایضا و الحمد للہ کہ آقا و مولای سید خیر انیکہ سو  
 و رنگینی را کہ پیشہ نشان فارسی نوبان باشد چہرہ دیگر چہا غیبت  
 اند و متوہم نشود کہ مجتہدین را درین لباس مزینی بر جناب ایشان می بینیم  
 زیرا کہ آنہا رنگینی و شوخی ہم ندارند کو با اتفاق مقلدین اصولیہ دلدادہ اند  
 باشند و جن و شبہ جلہ قزبان ایشان شوند و از اعتراف جناب کے سر محمد  
 بکاسہ لسی افادات قاضی نور اللہ شوشکری مشغول شدہ جواب شفعہ بکرم  
 اند و اضحی کشت کہ رد اخفاق کہ فضلائی الحق مکرر نوشتہ اند و نام  
 و رغر و نام جواب دیگر تبیین الحق جناب از کلام برادر معظم جناب کہ در

جواب الضیاع است و تحقیق صاحب فضیاح الروافض که سید خواجه نصر الله  
 کابلیت و آن کتاب بلا بدش قیه از نظر فقیر گذشته معلوم توان کرد در رد  
 کتاب میر محمد قلجان که نزد بنده هنر آتی بیش نیست کافی است و هیچ موتی  
 برای نقض آن در کائنات و آنچه در ترجمه مرزا محمد صاحب نوشته شده  
 حاکم است که جناب رافضی این معنی منظور است که با فواید خلاق افند که علمای  
 جواب منتهی الکلام مینویسند و عاجز گشته اند و سورش قلبی ناسور برین  
 که کتاب بی جواب بماند و الحمد لله که با وصف امتداد هفت سال جواب  
 جزوی از منتهی الکلام هم علمای اخباریه نه نوشتند و از اینجا عجز نیمه پس  
 و اخباریه به موت رسید و اینهم بیان شد که چکس از اهل استعداد خواه  
 صوفیه صافیه که در اصلاح رساله امامت و آنچه نزد فقیر فرستادند و در کتاب  
 گشته اند خواه اصولیه خواه اخباریه که لعن اصولیه بنمایند و اینهارا بار  
 اعتقاد میکنند نگاشته که تکلیف جواب منتهی الکلام نداده باشند و اینهم  
 بوضوح انجاست که مجتهدین لیاقت تصنیف و اصلاح ندارند تمامی لیاقت این  
 امور چنان که باید مختصر نورالدین حسن اکر آبادی است و او خود مواد جناب  
 اهل استعداد را نظر بدقت و فطانت برهم زده و جز انساب قات شعریه  
 فاخر بملوک خود نه بخشیده که اعرف انساب دشمنی اهل حق  
 عن انصاف دشمنی است چنانچه از دیباچه منتهی لفظ و تفصیل معلوم تواند شد

معتمد مقصود فقیر آن بود که با فواید افتاده که خاص صاحب از روشنی کن  
 فارغ میشوند پس هر چه نوشته اند اندک اندک باید فرستاد که مرید شتاب  
 بهم رسیده مقصود طالبین این معنی نیست که جویش انعام از اغار تا انجام دهند  
 باید نوشت یا باید فرستاد فاشیه المقصود علیه و آنچه درباره توجهات  
 کریمه هو الذی خلقکم من نفس واحدة در انفسی عمل آمده دلالت بر آن میکند که  
 بیان هوای نورالدین حسین که درین امور بکانه آفاق است موجب دفع <sup>للعطر</sup>  
 و باعث دفع خلیجان ایشان گشته و در عصمت حضرات انبیا علیهم السلام  
 همیشه و سراسر هوای نفس که با انجیمه اظهار استنار آن میفرماید روح  
 بهم رسیده و درهای مخلصی تضعیف را و نیز ممکن نیست که در مقصود  
 دعایم و ارکان شهب مصداق و بی و نه علی عروشها میگرد و در صوبه  
 خداجا بقاش شریف راه مییابد کاهی باخبارت مائل میشوند و زیاده  
 ازین هم ترقی فرموده و در دین اسلام مترد و میگردند و در بنیام عقیده این  
 الا نام است که مرتبه این بکانه نفس و آفاق از درجه حضرت شیطان الطاف  
 کما بیننا اعتراف علماء الطایفه بذلک فی المنتهی در گذشته و قاعده  
 الفضل للتقدم بر یکم گشته چه او در مبدای مامت کاظمی منطبق حدیث  
 کاهی بخواجه و نواصب و کاهی به جزله و قدریه و زمانی بزیویه و مرجیه  
 سیند و لیکن با ازین دایره بیرون نمی گذشت و ترک تجارت کرده دیگر

دیگران نشسته بهای های بیکرست و حال تمامی اصحاب کبار امام صادق  
 که مایه فخر قوم اند همین بود و از اینجا معلوم می آید که مخاطب قدس نظیر می توان  
 تفصیل حدیث کشی تذبذب و گمراهی به اصحاب مذکور در رساله الدانیه طح  
 علی من شرح من اهل البیت فاطمه کما شیعی بعمل آمده و شاید که مراد از  
 خاطر همه اطفال باشد که دایکان برای انانیت آنها از حق و سق  
 زبان آرنده فیض کوا قلیلا ولیکو اکثر چون حال پیشوای شعبان که است  
 کلام و مناظره بذات عالی صفاتش منتهی میشود چنین است حال دیگران  
 از اینجا قیاس باید فرمود که چه خواهد مگر هب و ملت خود را که مستح  
 عبدالله بن سباست اردست نمیدهند و مانند ابوجحش با و فی چنانچه  
 و سیاحه تذبذب امام اعظم طوسی بران شایسته و قد عرفها قبل ملک و ارمی  
 آرنده آدم بر بنیکه غوث الاعظم امامیه یعنی شیخ ابوجعفر طوسی تقلید او  
 بار و را مدعی گشته و او را فقط باختلاف سایل و روایات فقهیه  
 تشیع دانسته تا ابلهان از فضل تشیع باز دارند و در قلوبشان از شیخ  
 که اصول عقاید قدما و احادیث ائمه درین باب مختلف و متضاد نیست پس اولیا  
 او را باید گفت که دلیل این دعاوی اگر همین رجوع او بیاعت تقلید ملا  
 اختلاف احادیث در احکام فقهی است چنانچه از دیباجه تذبذب که قبل  
 دانستی بعد غور سیر عجایب است نمکون دعا را و مصادره علی المطلوب

بالیقین و الا با تو ابر ما نکم انکتم صادقین و بنده متحیرم که چون علامه با رونی از  
 علمای شیعه بود نسبت تقلید در اصول اعتقاد چنانچه از تعلیل شیخ دریافت کرد  
 یعنی چه زیرا که این تقلید هرگز درست نیست و میباید بصیرت و بصیرت مقلد او هیچ عاقل  
 تجویز تواند کرد که عالمی اختلاف روایات فروعیه ببیند و از اصول  
 سبرین امن فراچسبند و حال آنکه خود شیخ تصحیح فرمود که حدیثی در این باب  
 نیامده مگر مضاد آن موجود و سالم عن المعارض مفقود و کافی کلینی و توحید  
 و کتب دیگر از اسانده شیخ برهان قطعی است که باینان تشیع بدعوی تعلیم  
 ائمه هدی دلالت اخبار ایشان بحکمیت باری عزوجل بمعنی ابعاد ثلثه فانی  
 و علم او را قبل از وجود بسیار مسکون بوده اند الی غیر ذلک من العقاید و در  
 و کثی و خود مرویات شیخ با وصف حق پوششها صد بار و بیست موجود  
 احدی در ائمه مثل انبیاء منقرض الطاعت نبود و انکار امامت باعث  
 تخلیه از مرتب و علم غیب خاصه خدا و بعضی از ائمه خواستند که کنیزان او  
 نمایند و او ستواری شد با وصف اعتنای کلی معلوم گشت که کی رفت و خود  
 این بر کنیزان کبریا بعد تشیع بر فرق شیعه فرمودند که ما را شرک خالصه  
 میدانند و انحصار امامت با ثنا عشر باطل و مفسد و قدما شیعه بطریق  
 هدی پس علامه هارونیم بنابر تاین اصول و هم مخالف فروع و از این  
 دست بر ندارد و چگونه میل نجات را در نیت به مسدود و نیا بدست حال دعوی

تقدیر او مجمل و معلوم نیست که شیخ درباره کانه علمای دیگر که با عترت افس کبر  
بلکه اکثر متعصب بوده اند و توبه از مذنب تشریح نموده هم اعتقاد عقیده  
نموده باینکه من العصبیه والا غلغل که حضرت شیخ دیده و دیده از عصب  
خاکمی بستم پوشند و باطل حق و احقاق باطل را کوشند و هرگاه بجای خود  
ثابت شده که شیخ الطایفه بتاویلات رکنیکه که احدی از علما بلکه عقلازان  
خود بآن الوده کنند در جمع و تطبیق احادیث مشغول گشته چنانچه در مستند الکلام  
از کتب معتبره امامیه منقول است پس تجربه بصیرت و جهاد اکبر بولانا انوار الحق  
کثیر از علما که حال شان و بیجا به مذنب قبل از علامه هارونی بالاستقلال مذکور  
است که مذنب شیعه را از دست دادند و روبراه نهادند باید دید که از عار  
نسک نفس در ابرار گشایدند و بسا حل نجات رسیده حشر هم الله تعالی فی آخر  
اشیعه الا ولی و عالمهم بطفه مره بعد از خردی ای زاصر شیخ و با و بلا شریعت  
شد که و اضلال مردم و هواخواهان خویش که و ابر کبر سی مرصع نشانند  
و از صد نشینان مجلس علم گردانند چنانچه از رجال و فقه المتفقین معلوم تواند  
مفسر و دشته طرفه آنکه غوث امامیه بعد از حکم بامعنی که اختلاف مسائل بر  
موجب ترک اصول باعث کمرای نمیشد چنانکه دانی بی به هافت نه بر  
و خارهای مخیلان در قلوب اهل پیش نکتته و لطفی هست بر دفع نقض  
اجاب غیر متناهی بر میان جان بسته زیرا که اول خود اعتراف کرده که پیشوایان

بجهت اختلاف مسائل فروعی بسبب عدم انصاف که بعد استقرار هر حکم  
 باشد حکم بطلان میسر نیست بگردند و اختلاف مسائل در مذمت است  
 باعتراف مجتهدین نبوده برینست حتی که از هزار هم تجاوز و حال اخبار بد  
 درجه رسید که حدیثی در اصول و شروع بدون معارض مروجیت فیلز  
 من صدق کل کذب الآخر و شیخ لا یشرع بذلک و قصد جمع الاخبار المختلفة  
 هناک مذهب حدیث استناد الا استاد و متعلم این معلوم که معتقد بودن  
 بود در کتاب علی حکم است باینکه اختلاف مسائل فروعی موجب کسبی  
 الی غیر ذلک من الاحادیث المقطوعه المرفوعه پس معلوم شد که شیخ و  
 دینست ضلال و اضلال را اختیار کرده و خود را از اختیار حق متبوبات  
 و تاویلات ظلماتی که بیچسبی از عقلا کوشش این نهند باز دینست و غرائب  
 قدرت کرد کار آنکه تفسیر یک در باب الزام اهل حق بجان دهم رسانند  
 و بلفظ ارحم الراحمین تصدیقش کردند نتیجتاً این است که بر شیعه هم غلب  
 جاسیکه خود اقرار کردند که بر ما هم لازم می آید و آنکه میفرمایند که طریق  
 مطابق طایفه عقلی است لکن مراد عقل عقل معاش باشد و از لفظ طایفه که اضافی  
 نمودن همین شمر مقصود بود و الا بعد اندک غور و امعان در مسائل هم  
 بر این عقیده بطرف اهل حق واقع است و مطابقت آیات قرآنی و  
 رسول بانی خود در نصب ایشان فاده ذلک فضل الله تیسرین

و الله ذو الفضل العظيم و حاشا که نسبت ظلم بسوی باری تعالی جل شانہ منسوب  
 باشد فانه لایسل عما یفعل و هم یسألون اگر تمامی علامات شر و غیبا فراموش  
 و در سائل الاهیات لب کشانید و خواهند که عفا ید این باب را بر کسی  
 بدون خستیارند پس سنت و جماعت نتوانند که خود را از کردار مخالف  
 قرآن حدیث که نقلین عبارت از آنست نجات دهند پس حکم باین معنی که جمله  
 مطلقا عباد راجع بسوی بالعبادست بوی شرط بقوت واقع ندارد  
 شیطان تمامی خود را و از مفسد و شر و مخلوقات نیردی میداند  
 و آیت قرآنی قل کل من عند الله در کتاب مجید بخوانیم و بعلم نیردی آن حکم  
 می رانیم که ما اصحابک من جنه فمن الله و ما اصحابک من سینه فمنک  
 مبت کناه اگر چه خستیار ما حافظ تو در طریق ادب باش و کونان  
 فما لهؤلاء القوم لا یجادون یفقهون حدیثا و الحمد لله که اعضال فقر در باره  
 متوقد خبر که نام کتاب در یافتند هنوز بر جای خود است و مانند شکلا  
 عویصه در انحلال این عقده با وصف آنکه منادی هر چهار سو گردانیدند  
 دست تشبیه بدامن جلال مشکلات فرمودی یعنی نور الدین حسین البرباد  
 زدند کند اندیشه ایشان کجای مطلوب غیر سد پس مقام ماتم و شیونست  
 باید که چاک کربان اولیای ابن معی مزید و لانا بدامن سد و آواز و  
 و او بلا و آهنگ با یا بای ایشان نکنند کرده و نچید جان بیدار

بی بساطی و ضعف و ناتوانی با حضرت علامه دایمی صدق است  
 و بمنظرة ایشان امن بچیدن جباری است که کسی در شرح و تفسیر  
 در جهان ندیده باشد و تخی نماید که مقولات و روایات این مجرب از کتب  
 فروعین بخاطر مراسخ است و آنچه درین باب حضرات امامیه اندیشیده  
 همه پیش از ذهن فقیر مکرر است حاشا که از محکبات او الزام الی حق  
 باشد و اگر در کسکول ایشان بعد از در یوزه چتری داشته باشند اظهار  
 تاجدلیل قدرت ایزدی مجدداً بر این ظهور در بر گیرد و از عجب است  
 آنکه جناب ایشان تقلید جامعین باض که حالشان با عترت این جامع  
 کمالات و پرستگاری ایشان یعنی والدین حسین بن علی و مبارکات آن  
 کتاب عقد ربوبی این عبد به نسبت میدهند و مجتهد الزمانی در سال  
 تشبیه البانی ربوبی این عبد البر فیه فی تیه الحیرة یتیهون و فی طعنا یتهمون  
 مکتوب و مکرر مولو ای صاحب منبع المنافع حاوی الفضائل حاله الله  
 عالی و دو مان جامع الکملات المکنه لنوع الانسان مجتهد و مکرر ذوالنور  
 و هست رفعتهم بعد سلام تمنا انصام و شرح آرزوهای متکاثر که با  
 است و کربان است منقطع صفو اظهار بسیار که صحیفه الغائب مرقوم  
 نوزدهم محرم بسیل ذاک انگریزی سلاز کربان وصول بر آورد و  
 فائز را که مدتی با نظار و رود نامه نامی بس فکزان بوشنای سکون

و اطمینان است عوض عارضه فیض ضعف قلب اولاً و بعد حادث شدن  
 رمد که مرقوم بود بتوان شرح داد که چه قدر باعث اضطراب دل گردیده  
 حق تعالی ذات والا صفات را پیوسته از گزند و آسیب مکاره دور  
 مصلوب محفوظ دارد که جمله مومنان را دعای صحت و سلامت ذات  
 ملازمان که از ارکان دین اند و در زبان می باید بلکه اگر در حیرت اسکان  
 بسیار که عوض ملازمان است دعای بلیات برای خود بصدا آرزو کنند  
 با جمله بنده هم در این روز با بحجت علالت بنده زاده سخی بنده حسن باشد  
 ضعف قلب بس سقیم و خفقتاش باعث خفقتان با مردم است سخت باریش  
 خاطری و جابر مانده ام لهذا این عرضه از دست خودم نوشته است  
 تعالی متعاقب آنچه که ارشش کردنی است بخریران از دست خودم در  
 افتخار می اندوزم این و کلمه محض برای استجابت خیریت مزاج مبارک دل  
 جوای بیست که ارشش رفت لطف و عاطفت بر مرید باد استقامت سبب  
 عفی عنہ مقصود از نقل این مکتوب همین است که اعتقاد جانم  
 و رسوخ عقیدت حضرت خان عالی منزلت درباره نورالدین بنیاد  
 عیان کرد که در وقت بیماری او بصدا آرزو بلیات و امراض را بر  
 خویش استماع میکنند الغرض <sup>چنان</sup> سه دفتر عقلا ارشش حجت نامیده  
 بسوی او رجوع کردند و دانستند که شاید او در باره ساله امامت خبر

و تحریر او چنانچه دستنویس و هم مکاتب حضرت دال بر این است که عظام  
 اکبر ابا دی مذکور تقریرات فقیر استثنیستوار میداند و ایشان در هر مقام  
 تحذیر و تنبییه نماید و آنچه جناب ایشان برای رساله امامت از محدث  
 بیاض جمع فرموده اند نزد او قابل اعتماد و اعتبار نیست فایده منان  
 فی صدد و بغلیف که عبارت از سرسبازت جناب نیز اول دلیل خبر است  
 و سخافت جاحین بیاض و دیگر علمای شیعه باشد که عاقبت اندیشی نگردد  
 و باعث مشابهت این و زسیاه گردیدند و ازین قسم مکاتب دیگر هنوز در  
 سجنه فقیر خواهد بود که نورالدین اکبر ابا دی را بر تمامی علماء و مستعدان عالم  
 ترجیح داده او را با دستنویس برگزینند بلکه خود را لایق نموده و هم بدین  
 مکتوب و دیگر که هم املائی آن از دست مبارک است  
 جناب سخطاب مخدوم و مطاع نیاز گیشان دست عنایتیم بعد بنای  
 و آرزو عرض میدهد بعد و رو دقیقه عاطفت انما تنبیه از عرض مدد  
 و افاقه از این صحیفه العنایتی و رو و نفرموده چشم گمراهی حلقه دست و بین  
 که اینک رفت صحیفه میرسد از ارسال عرض قاصر ماندم و با تردید است هم  
 چاره دوم که علقه اله آباد از دست رفت فقط ز رثمن از مالک قدیم بدست  
 به جبه انیم نظر باضاف حکام بسبب مغتنم مکر خدایت عظیم لاحق شد و الحمد  
 علی السراء و الضراء و بنده زاده بسیار علیل شده بود که سخت مشوش بود و

المنه الله که حال با افاقه بین است بنده از تحریر سبحت سقیه که در دست خیر  
 بعضی طول کدائی گنج فایغ شدم و این امیخو ام که در مفتاح کلام و  
 سازم و کتابان هم میرسد به اندیشه که به تسوید و تصحیح میرسد از سب  
 سیدارم ناصب معلوم نیست که کدام وجه دیگر تالیف خود به بنده نظر  
 و نسخه سابق طبع میشود و بالا خوانی را پایانی نیست شصت و دو خرد  
 مجموع تحریر کلپتره بنده هم رسیده است حال با مر کوز که دوست خرد و کمر  
 متعلق بآیت و اندر عشرتک الاقرین نقل عبارت انوار بدیه و ماله  
 و ما علیه نوشته بر این اجر نظر ثانی کرده فکر ارسالش نزد ناصب از  
 کتب سیر نیاید خصوصاً کتاب العقد لابن عبد ربّه المغربی که روایات  
 از آن بیاض ابراهیمی مندرج است ملاذا اگر ممکن باشد روایت تضعف  
 رواه خطبه شقیه از کلام مرزا محمد سید آبادی بعینه در بافته اگاه است  
 که نجف در صد و جوشش قد و رجاء که ایام خالیه ارضت و خرمی مزاج  
 و باج مطلع و مطمئن فرموده باشند زیاده ایام دوست کامیابان  
 ملازمان نجات نشان با معرفت شب ۲۵ مع الاول یوم شنبه طر  
 القاصه بمنه الوارز مخلصکم الدلیل سبحان علی ازین مکتوب  
 تباشیر صحیح منجلی است که روایان خطبه شقیه را که خود شارح  
 نهج البلاغه از احاد بودنش حکم میکنند بعضی از سید منکملین امامیه

مناظرات و تحکم معاصرین بر افادات شائست در روایات نهج البلاغه  
 قبل و قال دارند حکم مرا محمد استر ابا دی نورالدین حسین موسی لای حضرت  
 مسند ایراک مجلس کلامیه ضعیف بوده اند پس بنیاد مطاعن خلفا را بن  
 که باعتراف فاضل عیاضت بر آن خطبه بود از یاد درآمد و اینهمه باشد  
 ایشانست ورنه بنده دعوی این معنی میکنم که کلام فدای ایشان اکثر ضعیف  
 آن خطبه دلالت دارد بر ویس اخیر کالمعائنه هر که خواهد کجای کبیرین فقر  
 یعنی از آله العین عن بصارت العین رجوع نماید و درست بلکه ادله عقلی و  
 دلائل نقلی را هم بر وضع و افترای آن بر جناب مرتضوی کرم الله وجهه  
 در آن کتاب خواهد یافت انشاء الله تعالی و جناب که در فهم عبارات  
 میشوند چه مجال دارند که جواش حیرت را سر انجام دهند مگر بصیرت  
 و اعتداف را علاجی نیست پس امانیه را در اثبات صحت خطبه شقیه  
 خود دلیلی مانند چه جای آنکه در مقابل خصم خویش استدلال بآن نمایند و  
 افحام و سبکیت شان منقطع نظر دارند که لا تخفی غلط کفتم اکابر طایفه را در این  
 پس مشین صحت آن خطبه و استنادش بسو حضرت امیر المومنین  
 و آن اینکه عبارت معجز غائبش بهتر از نظم آیات قرآنیست بر آنکه  
 اختلافی و بلاغت جناب امیر اتفاقیست چنانچه از عمارت کتاب  
 عند الحمید انشاء عسکه که در کتاب کسر آورده ام و اصرح میشود و می

ومن اعجب حصا یصدان القرآن ختف الناس فی فصاحتہ وبلغت فصاحتہ  
 علی بن ابی طالب الی انہما متفق علیہا عند حاجۃ فصاحتہ القرآن غیر ممن  
 سایر الناس انتہی مقام الضرورة اجنبہ فذکر ولا تعطل یعنی افضال و  
 کمالات مرتضوی یکی است کہ فصاحتہ انجذاب بر فصاحتہ قرآن مجید  
 زیادہ ترست زیرا کہ در فصاحتہ قرآن شریف قیل و قال است بیکر  
 فصاحتہ آنرا قبول ندارند و لیکن ابن مسکریں بلکه احدی از مخلوقین بار  
 فصاحتہ امیر المومنین سبب چند و مجال جہد و انکار دارند انتہی محصلہ و از  
 مکتوب ابن ہم عیاست کہ اجزای رسالہ امامت باوصف است و چند  
 سال ہنوز در کشکش محو و اثبات گرفتارند و باوصف اجتماع علماء طائفت  
 قوم چنانکہ مشہورست ہنوز از اصلاح و ازالہ اخلاط متغفہ آن فارغ نمیشوند  
 و اگر اندک مابہ انصاف بدست آرند و بہ لغزشہای خود اطلاعی ہم رسانند  
 امید وارم کہ در وقت رجعت و خرابی بصرہ و ابائی کہ کوفہ کہ زیادت  
 متصور باشد چنانچہ در حق یقین مانندان است نام اطہار ششم ہم  
 نیازند و ازین مکتوب و مکاتیب دیگر کہ از مضامینش یکی است کہ جوئے  
 صافی جواب میرا قریب ختم رسانیدہ اند ہم ظاہر و باہرست کہ  
 سبب نہ خالص صاحب جلیل الشان نورالدین افای شان تاہند و زمان  
 کہ پنج سال باشد این مراسلات دایر بود و ہر چند جناب تہذیب

مطالب علمیه در هر خزان و بهار لباسها رنگارنگ پوشیدند و در لباس  
از معتقدات خود بوقلمون گردیدند و لیکن عقیده حازم ایشان مار و میش  
المتصوفین یک منوال بی تغییر و تبدل واقع است کما لا یخفی علی الناظرین  
آخر ما آورده می باشد الرسالة التي ستمها رسالة المكاتب في هدية الشهاب  
والغرائب و ان حضرت غائب الاموات که دلیل فقیر را تشریح الغرائب در  
از اوراق تعبیر کردند چند چیز را امید و آرزو که ازین نام متغیر نشوند و غیبت  
و غصب دریناید دوم آنکه نسبت تقسیم نهضت ملازمان به مالک جنونی هستند  
که جگرهای مخلصان از قصورش خون میشوند درین چند خبر و برخلاف عادت القفا  
منو دم و ریه بخمال دشتیم که در هر بحث رساله جداگانه بسبب تحریر کنم و جدا  
نام حدیث موالاته و طعن فیک و تقریر قراطس را بار بار بر زبان آورده اند  
به سبب تمام ثابت کنم و بوجه جواب و انقلاب واضح کردم که زینهار  
اصول اهل حق درین حادثه اشکالی نیست چنانچه بخاطر تشریف خطم کرده  
بلای امامیه را باید که بعد از تقریر این مطاع عن حرب و امان نهیب خود را از دست  
دارا بجای نهیست بسلامت برند و حفظ و صیانتش کوشند چنانچه اکتفا  
کبیر معلوم توان کرد باجمعه در کمال محبت تحریر این اوراق و تسد و غفلت  
و چون ازین مکاتب بعد اندک غور و اسمعان معلوم میکرد که اغلاط صریح تحریر  
و وقوع یافته و غلطه باطاهر در آن متطرق گشته و خود این منشی بلاغت و نظم و

لفظی است که در تنصیف کتب غیر خود فرموده در زمین بارت و اصلاح آن کوشیدم و  
 آنکه خلاف عقل و نقل و قیاس است که فقیه را بلفظ صاحب و لو فی مکانی الخ صیدین میفرمایند که نام  
 معنی باشد بر المصنف و قیاسی و این است که اسم چنانکه باید که کتاب است هم الکلام یا نام باشد  
 و در کتاب که بر عنوان جدید نام داده قویه ثابت شود دوم که نامیه بن تقیب از صفت و  
 دست برداشته اند پس چون ابی هر که در کتاب است هم الکلام بقلم سر هم استعمال لفظ  
 بر کمال عبارت محمول است که لا یخفی و البته نه تعالی که لفظ را فضی و روض در باره علمای  
 خوش در بیان تیب نیز ضرورت نوشتند و بر فضی و حدیثین قرار نمود و حق تعالی  
 همین پنج زبان صدق ترجمان را به بطلان شمع و حقیقت ابدست علی و حسن  
 هم گویا کرده و هرگاه نگویند شمع بفضی در کتب فریقین آمده چنانچه سرشته  
 الکلام مخفی نیست و از غبط و غضب شمع و قیاس شدن این لفظ هم بجای خود  
 است پس اقرار بر فضی و اقرار به بطلان شمع خواهد بود درین قرار شهادت علی و حسن  
 شریک گشته باینکه بدفع طعن صاحب نواقض که روضه سجود و ملاطین در  
 حکم کرده اند گفته مع انما قدرنا صاحب النواقض حدیثی نه فی دیار الرضا  
 خوانین قریب باش اسجد و ادنی عمل عابد و پسر شوشی در زحمه صائب  
 صفت این عبارت نوشته با آنکه دیده ام صاحب نواقض در دیار روضه  
 له خوانین قریب باش اسجد بود و ادنی عمل را عابد استی بلفظ و اگر این  
 هم نفس را در انحاء دخل دهند قدرت ندارند که خود را از محض و تقریر حجاب

در ساله اولی و حدیث تفسیر امام حسن عسکری و او مانند زبیر که معانی  
 بارش نروزشک این قسم تا ویلات را همسوزد و چنان که بارش بسیار  
 مؤلفین آمده و زد کمالا نفعی علی التبعین و الحمد لله رب العالمین

### ممت باخبر

بدانکه اصل این کتاب مطبوعه در نظر مصنف مد ظله العالی گذشته و بحرح  
 نورالدین نسبت بقول دیگر زیاد تر شامل گشته اگر چه بعضی از مکاتیب  
 هر دو کس بنامت پیوسته تفصیل این احوال آنکه هر گاه مجتهد شیعه استعانه  
 کتابت نسخ این کلام پیش حاکم کوفه یعنی لکنه مقتضای مثل مشهور که عادت  
 حاکمانست که چون اصل از نسخ فروماند سلسله خصوصت بجنبانند بر  
 پس با کثر رجعات مصنف بطرف کاتبان رجعت فرمودند و اول حبیب که  
 همراه برداشته خندد و قیام این مکاتیب بود باز مسودات خوش آید  
 نهادند و شبها شب سفر کردند هر گاه در شهر مذکور رونق افروزدند سجا  
 خالصا حجت نهاده اند مگر نهیب با وجودیکه از دانیات شان توان گفت  
 در بیان آورد و هر چند حضرت مصنف در صحبت منجوستند لیکن در واد  
 قدم نمی نهادند باز رو بر مشا را لیه را لعیوا مضطر گردانیدند که در کتاب  
 فریقین با کثر رجعت پس از آن زمان حاجی اصحاب مذکور بهر مجلس سخن درین امور  
 سیرفت آنقدر دلیل و بهوت مینمودند که بی ادبی رسیده در مقابل نشسته

و هوش و حواس یکسر باخته و عقل و فطرت را بر طاق گذشته تا فوت  
 تجربه و فارغ غلطی رسید لیکن جناب ممدوح گاهی مذکره مکاتب بر زبان می آورد  
 که بباد انان مزبور مهر سکوت بر لب گذارند بالاخر جماعتی از احباب دست  
 بدامن آید بختند و اصرار را در باره تالیف این ساله با حجاج آینه خند خجسته  
 بدیناچه دستی پس ناگزیر آنجناب هوش و بخت شستند و صد و فحیم  
 مکاتب گشادند اثری از این بدیناچه آتوق در کرداب تجربه و مزید غموم  
 و شدت هموم افتادند که تفریش در دفتر تخریب و مینان باین نسجه و از باده  
 تا نمر و زمین پس و تلاش و بیخ و تعب پیش بود چون سرخی بهم نرسید  
 نشانی بداند حضرت محبت المصطفی جوع کردند و زار را گریستند که خدا  
 وند این مکاتب را آنجناب عزیز میباشتم و در نوقت که اظهارش ناگزیر شد  
 و مردم بدیش مشتاق گردیده اند همه کم گشته پس بحال خلوص رضی  
 مساکین منعقد کردند و در قصر و زار بودند که ناگاه بدل آمد که اهل و عیال  
 را با طلبید پس و از بهام گشادند و حقیقت حال پرسید بعضی گفتند  
 که فلان وزیر طفلی را دیدیم که دقیری بدست داشت و باری میگردد و دیگر  
 اطفال دیگر را نشان دادند و از هر گوشه آنچه بدست می آمد می آوردند  
 اینمقدار جمع شد پس حضرت مولف بزودی بر نه استند و نذر را و فائز  
 بشکر عنایت ایزدی پرداختند و در تجربه و زار این ساله را تصنیف ساختند

و وجه سنخ پیاخته با وصف آنهمه حساب در مدد مکاتیب این بود که روزی  
 قفل صندوقچه مسطور خراب شد پس همه خطوط بیرون آورد و بجای نهاده و صندوقچه  
 را با همکسر دادند و او بعد از مدت کثیر وقتی این صندوقچه آورد که تصنیف دایره  
 مشغول بودند پس با هم بحال فرمودند که همه دفاتر و مکاتیب که خواست  
 در این وقتیه باید نهاد و قفل باید زد از مردم دهبولی بوقوع آمد تا کموتی خند  
 طفلان افتاد و تلف شد الغرض حق تعالی دستگیری فرمود که این له مرتب کرد  
 و چون خیال بود که شاید قطعه دیگری است آید ساز درین سال نمود و روزی از حیان  
 کتابی ستعار گرفتند و مطلوب را بوقر کردانی میبستند تا که خطی از خطوط نورالدین  
 اکبر آباد پیدا شد چنانچه درین له دستی پس بعضی از شاقین و مستفیدین که این له  
 میخواهند نکال مبالغه عرض کردند تا آنرا ضمیمه گردانیدند و تا بجای رسیم بر سر آمد آفرودم  
 شرح محملی از الفاظ زبانی حضرت مصنف می شنیدند بر حاشیه می نوشتند و نیز  
 ناقلین در فصل سال داخل کردند وقت طبع هر چه اصل بود طبع نظر گشته و او را  
 اثر از نظر عالی که شسته نمیشد حال مکاتیب تصنیف این سال که تحقیق و تنقیح  
 و در آخر ماه ذی الحجه سال که هزار و دویست و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
 رسید بهمان یک باب العزّه عما یصفون سلام علی  
 المرسلین و الحمد لله العالمین



